

حیاتِ راجحان

ع ۲۲ سر ۲۲ سر ۲۲ سر ۲۲ سر

و تہرات مغالہ فین

اکبر پیرامی



علم رجال

و

شبهات مخالفین

نقد و بررسی شبهات

مسلك اخبارية

فرقه ضاله وهايت

جریان انحرافی احمد الحسن

بهمراه

آشنایی با فرق و مذاهب

اکبر پیرامی

الله الرحمن الرحيم

اهراب بزرگ منظم ظهور

اهراب بر جاد و جان در جان (ارباب ظهور)

اهراب حاضر و غائب ایام اول از فتنه و اعصار و دهور

اهراب و حیدر عشق و طریقه ظهور و نشر در زینبای نذیب و غرور

اهراب مولانا و صاحبنا حضرت محبت ابن الحسن العسکری

« عجل الله فرجه و فرجنا »

العبد الاحقر البربر بیرامی

مقدمه

بسم الله و العون منه...

آنچه از ابتداء دامن گیر طریق حق بوده است، شبهه پراکنی دشمنان و سنگ اندازیه‌اشان در طی طریقت است. از روزی که گوینده ای گفت: «از پیغمبر شنیدم که فرمود ما انبیاء ارثی بجای نگذاریم و هرچه گذاریم بلاگردان است!» سنگ اندازی‌ها بر این طریقت آغاز می‌پذیرد و زان آنی که حضرت زهراء (س) در مسجد النبی حاضر گشته و فریاد بر می‌آورد: «ای انصار! آیا بر من و حق پدریم ظلم شود حال آنکه میبینید مرا و می‌شنوید صدایم؟»^۱ و در جواب آن سخن گوید: «پاك است خداوند؛ پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیروش بود و به آیاتش عامل؛ آیا فزون بر نیرنگ و فسون، متهمش می‌کنید؟ و این کار بعد از رحلت او شبیه دام‌هایست که در زمان حیاتش برایش گسترده شد؛ این کتاب خداست! حاکمی عادل و ناطقی فاروق که می‌فرماید: «زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد» و می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد».^۲ از اینرو زان ابتداء التباس و ایجاد دودلی و ابهام و ریب و ظن در طی طریقت حق از جانب مخالفین و حل و گشایش و رفع آن توسط صندیدان و خواجگان و بزرگان طریقت وجود و بروز داشته و تابه امروز مستدام است.

گفته شده اولین کتابی که در رد شیعیان نوشته شده، کتاب العثمانیه نوشته جاحظ است.^۳ این کتاب مظهر حقد است نسبت به امیرالمومنین (ع)؛ و کتب دیگری از این دست مکتوبات که در طول تاریخ علیه مذهب حق تشیع نوشته شد.

^۱ ایها بنی قیله! اَهُضَمُّ تُرَاثَ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَ مَسْمَعٌ.

^۲ سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَ لَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَ يَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجَمُّعُونَ إِلَى الْقَدْرِ إِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا، يَقُولُ: «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ الْيَعْقُوبِ»، وَ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ».

^۳ اینجانب قسمتهایی از این کتاب را خوانده‌ام و نه همه آنرا. مشهود است که در این کتاب جاحظ بصورت سوّم شخص عقائد عثمانیه را بیان می‌دارد و لکن در حقیقت بسیاری از عقائد کنونی وهابیت و سلفیت و

صد البته بودند دعائم و ملاذ و معاوذه که جان و نان و زمان در اثبات طریقت حق گذارده و رسائل و صحیفی در رد و دفع شبهات مخالفین و معاندین نوشتند و تاریخ از این روی بوارق درخشانی دارد. بعنوان مثال وقتی سلطان خدا بنده با تلویحات و اشارات و ارشادات علامه حسن بن یوسف حلی (رحمه الله) مسلمان و شیعه شد، با ارتضای سلطان، آن علامه بزرگ شروع بنوشتن کتابی به اسم «نهج الحق و کشف الصدق» نمود. این کتاب در گسترش روز بروز تشیع نقش چشمگیری داشت تا اینکه فضل بن روزبهان از مخالفین کتابی تحت عنوان «ابطال نهج الباطل» در رد کتاب علامه نوشت! چندین و چند سال بعد علامه شهید سیدقاضی نور الله شوشتری مرعشی نیز علیرغم تقیه شدیدش دست بکار شده و کتابی در رد بن روزبهان تحت عنوان «احقاق الحق و ازهاق الباطل» نگارش نمود و در این راه جان خود از دست داده و با شکنجه دد سیرتان آدم صورت بشهادت رسید. کتاب مرحوم شوشتری نیز توسط علامه مرعشی نجفی مشروح و مبسوط گردید و موسوعه عظیمی از حقائق موثق را شامل گشت.

اینها همگی بیانگر آن است که چالشها، تاریخی و اصیل است و برماست که دایه دار این نهج مبارک دعائم دین باشیم و در این راه بقلمی و قدمی و یا دمی و درمی نقشی زینم و نشانی برافروزیم.

موضوعی که در نوشتار حاضر مطلوب است، پاسخ به شبهاتی است که مخالفین از جهت روایان روایات آل محمد (ص) و رسم و سنت تحسین و تضعیف آنان اظهار نموده اند. از این رو شبهاتی که وهابیت و مدعیان مهدویت و سرسلسله تفکر اخباریه مطرح داشته اند دچار بحث و چالش است.

اینجانب ابداً قصد کتابت این کتاب را نداشتم و اساساً تمامی تلاشم بر این است که بیشتر بخوانم و بیاموزم تا اینکه بنویسم و بیاموزانم! لکن هر قدری که در کتب مختص رجال شیعه که در ارتباط با علم الحدیث و خصوصاً رجال و جوانب آن بود گشتم، گم شده خود را در آن نیافتم. طبعاً بودند کتبی همانند کتابهای سیدحسن صدر و سید

برخی اهل تسنن متشدد در آن مستظهر است. عقائدی همچون اول المسلمین نبودن امام علی (ع) و مستحق خلافت نبودنش و نظائره. بعنوان مثال وی پیرامون اسلام امام علی (ع) می نویسد: «توضیح دادیم که علی (ع) آنموقع هفت ساله بود و در این سن و ای بسا دو یا سه سال بیشتر اسلام علی، اسلام تکلیف آور نبود و ورود در اسلام در آن سن یا خروج از آن رجحان و نقصانی نداشت!» العثمانیه - ص ۶.

امین موسوی و شیخ محمد السند و عبدالرسول غفاری و سید خوئی و شیخ جعفر سبحانی و سید محمد حسینی قزوینی و شیخ ابوالفضل اسلامی و شیخ باقر ایروانی و یا سید خُبّاز که بعضاً قسمتهایی از شبهات اخباریه یا وهابیت و گاطعیه را نقل و تاحدودی ردّ نموده اند؛ اما آن مجموعه ای که مجمع شبهات مخالفین باشد و از هر سه جنبه اخباریگری و دو فرقه تکفیری وهابیه و گاطعیه بر این منظر نگاه کند، نایاب است.

از این رو این کتاب يك خط شکنی و تجرّی است و مطمئناً نیازمند نقد و بحث و بررسی و تعمق و تفحص. اما گفتنیست که تمامی تلاشم بر این بوده تا جمله به جمله نوشته هایم سازگار با اقوال اعلام علمای حدیثی و رجالی معاصر و در طی تعمیم و تصدیق و یا نقد مستند آنان بوده باشد و تعداد پاورقی ها و استنادات نگارش، گویای گفتار ماست. از این رو برای نوشتن کتاب حاضر مجموعه اجوبه پیرامون شبهات را واکاوی نموده و بطریق احسن و اصوب بیان نموده و اضافاتی را مرقوم داشته ام؛ لکن اگر کمی و کاستی در تحریر و نگارش این مکتوبه موجود است، همگی حکایت از قَلّتِ سواد و اُفتِ معلومات اینجانب دارد و نه عدم اقتدار مَعالمِ مذهب محقّ تشیع.

تأکید می گردد که این نوشتار تحت نظر هیچ يك از موسسات مهدویت و غیره و یا مراکز دینی مستقر در قم مقدسه و غیر آن نگارش نیافته و تماماً با هزینه و دارایی و تحقیقات شخصی نویسنده بوده و احدی حق استیلاء بر آن بآی طریقِ کان و چاپ بدون اجازه اش ندارد؛ چراکه در دوران کتابت این مجموعه علیرغم درخواستهای مکرر، دست کمك رسانی از ایشان برنخواست. فلذا این نوشتار نه قابل فروش است و نه مجاز بچاپ؛ و اگر اجری شامل این اندك قلم است، بینی و بین الله است.

از خداوند کریم و غفار خواهانم بحق فاطمه الزهراء (س) ما را در مسیر فاطمی و علوی مهدی آخرالزمان قرار داده و این اندك فروغ را از ما بپذیرد.

و صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰی مُحَمَّدٍ الْبَارِ
و عَلٰی آلِهِ الْأَطْهَارِ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ
و اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلٰی أَعْدَائِهِمُ الْأَشْرَارِ الْفَجَّارِ

باب اول

دین

ومصادر استنباط آن

دین

دین در لغت معانی مختلفی در بر دارد^۴ ولی در اصطلاح دارای تعریفی تقریباً همگون است؛ آنچه از اقوال دین شناسان بر می آید^۵ دین عبارت است از **دینك** برنامه اعتقادی- عملکردی-اخلاقی که بر پایه آن مجموعه ای از بایدها و نبایدها برای انسان بجهت زندگی **پاك** در دنیا و رستگاری در آخرت تعیین و تأمین می گردد.

با این تعریف می توان دانست که دین هم می تواند ارضی^۶ و هم سماوی باشد. چرا که هر مکتبی در باب عقیده^۷، بایدها و نبایدهایی را در نظر می گیرد و در عین حال عملکردی^۸ را بعنوان عملکرد خاص آن دین معین می کند (همانند حج و نماز در اسلام) و ساحتی از مبانی را بعنوان مبانی اخلاقی^۹ آن دین معرفی کرده و بر تحفیظ و ترویج آن تأکید می ورزد.

^۴ اطاعت، جزاء، تعبد، حکم، انقیاد، ذلّ و حساب. ر.ك لسان العرب-ج ۱۳-ص ۱۷۰ نیز ر.ك: قاموس قرآن-علی اکبر قرشی بنایی-ج ۲-صص ۳۸۰-۳۸۱ نیز ر.ك: مفردات القرآن-راغب اصفهانی-ج ۱-ص ۱۷۵.

^۵ شیعه در اسلام- علامه محمد حسین طباطبائی-ص ۲۶ الی ۲۷؛ نیز همو: تفسیر المیزان-ج ۲-ص ۱۳۰؛ کلیات علوم اسلامی- علامه شهید مرتضی مطهری-ج ۲-ص ۱۳ نیز ر.ك آموزش عقائد-مصباح یزدی-صص ۱۹ الی ۲۱.

^۶ خداوند متعال در جواب بت پرستانی که از سر عناد با رسول الله (صلی الله علیه و آله) در آمده بودند و در دشمنی با آنحضرت هیچ کم نمی گذاشتند، می فرماید: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (کافرون-۶)؛ این سخن یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) صرفاً در مقابل بی دینی قد علم نکرده بود؛ بلکه ادیان ارضیه ضاله نیز با آنحضرت در تضاد و عناد بودند.

^۷ علمی که پیرامون عقائد سخن می کند، علم الکلام نام دارد. کتبی همانند باب حادی عشر نوشته علامه حلی بشرح فاضل مقداد حلی (علیهما الرحمة) و کتاب اللمع منتسب به ابی الحسن اشعری رئیس اهل سنت اشاعره، کتب کلامی- عقیدتی می باشد.

^۸ علمی که پیرامون عملکرد اسلامی بحث می کند علم الفقه نامند. کتبی همانند جواهر الکلام نوشته علامه نجفی و تحریر الوسیله امام خمینی (ره) و رساله مراجع معظم تقلید، کتب فقهی می باشد.

^۹ علمی که در موضوعات اخلاقی صاحب نظر است را علم الأخلاق نامند. کتبی همانند الخصال المذمومه و الممدوحه نوشته شیخ صدوق و معراج السعاده نوشته مرحوم نراقی و مفاتیح الحیات نوشته شیخ جوادی آملی از کتب اخلاقی می باشد.

بواسطه این سه وجه، انسان نسبت به خداوند؛ خویشتن؛ انسان های اطراف خویش و همه جانداران و موجودات احساس وظیفه و مسئولیت پیدا می کند؛ بدین ترتیب که دین، نحوه ارتباط و رویه تعامل با این چهار موجودیت را در سه قالب فوق تعیین و اعطا می کند.

فلذا آن دینی که در سه جنبه اعتقادی - عملکردی - اخلاقی جامعیت گستره نداشته باشد، دین جامعی نیست و از آن جهت دین باطل و منسوخ است.

از جهت دیگر شاهد ادیانی هستیم که در تمامی این جنبه های سه گانه صاحب نظر و دارای برنامه مشخص هستند. همانند مسیحیت و اسلام و زردشتیت؛ در این صورت آن دینی، دین برحق و صواب است که بهترین، عقلانی ترین، باقی ترین، جامع ترین و الهی ترین قوانین را در جوانب مذکور وضع نماید و مسلمانان اعتقاد دارند آن دین که همه جوانب را در نظر گرفته و در هر سه جنبه جامعیت مطلق داشته و در عین حال قوانین موضوعه اش بهترین قوانین است، جز دین اسلام نیست.

مصادر استنباط دین

عقل

شناخت ابتدائی دین در مرحله اول وابسته به عقل است؛^{۱۰} بطوری که دین اسلام تقلید در امور کلی اعتقادی را باطل می داند و در این زمینه برای انسان حریت قائل است.

شکی نیست که عقل در شناخت کلیت وجود پروردگار؛ اثبات صفات ثبوتیه عالیه برای وی؛ ابطال صفات سافله سالبه از او؛ کلیت نبوت و اصلیت معاد صاحب نظر است و هر محقق می تواند کتاب شرح باب حادی عشر حلیین (علیهما الرحمه) را بنگرد و عمق استنادات عقلی تشیع در اثبات کلیات عقائد از باب عقل را به نظاره بنشیند. اما سؤال اینجاست که آیا عقل می تواند تمامی مسائل دین را در هر سه جنبه اعتقادی - عملکردی - اخلاقی حل نموده و بهترین نظر را در این باب صادر کند؟

طبعاً این امر محال است.

عقل اگرچه در اثبات کلیت سه اصل اسلامی کاربرد اصلی و جوهری دارد؛ ولی در اثبات جزئیاتشان عاجز است؛ عقل در اثبات مجموعه اسماء و صفات و کرامات الهیه؛ در اثبات اقوال و گفتار و صُحف منزله الهی؛ در اثبات تعداد و اسامی انبیاء و ائمه؛ در ابراز اعلان نحوه اقامه برزخ و دوزخ و فردوس و چگونگی تنعمات جنائی بهشتی و تعذیبات نیرانی جهنمی عاجز و معطل است.

در باب عملکرد که از آن بنام فقه یاد کردیم نیز عقل دست بسته تر است. چرا که در زمینه کلیات فقهی (آداب غسل و نجاسات و طهارت و کفن و حنوط میت و...) عقل بطور کامل معطل است و در جزئیات نیز بغیر از برخی حُسن و قُبُح های عقلی و استحسان و امثاله، عقل آنچنان هیمنه ای ندارد.

^{۱۰} «قال رجل له - علیه السلام - ما العقل ؟ قال : ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان .» (مردی از امام صادق (ع) پرسید: عقل چیست؟ پس فرمود: عقل چیز است که بدان خداوند عبادت می شود و بهشت بدست می آید.) الکافی - کلینی - ج ۱ - ص ۲۵.

مبانی اخلاقی نیز بر همین نهاد برقرار است؛ زیرا ژرفای استنادات و تصمیمات عقل در باب معتقده (کلام) و فقه و خلق از دو حالت خارج نیست.

۱. **مستقلات عقلیه:** که با دو گزاره عقلی محض می توان نتیجه گیری عقلانی کرد.

۲. **غیرمستقلات عقلیه:** یعنی گزاره ها آمیخته به نوایای عقلی و نقلیست.

دو مقدمه برای این امر وجود دارد:

الف. اساساً احکام موجوده و مبطونه در اسلام برگرفته و یا بازتاب دهنده در مقابل علل و معلول هستند؛ مشتمل احکام عملی و غیره. به بیانی دیگر آنها برحسب خاصیت عملکردی ذاتی، مصالح و مفاسدی را نیز در بر دارند. مثلاً قطع ید سارق یا رجم زانی محصن یا اعدام مفسد فی الأرض یا قصاص قاتل عامد یا تکفیر مرتد جاهر و ... علیرغم اینکه مصالح شایانی دارد، مفاسد جانبی را نیز مترتب است.

ب. عقل علیرغم تشخیص هایش در مفاسد و مصالح، در بیان و تشخیص و تمایز مفسده یا مصلحت مزاحم، عاجز است. یعنی علیرغم اینکه می تواند بگوید فلان عمل چه مصلحت یا مفسده ای دارد، بجز در برخی موارد واقف به این مسئله نیست که آیا در مراتب بعدتر این عمل مفسده یا مصلحتی نیز خواهد داشت یا نه؟ و مهم تر اینکه نخواهد دانست آیا آن مفسده و یا مصلحت مستوره مجهوله اهمّ و اجلّ و اتمّ و ابقی از مصلحت و مفسده ی معینه از طرف عقل هست یا نه؟ از این رو حکم عقل در چنین مسائلی در وهله اول برگرفته از گمان و عدم سیطره بر حکم است که عقلاً اینچنین استیلاء حکم از عقل مذموم است و عقلانیت صحیح آن را رفض می کند.

در نتیجه با توجه به اینکه اساساً احکام نظری و عملی اسلام در عین مصالح یا مفاسد ظاهری، در مراتبی دارای مصالح اعظم یا مفاسد اقلّ هستند و با پذیرفتن اینکه عقل علیرغم تشخیص مصالح و مفاسد اولیه، از درک مزاحمات ثانویه و قیاس اهمّ و مهم بین آن دو عاجز است؛ پس می توان گفت عقل جامعیت نظر دهی در تمامی احکام نظری و عملی و اخلاقی دینی را ندارد.

نیز روایتی در تأیید این اعتقاد به نقل از امام سجاد (ع) وجود دارد که فرمود: «دین خدا با عقل های ناقص و آراء باطل و قیاس های فاسد بدست نمی آید؛ و این دین جز با تسلیم {در مقابل الله} صحیح نیست.»^{۱۱}

فلذا بدیهی است که عقل حلال همه مسائل و مجیب همه سوالات و معین همه احکام دین نیست و بایستی در کنار آن مصادر استنباط و اخذ دیگری باشد و گرنه بسیاری از امور مهم دین معطل و بلا تکلیف و عقلاً مردود است.

ظن

از جمله مباحثی که بایستی بدان اشارت نمود و علمای اصول پیرامون آن سخن بسیار گفته اند، مبحث ظن و عدم حجیت آن در فهم اسلام است.

ظن یعنی پندار. یعنی تحیر و سرگردانی بین دو دیدگاه با احتمال برتری و گزینش يك دیدگاه بر دیگری. از این رو ظن بالاتر از جهل و وهم و پایین تر از علم و جزم است.

با تتبع در وحی ربّانی و منطق عقلانی ادراک میشود که عظم سلیم و قرآن کریم استناد و اکتفاء به ظن را قبیح و ناصحیح دانسته و قائل است که نمیتوان با موصولات ظنیه افاده علم نمود؛ یعنی نمیتوان بخاطر نطقی برآمده از گمان و پندار، سخنی را بدرستی پذیرفت و معتقد به اعتقادی برگرفته از آن گمان شد.

خداوند متعال در عدم حجیت ظن می فرماید:

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی کنند [ولی] گمان به هیچ وجه از حقیقت بی نیاز نمی گرداند؛ آری خدا به آنچه می کنند، داناست.»^{۱۲}

^{۱۱} الإمام علی السجاد علیه السلام: «إنّ دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة، والآراء الباطلة، والمقاييس الفاسدة، ولا یصاب إلا بالتسلیم.» وضوء النبی-سید علی شهرستانی-ج ۱-ص ۱۹۲ به نقل از: إكمال الدین - ۳۲۴-باب ۳۱-حدیث ۹.

^{۱۲} «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» یونس-۳۶.

«کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند [از آنها] پیروی نمی‌کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز گمان نمی‌برند.»^{۱۳}

«[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید؛ خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.»^{۱۴}

از این آیات پدیدار می‌گردد که موقف قرآن کریم نسبت به ظن و گمان تقبیحی بوده و استدلال و اکتفاء به ظن، خصوصاً در امور اعتقادی باطل است.

البته آیه ای وجود دارد که در نگاه اول حکایت از تأیید حجیت ظن دارد:

«کسانی که گمان می‌کنند پروردگارشان را می‌بینند و بسویش برخوانند گشت.»^{۱۵}

اگر چه به گمان خاطی این آیه مؤید ظن است، اما در حقیقت آیه چنین دلالتی ندارد؛ بلکه ظن خوب و گمان صحیح را مدح می‌نماید و می‌گوید «آنانی که گمان ملاقات پروردگار در سرشان است و بسمت خداوندشان می‌روند». این سخن یعنی گمان و در نظر داشتن ملاقات پروردگار، حسن و خوب است؛ ولی ربطی به حجیت و قطعیت استناد و استدلال به گمان در اعتقادات و عمل ندارد و گرنه آیات را در رد استدلال و حجیت استناد بظن مطرح نمودیم.

همچنین روایات متعددی استدلال به ظن و ابقاء در آن را باطل می‌داند.

در روایت مفضل است که از امام صادق (ع) شنیدم: «هرکه بواسطه شك و ظن اقامه عمل کند، خداوند عملش را تباه می‌کند؛ چرا که حجت الهی، حجتی آشکاراست.»^{۱۶}

^{۱۳} «مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» همان-۶۶
^{۱۴} «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» النجم-۲۳
^{۱۵} «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بقره-۴۶.

^{۱۶} سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «من شك أو ظن فأقام على أحدهما أحبط الله تعالى عمله إن حجة الله تعالى هي الحجة الواضحة» الوافی-فیض کاشانی-ج ۴-ص ۲۳۳؛ در این موضوع، روایات مستفیضه در

عدم حجیت ظن نزد علمای اصولی شیعه نیز ثابت است و علمای اعلام شیعه تأکید بر عدم حجیت ظن و گمان در امور دینی داشته اند. همانند علامه سید مرعشی نجفی (رحمه الله) که مینویسد: «همانا مسلک امامیه {در کلام و فقه و اخلاق} اعتقاد به عدم حجیت گمان و ظن، بصورت مطلق است؛ اینکه ظن از چه طریقی بدست آید و باب «علم یافتن» باز یا بسته باشد هم فرقی ندارد؛ چرا که ظن فی نفسه حجیت ندارد. پس در احکام شرعی بدان اعتماد نمی گردد؛ بلکه در موضوعات^{۱۷} احکام نیز حجیتی ندارد، جز در برخی موارد ناچیز؛ همانند گمان قبله.^{۱۸}»

با این ذکر این نصوص ثابت است که ظن و گمان بهیچ عنوان مفید بعلم نبوده و در امور دینی مصدر استنباط نیست چرا که در احکام کلامی و فقهی و اخلاقی باید علم حاصل گردد و ظن مقبول نیست.

قرآن کریم

قرآن کلام الله^{۱۹} و معجزه باقیه محمد (ص)^{۲۰} و کتاب هدایت بشریت^{۲۱} است.

پیرامون اهمیت و اعتبار و عصمت قرآن کریم و ازلت علمش و تفسیر و عدم تحریف آیات و بیناتش کتاب ها مکتوب است که ما در این مجال از بیان آن غمض عین میکنیم.

الوافی بنقل از کتب متقدم آمده است که ما بهمین اندک بسنده کرده ایم؛ جهت رؤیت روایات دیگر ر.ک: الوافی - ج ۱ - ص ۲۵۳ و ۲۵۵.

^{۱۷} از اصطلاحات رایج در علم اصول و منطق، ذات و عرض است؛ ذات یعنی ماهیت يك چیز و عرض یعنی مجموعه متعلقاتش؛ مثلاً ماهیت آدمیت، ذات انسانیت است ولی اینکه همان انسان بیننده و شنونده و رونده است از عوارض محسوب است؛ بطوری که اگر رونده بودن را از انسان بگیریم باز انسان است و انسانیت دارد؛ اصطلاحی که درباره بیان عوارض بکار رفته و از عوارض سخن می کند، موضوع گویند.

^{۱۸} «أَنَّ مَسْلَكَ الْإِمَامِيَّةِ هُوَ عَدَمُ حُجِّيَةِ الظَّنِّ مُطْلَقاً مِنْ أَيْ طَرِيقِ حَصْلٍ، سَوَاءَ كَانَ بَابَ الْعِلْمِ مُفْتَوْحاً أَوْ نَقُولُ بَانْسَدَادِهِ، لِعَدَمِ حُجِّيَةِ الظَّنِّ فِي نَفْسِهِ فَلَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، بَلْ وَلَا فِي مَوْضُوعٍ مِنْ مَوْضُوعَاتِهِ إِلَّا فِي مَوَارِدٍ نَادِرَةٍ كَالظَّنِّ بِالْقِبْلَةِ.»

^{۱۹} وَإِنَّكَ لَتَلَقِّيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (نمل - ۶).

^{۲۰} وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره - ۲۳).

^{۲۱} إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً (اسراء - ۹).

شکی نیست که قرآن شامل برخی مسائل اعتقادی و فقهی و اخلاقی و در عین حال تنذیر و تبشیر و نقل تاریخ گذشتگانی است که اتفاقات آنان، دنیایی از پیغام های الهی را در بردارد. اما از دو حیث نمی توان قرآن کریم را تنها مصدر تشریع در دین مبین اسلام معرفی و برای شناخت تمامیت دین بدان بسندگی نمود:

۱. قرآن کریم تمامی مباحث و جزئیات مربوط به اخلاق و فقه و کلام را در خود نگنجانده است؛ بلکه به ذکر کلیاتی از آن بسنده نموده است.

۲. بسیاری از آیات قرآن کریم مسلمین را دستور به تبعیت از سنت طاهره رسول الله و التزام به حب اهل البیت علیهم السلام داده و سخن ایشان را نیز حجت قرار داده است.^{۲۲}

این دو گزاره بیانگر آن است که قرآن کریم هرگز به تنهایی قدرت استیعاب و استکمال تمامی کلیات و جزئیات اعتقادی و فقهی و اخلاقی را ندارد و بایستی برای فهم تمامی جوانب دین، به مستمسک دیگری نیز متمسک گردیم.

^{۲۲} لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید-۲۵) ترجمه: « به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (ترازو) را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند؛ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب-۲۱) ترجمه: « قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند؛ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (آل عمران-۳۲) ترجمه: « بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء-۵۹) ترجمه: « ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجام تر است » و آیات دیگر.

سنت متواتره

از جمله مصادر مسلمین در استنباط احکام، روایات متواتره از محمد و آل محمد(ص) است؛ حدیث متواتر یعنی حدیثی که راویان آن به قدری زیاد و قابل توجه باشند که احتمال ائتلاف و گردهمایی آنان بر دروغ گویی ناممکن باشد.^{۲۳}

همانند اینکه ده ها نفر بما بگویند در کشور عراق شهرست بنام ناصریه. حال ما علیرغم اینکه به عراق نرفته ایم و اصلاً نسبت به استان های کشور عراق اطلاعات نداریم، مطمئن میشویم و علم پیدا می کنیم که یکی از مدائن این کشور ناصریه است.

بسیاری از مسلمانات و قطعیات و اصول دین و مذهب همانند امامت اهل بیت و عصمت و عظمت و افضلیت و وصایت آنان(علیهم السلام) متواتر است.^{۲۴} اما طبیعتاً سنن متواتره همانند قرآن کریم و یا عقل بر تمامی جوانب دین سیطره ندارد. بلکه در بسیاری از امور جزئی و مستحدثات نادره که در ازمنه ی بعد از وفات رسول اکرم(ص) و علی الخصوص در زمان ائمه اربعه ابن الرضاء(علیهم السلام) رخ داد، روایات متواتری در اختیار نداریم و نمی توان جزئیات را بلااستثناء توسط روایات متواتره حل و فصل نمود. علیهذا عقل و قرآن و سنت متواتره فقط جزئی از کلیت دین را همپوشانی نموده اند و برای شناخت دیگر جوانب، نیازمند مصادر دیگری هستیم.

^{۲۳} اصول الحدیث - عبدالهادی فضلی - ص ۷۲؛ معجم مصطلحات الرجال و الدرایه - محمدرضا جدیدی نژاد - ص ۱۴۵؛ المدخل الی علم الرجال و الدرایه - سید محمد حسینی قزوینی - ص ۱۸۷.

^{۲۴} یکی از کتابهای ارزشمندی که در این زمینه نوشته شده است کتاب النصوص علی أهل الخصوص نوشته شیخ احمد الماحوزی می باشد که با روایات متواتره که عمدتاً دارای اسانید صحیحیه می باشد، بسیاری از معتقدات کلان و یا خاص تشیع را ابراز و اثبات نموده است. اخذ و قرائت این کتاب را به تمامی محققین و عموم شیعیان توصیه می کنم.

اجماع

از دیگر منابعی که بعنوان مصدر استنباط در دین مطرح گردیده، اجماع می باشد که بر دو قسم است: منقول و محصل.

اجماع منقول یعنی اجماعی که شخصی بنقل از علماء و نجباء سلف عنوان کند. مثلاً شیخ مفید میگوید: «محققین از امامیه اجماع دارند که علی (ع) با ابوبکر بیعت نکرد ولو يك لحظه؛ یا که فرضاً بگوییم «سید خوئی در این زمینه بنقل از شیخ مفید ادعای اجماع کرده است». این اجماع، اجماع به نقل از گذشتگان یا همان اجماع منقول است.

اجماع محصل یعنی شخصی با تتبع در متون گذشتگان و بررسی آراء پیشینیان و استنباط و سبر در آیات قرآن و روایات نبی و خاندان (ع)، عاقبت دریابد که در فلان مسئله بین اعلام نجباء و علماء و فقهاء اجماع نظر وجود دارد.

اصطلاحی بین علمای اصول رایج است که گویند: «اجماع محصل، شدنی نیست و اجماع منقول، مقبول نیست».^{۲۵} برای اثبات هر يك از این دو نظریه دلائل متقنی وجود دارد.

نظریه اول: «اجماع محصل، شدنی نیست»

برای اثبات عدم امکان اجماع محصل دو دلیل واضح وجود دارد:

۱. بسیاری از کتب فقهی و حدیثی بزرگان شیعه در طول تاریخ در اثر عداوت مذاهب مخالف و یا حکومت های معارض و یا بی اعتنائی ابناء مذهب از بین رفته و زینرو آراءشان بر ما مکشوف نیست. فلذا نسبت به آثار و آراء آنان علم نداریم تا بدانیم آیا آنان مخالف نظریه ای بوده اند یا موافقش.

۲. در بسیاری موارد، همه فقهاء و یا اعلام نظر نداده اند. مثلاً در مسئله ای شیخ طوسی نظری دارد و غیر از او شخص دیگری در آن زمینه بحث ننموده و رأیی صادر نکرده است و نمی توان رأی شیخ طوسی را اجماع شیعه دانست.

^{۲۵} منتهی الدرایه-سید محمد جعفر مروج-ج ۴-ص ۳۳۰.

پس حجیت اجماع محصل از این دو بابت دچار مشکل است، زیرا اساساً اجماعی صورت نمی گیرد که حجیتی داشته باشد یا نه.

نظریه دوم: «اجماع منقول همیشه مقبول نیست»

اجماع منقول بطور کلی در سه وجه مطرح است:

اجماع تعبدی به اصطلاح کاشف از رأی معصوم است، در عین حالی که هیچ روایتی از معصوم (علیه السلام) در این زمینه نباشد.

اجماع مدرکی یعنی بر حسب مدرکی (اعمّ از آیه و یا روایت) که به قرینه آن مدرک می توان اجماع موصوف را اجماع مرضی اهل بیت معرفی نمود و افاده حجیت کرد.

اجماع مدرکی محتمل یعنی اجماع مدرکی که ادراک بر آیه یا روایت توسط برخی انجام گرفته و از طرف برخی دیگر ترك شده است. مثلاً شیخ طوسی اجماع بر عقیده ای را بدون ذکر شاهد قرآنی یا روایی آورده ولی شهید اول همان اجماع را با استناد به برخی آیات و روایات مطرح نموده است.

از میان اجماعات مذکوره، اجماعی نزد شیعه حجت است که کاشف از قول معصوم باشد و بقیه علی رغم اهمیت، هیچکدام حجت و الزام آور نیستند.

سید حسین بروجردی در این زمینه می گوید: «حق این است که حجیت اجماع فقط منحصر بر آنچیزیست که مشتمل بر قول معصوم یا رأی یا رضایت قطعی وی باشد».^{۲۶}

نیز همو گوید: «تنها اجماع و اشتهاری نزد ما معتمد است که ریشه در مسائل اصلی به ودیعه گذارده شده در کتب قدما در خصوص نقل روایات ائمه (ع) بصورت دست به دست داشته باشد. پس با این چشمداشت، با اجماع و اشتهار می توان تعیین مسئله نمود».^{۲۷}

^{۲۶} «فالحق أن حجية الإجماع منحصرة بما إذا كان مشتملاً على قول المعصوم أو رأيه أو رضاه قطعاً». تقریرات فی أصول الفقه (تقریرات اصولیه آیت الله العظمی بروجردی) - علی پناه اشتهرادی - ص ۲۸۵.

فلذا آن اجماعی نزد شیعه معتبر و حجت است که کاشف از قول معصوم باشد و اجماعی که در نهایت راه به منبع عصمت نداشته باشد، اعتباری ندارد. دلیل آن نیز به بهترین هیئت در کلام شیخ جعفر سبحانی مُبین است: «همانا هدف از اجماع در حقیقت احتجاج به قول معصوم است؛ چرا که ملاک حجیت نزد امامیه، مشتمل بودن بر قول منبع عصمت است؛ و اجماع صرفاً راهیست برای وصول به کشف قول معصوم است؛ و حتی اگر از طریق دیگری بقول معصوم رسیدیم {و یقین پیدا کردیم که قول معصوم است} همین نیز از جهت وسعت و مجاز می توان اجماع گفت.»^{۲۸}

پس اینجا فرق بین اجماع مَرَضی شیعه با اجماع مرضی اهل تسنن دانسته می شود. سُنّی ذاتِ اجماع را قاب قوسین او ادنی از عصمت دانسته و آن را حجت می داند؛ حال آنکه شیعه اجماع را معصوم و یا حجت نمی داند؛ بلکه فقط کلام الله و معصومین من عنده را حجت میداند و اجماع را یکی از طُرُق ایصال به حدیث امام معصوم می داند. یعنی وقتی اجماع نظر حلیین و فقهای محدث حلبیه و شیخ طوسی و ابن حمزه و مفید و سید مرتضی و صدوق و کلینی را در يك عقیده می بینیم، این کاشف از آن است که آنان بیقین احادیثی از اهل بیت دیده و شنیده اند که به چنین سخنی معتقد گردیده اند و ما نیز بجهت اعتمادمان بدانها و وثاقت و عظمت و شوکتشان، آن احادیث ولو اگر به ما نرسد را محترم و قطعی الصدور دانسته و از این جهت اجماع مذکور را کاشف از قول معصوم و حجت می دانیم. فلذا اجماع سُنّی بمعنی «عقل جمع» و اجماع شیعی بمعنی «عقل جامع» است و یقیناً عقل جامع اولی و اتقن و اکمل از عقل جمع است؛ زیرا عقل جمعی بسیار خطا کند ولی عقل جامع هرگز.

پس اجماع مدرکی و یا محتمل الدرك نیز علیرغم اهمیتش حجیت قطعی ندارد؛ زیرا اساساً حجیت دادن به منقول از منبع عصمت بدون خطا نیست؛ بلکه حجیت دادن به فهم غیر معصوم

^{۲۷} «وإنما الذي نعتمد عليه هو الإجماع بل الشهرة المتحققان في المسائل الأصلية المودعة في الكتب المعدة لنقل خصوص المسائل المأثورة المتلقاة عن الأئمة عليهم السلام يدا بيد . وعلى هذا فانتظار إتمام مسألتنا هذه بالاجماع أو الشهرة في غير محله.» البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر (تقريرات قهه آيت الله العظمى بروجردی) - شیخ حسینعلی منتظری - ص ۲۵۸.

^{۲۸} «إن المراد منه في مقام الاحتجاج هو قول المعصوم . لأن ملاك حجیة الإجماع عند الإمامیة هو اشتماله على قوله ، وليس الإجماع إلا طريقاً إلى كشفه ، فإذا اكتشفناه عن غير ذاك الطريق ، يطلق عليه الإجماع ، توسعاً ومجازاً.» مقدمه جعفر سبحانی تبریزی بر کتاب غنیه النزوع ابن زهره حلبی - ص ۲۸.

و ممکن الخطاست ولو با تأییدات تقرینی روایی یا قرآنی؛ و اگر روایاتی که در اثبات اجماع مدرکی یا محتمل الدرك مطرح می شود، متواتر و یا مستفیض و یا صحیح السند بدون معارض باشد، در این صورت خود روایات حجت است و اجماع، مقارن روایات خواهد بود و نه برعکس! و اگر روایت مذکور ظنی الصدور و ضعیف السند و یا آیه مذکور ظنی الدلاله و ظاهر باشد، در این صورت نیز نهایتاً اثبات ظن است و إن الظن لا یغنی من الحق شیئاً. بنا بر گفتار متتبعین و محققین، گستره اجماع کاشف از قول معصوم بسیار اندک^{۲۹} و تعداد مسائل حل شده از این طریق، انگشت شمار است.^{۳۰} فلذا اجماع نیز نمی تواند نقضی که در جهت جبران جامعیت گرایی دین وجود دارد را پر کند و بایستی مصدر مورد اعتماد دیگری نیز وجود داشته باشد که ریشه در منبع عصمت داشته و از خطا و دغل بدور باشد.

احایات آحاد

با توجه به مطالب فوق روشن می گردد که عقل و قرآن و سنت متواتره و اجماع کاشف از قول معصوم علی رغم حجیتشان، فقط قسمتی از کلیات و جزئیات دین را تحت پوشش قرار داده و توان تأمین جامعیت و مانعیت دین را فی نفسه ندارند. فلذا از برای شناخت جوانب دیگر و جزئیات بیشمار و متنوع دین علاجی جز رجوع به احادیث و سنن غیر متواتره روایت شده از محمد و آل محمد (ص) نداریم.

طبق مجموعه تعاریف در کتب رجالی و حدیثی «حدیثی که به درجه توانر نرسیده باشد؛ پس آن را آحاد یا واحد گویند»^{۳۱}

برای اخبار آحاد چندین گزاره مطرح است که از اهمیت خاصی برخوردار است و آن را مطرح می کنیم.

^{۲۹} صیانه العلوم الاسلامیه و دور علم الرجال فیها- عبدالرسول غفاری- ص ۲۳؛ کلیات علم الرجال- شیخ جعفر سبحانی- ص ۲۴.

^{۳۰} المهدویه الخاتمه- سید ضیاء الخباز- ج ۱- باب الإجماع.

^{۳۱} اصول الحدیث- عبد الهادی فضلی- ۶۲؛ الرعایه فی علم الدرايه- شهید ثانی- ص ۶۹؛ المدخل علی علم الرجال و الدرايه- ۱۸۹ نیز ر.ک: دراسات فی علم الدرايه (تلخیص مقباس الهدایه مامقانی)- علی اکبر غفاری صفت- باب احادیث آحاد؛ سیری در علوم حدیث- رضا دهقانی- باب احادیث واحد.

سخن اول

خبر آحاد ذاتاً ظنی الصدور است؛ یعنی نمی توان بصرف نقل خبری از يك راوی که در نهایت به امام معصوم نسبت داده شده، مطمئن گردید که آن خبر، حدیث آل محمد است؛ بلکه صرفاً این ظن و گمان پیش می آید که امامی از ائمه چنین سخنی گفته است. از طرفی با توجه به مطالب پیشین حول عدم حجیت ظن، نمی توان با ظن و گمان افاده علم نموده و آن خبر ظنی را حجت دانسته، در امور دینی بدان استناد ورزید.

سخن دوم

خداوند متعال در قرآن کریم دستور اکید داده است که «در نسبت دادن سخن به منبع عصمت، علم حاصل گردد».

در قرآن کریم آمده است: «پروردگار من زشتکاریها را چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناهان و افزونی جستن به ناحق را حرام کرده است، و نیز حرام است چیزی را شريك خدا سازید که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده است، یا بر خدا چیزهایی بگویید که بدان علم ندارید».^{۳۲}

قسمت آخر این آیه اشعار بر این دارد که در صورت نقل سخنی از جانب الله متعال و یا بیان عقیده ای از اسلام، باید طریقی بین خود و آن عقیده و سخن بوده باشد که مورد اعتماد باشد و افاده علم کند. اینکه «و حرام نموده پروردگارم... از اینکه سخنی را به الله نسبت دهید در حالی که بدان علم ندارید» منحصر در ذات باری تعالی نیست؛ بلکه مربوط به تمامی منابع عصمت و بدون خطاء و رجس است؛ مربوط به تمامی اقوالیست که از جانب خداوند از هرگونه هوی و هوس و پلیدی و جهل دور نگه داشته شده است. نیز همو میفرماید: «از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند».^{۳۳}

^{۳۲} «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اعراف-۳۳.

^{۳۳} «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» اسراء-۳۶.

فلذا بدستور قرآن مجبوریم برای تبدیل اخبار آحاد ظنی الصدور مفید بظن منقول از منابع عصمت به احادیث قطعی الصدور که افاده علم کند، طریقی جسته و تلاشی نماییم.

برای اینکار طرّقی بیان گردیده که متعدد و قدری مختلف فیه است. اما اعلام علمای اسلام متفقاً نظر بر این دارند که یکی از اصلی ترین و مهم ترین و قرآنی و روایی ترین قرائنی که میتوان در تبدیل خبر آحاد ظنی به قطعی الصدور بدان استناد نمود، بررسی نقل کنندگان روایت است؛ بدین طریق که با بررسی ناقلین اخبار متوجه می گردیم فلان شخص که سخنی از امام صادق (ع) نقل نموده، فردی مورد اعتماد و شریف است و قطعاً به امام معصوم دروغ نمی بندد؛ پس سخنی که وی از امام صادق (ع) نقل نموده، اصالت دارد.

پس ما نیازمند آنیم که در شرایط و حالات ناقلین اخبار و روایات نظر کنیم تا بدین جهت مطمئن شویم از وثاقت وی و قطعی الصدور بودن روایت مروی از اهل البیت (ع). این برهان در اصطلاح علمای اصولی «حجیت خبر ثقة» نام دارد.^{۳۴}

سخن سوم

با بررسی احادیث آحاد روایت شده از ائمه (ع) می بینیم که برخی از اخبار با برخی دیگر دچار تضاد و تناقض است؛ یعنی سخنی از یکی از ائمه نقل گردیده در حالی که سخن دومی از امامان دیگر آن را ابطال و نقض می کند؛ در این صورت نیز بایستی به اخباری رجوع نمود که از طرف راویان مورد اعتماد و قوی تر نقل شده باشد.

^{۳۴} کلیات علم الرجال - شیخ جعفر سبحانی تبریزی - ص ۲۳؛ بحثی که مهم است اینکه عده ای حجیت خبر ثقة و حجیت خبر موثق را جدای از هم می دانند؛ یعنی گروهی قائلند: «برای افاده علم از صدور حدیث توسط امام معصوم، باید روای ما بین ما و او مورد اعتماد و ثقة باشد». این یعنی حجیت خبر ثقة؛ و گروهی دیگر اصل وثاقت را نه در روای، بلکه در ذات حدیث بیان می دارند می گویند: «برای افاده علم، ما باید بهر طریقی بدانیم خبر بطور موثق از امام معصوم نقل شده است.» و از اینجهت در ظاهر اختلاف است؛ اما در اصل ایندو شامل و مشمول همدیگر هستند؛ زیرا اساساً «افاده علم برای حدیث واحد» یعنی توثیق حدیث نزد علماء یعنی «حجیت خبر موثق»؛ و از طرفی گفتیم یکی از راه های رسیدن به خبر موثق، مورد اعتماد بودن افراد است که آن خبر را نقل کرده اند؛ فلذا بعبارت مختصر: «حجیت خبر ثقة، خود یکی از راه های رسیدن به خبر موثق است که حجیت تام دارد».

دلیل بر این ادعا روایتیست در کتب معتبر شیعه که عده ای از اصحاب ائمه (ع) بجهت وجود کشمکش بر سر احادیث اهل بیت از امام صادق (ع) راهکار خواستند؛ پس فرمود:

«رأی صحیح، آن حکمیست که راوی عادل تر و فقیه تر و صادق تر در حدیث و پارسا تر گفته باشد و به رأی دیگری اهمیتی داده نشود.»^{۳۵}

بدین جهت شیخ طوسی در مقدمه استبصار چنین گوید:

«اگر در احادیث، حدیث معارضی پیدا شد پس شایسته است که در دو حدیث معارض نظر شود و به آن حدیثی عمل گردد که در سندش راویان عادل تری وجود دارد.»^{۳۶}

اینگونه اخبار را در علم الحدیث اخبار علاجیه نامند^{۳۷} و بنا بدستور اهل بیت (ع) ما راهی جز این نداریم که در احوال روایات روایاتشان نظر کنیم تا آنی که عدالت و وثاقت و عقیدتش راسخ تر است را تفکیک نموده و اخباری که از وی صادر می شود را مرجح بدانیم.

سخن چهارم

با تفحص در روایات اهل بیت (ع) می بینیم که ایشان از وجود برخی دروغگویان که به نام اهل بیت (ع) نشر اکاذیب می کنند، گله مندند و شیعیان را هشدار داده اند که مبدا به روایات دروغگویانی که از جانب خود حدیثی ساخته و به امام معصوم نسبت می دهند، التفات کرده و بر اقوالشان ارجی نهند.

امام رضا (ع) می فرمود: «همانا ابو الخطاب بر جعفر صادق (ع) دروغ بسته است؛ خدا او را لعنت کند و همچنین یاران وی را که تا امروز از اینچنین احادیث ساخته و با دسیسه چینی

^{۳۵} «الحکم ما حکم به أعدلهما وأقدهما وأصدقهما فی الحدیث وأورعهما ولا يلتفت إلى ما یحکم به الآخر» بحار الأنوار-مجلسی-ج ۱۰۴-ص ۲۶۲.

^{۳۶} «ان كان هناك ما يعارضه فينبغي ان ينظر في المتعارضين فيعمل على اعدل الرواة في الطريقين.» استبصار-ج ۱-ص ۴.

^{۳۷} بحوث فی علم الأصول-سید محمود هاشمی شاهرودی-ج ۷-ص ۴۱۳؛ کلیات علم الرجال-شیخ جعفر سبحانی تبریزی-ص ۲۷.

در کتب اصحاب جعفر صادق وارد می کنند؛ پس هر حدیثی از ما روایت شد و مخالف قرآن بود، نپذیرید.^{۳۸}

نیز امام صادق (ع) فرمود: «همانا مغیره بن سعید در کتابهای اصحاب پدرم محمد باقر (ع) دست برده و احادیثی وارد ساخت که پدرم چنین سخنانی نگفته بود؛ پس از خدا پروا کنید و هر سخنی از ما مخالف قول الله پروردگار ما و سنت محمد رسول ما بود، نپذیرید.»^{۳۹}

و باز امام صادق (ع) فرمود: «ما اهل بیت راستگویانیم؛ ولی امکان دارد که دروغگویی به دروغ بر ما سخنی انتساب دهد تا ما را از چشم مردم بیاندازد.»^{۴۰}

با توجه به اینچنین تأکیدات صریحه ائمه معصومین (ع) ناچاریم که راویان اقوال اهل بیت (ع) را بشناسیم و میزان اعتبار قولشان را بسنجیم و ببینیم آیا آنان نیز هدف نشر اکاذیب بنام اهل بیت بر سر داشته اند و یا هدفی جز تکثیر و ازدیاد سخنان اهل بیت (ع) نداشته اند.

سخن پنجم

از سوی دیگر روایات عامی المذهب در کتب شیعه نیز یافت می شود^{۴۱} که بعضاً ائمه (ع) یا اصحاب ائمه (ع) بجهت جلوگیری از وقوع مشکلات عدیده برای مذهب شیعه، تقیه نموده و روایات را از باب تقیه نقل نموده اند. بدیهیست که برای درک روایات صادره از تقیه و تمایز

^{۳۸} عن الرضا قال: «إنَّ أبا الخطاب كذب علي أبي عبد الله، لعن الله أبا الخطاب وكذلك أصحاب أبي الخطاب، يدسُّون من هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبد الله فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن» رجال كشي - ج ۲ - ص ۴۹۰.

^{۳۹} قال الصادق: «إنَّ المغيرة بن سعيد، دسَّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي، فاتَّقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربِّنا وسنَّة نبيِّنا محمد» همان - ص ۴۹۸.

^{۴۰} قال الصادق: «إنَّا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس» همان - ص ۳۲۴.

^{۴۱} «طلحة بن زيد، أبو الخزرج النهدي الشامي، ويقال: الحزري - بالحاء المهملة، والزاي، ثم الراء - روی عن جعفر الصادق (عليه السلام)، عامي المذهب. قال الشيخ الطوسي في موضع: انه بتری، وفي اخر: انه عامي المذهب.» خلاصه الأقوال - علامه حلی - ص ۳۶۱.

«حفص بن غياث القاضي عامي المذهب له كتاب معتمد.» وسائل الشيعة - ج ۲۰ - ص ۸۲.
«عباد بن يعقوب: قال الطوسي: الرواجني، عامي المذهب.» الموسوعة الرجالية الميسرة - علی اکبر ترابی - ص ۲۴۶ و افراد فراوان دیگر.

آن با روایات منصوصه بدون تقیه و نیز بررسی نحوه روایت و نقل احادیث اهل بیت (ع)، بایستی روّات عامی المذهب را شناخت و نسبت به احوال آنان معرفت جست.

این پنج گزاره همگی ما را وا میدارد تا در احوال روّات روایات اهل بیت نظر کنیم و افرادی که سعی بر بدنام کردن آنان (علیهم السلام) با وضع روایات دروغین و تحریف اقوالشان دارند را شناخته و سخنان آنها را بی ارزش تلقی کنیم و از طرفی راویانی که ممدوح و محترم و مورد اعتماد هستند را شناخته و سخنانی را که از ائمه (ع) نقل می کنند، بپذیریم؛ برای همین است که شیخ طوسی هزار سال قبل اشاره مؤکد داشت مبنی بر اینکه علمای شیعه از ابتدا بر ذکر روات و مدح و قدحشان التزام داشته اند:

«ما شیعه را اینچنین یافته ایم که راویان نقل کننده اخبار اهل بیت (س) را تمییز داده اند؛ برخی از آنان توثیق و برخی دیگر تضعیف شده اند و بین آنانی که به احادیث روایت شده از وی اعتماد می شود با کسی که به اخبار او اعتماد نگردد فرق گذاشته شده است؛ شیعه راویان خوب را مدح نموده و راویانی که مستحق ذمّ هستند را مذموم دانسته و میگوید: «فلانی در حدیثش متهم است»؛ «فلانی کذاب است»؛ «فلانی احادیث را درهم و برهم نقل می کند»؛ «فلانی شیعه نیست و مخالف اعتقادات ماست»؛ «فلانی گرایشات واقفی و فطحی و... دارد» و از این دست طعنه هایی که یادآور شده و برایش کتابها نوشته اند و رجال حدیث در کتب روایی را در فهارست خود مورد تفکیک و استثناء قرار داده اند.»^{۲۲}

^{۲۲} «إِنَّا وَجَدْنَا الطَّائِفَةَ مَيَّزَتِ الرِّجَالَ النَّاظِلَةَ لِهَذِهِ الْأَخْبَارِ، فَوَثَّقَتِ الثَّقَاتُ مِنْهُمْ وَضَعَفَتِ الضَّعَفَاءُ، وَفَرَّقُوا بَيْنَ مَنْ يِعْتَمِدُ عَلَى حَدِيثِهِ وَرَوَايَتِهِ وَمَنْ لَا يِعْتَمِدُ عَلَى خَبَرِهِ، وَمَدَحُوا الْمَدْحُوحَ مِنْهُمْ وَذَمُّوا الْمَذْمُومَ وَقَالُوا: فَلَانٌ مَتَّهَمٌ فِي حَدِيثِهِ، وَفَلَانٌ كَذَّابٌ، وَفَلَانٌ مَخْلُطٌ، وَفَلَانٌ مُخَالَفٌ فِي الْمَذْهَبِ وَالْإِعْتِقَادِ، وَفَلَانٌ وَاقِفٌ وَفَلَانٌ فُطْحِيٌّ، وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الطَّعُونِ الَّتِي ذَكَرُوهَا وَصَنَّفُوا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ وَاسْتَثْنَوْا الرِّجَالَ مِنْ جُمْلَةٍ مَا رَوَوْهُ مِنَ التَّصَانِيفِ فِي فَهَارِسْتِهِمْ» عده الأصول-ج ۱-ص ۱۴۱.

باب دوم

علم رجال

و کتب رجالی شیعه

علم رجال

با توجه به مطالب فوق، «علمی که پیرامون نقل کنندگان سخنان گذشتگان (روايات) بحث نموده و دلایلی را جهت اعتماد یا عدم اعتماد بآنان ارائه داده و قواعدی را برای تعیین وثاقت و عدم وثاقت آنان وضع می کند، علم رجال می نامیم».^{۴۳}

فرق علم رجال با علم تراجم

همانطور که گفته شد علم الرجال، علم توثیق و تضعیف ناقلان اخبار است؛ حال آنکه علم تراجم بیان احوال و شرح حال و خصوصیات آنان و غیر آنان است. بعنوان مثال با علم الرجال درمیابیم که فلان راوی در نقل روایت، صدوق و مورد اعتماد است؛ ولی با علم تراجم درمیابیم که همان شخص، ادیب بوده و دیوان شعر نیز داشته است. اگرچه بنا بنظری دیگر علم تراجم در حقیقت زیرمجموعه علم الرجال است^{۴۴}؛ اما در معنای اخص همان تفاوتی که گفتیم ثابت است. اگرچه تقارن و تهافت و درهمتنیدگی بین آندو وجود دارد؛ زیرا پایه کار هردو تحقیق در مورد شخصیات و افراد است. بعنوان مثال کتبی مانند «اعیان الشیعه» نوشته سید امین جبل عاملی و «تاسیس الشیعه» و «الشیعه و فنون الإسلام» نوشته سید حسن صدر و

^{۴۳} کلیات علم الرجال - شیخ جعفر سبحانی تبریزی - ص ۱۱؛ بحوث فی مبانی علم الرجال - شیخ محمد السند - ص ۱۴؛ المدخل الی علم الرجال والدرايه - سید محمد حسینی قزوینی - ص ۲۲؛ تنقیح المقال فی احوال الرجال - شیخ عبد الله مامقانی - ج ۱ - ص ۱۷۲؛ وجیزه فی علم الرجال - شیخ مشکینی - ص ۱۸؛ معجم اصطلاحات علم الرجال و الدرايه - شیخ جدیدی نژاد - ص ۱۰۵؛ توضیح المقال فی علم الرجال - ملاعلی کنی - ص ۲۹؛ لب اللباب فی علم الرجال - محمد استرآبادی - ۴۱۹؛ صیانه العلوم الاسلامیه و دور علم الرجال فیها - عبدالرسول غفاری - صص ۱۹ الی ۲۲.

^{۴۴} چهار کتاب اصلی علم رجال - سید علی خامنه ای - ص ۲؛ معجم رجال الحديث (مقدمه مرتضی الحکمی) - سید ابوالقاسم خوئی - ج ۱ - ص ۴؛ جناب مرتضی حکمی در مقدمه کتاب مذکور «سیر» و «تراجم» را به يك معنی معرفی می کند؛ حال آنکه بین ایندو علی رغم اشتراکات، افتراقاتی هست. ر.ك (محمد جامع المحامد - رسول جعفریان) ترجمه بعربی توسط هاشم اسدی) - باب کتابه التاريخ عند المسلمين). بعبارت ساده، تراجم یعنی بیوگرافی يك شخص (همانند اینکه در چه سالی متولد گردید و کنیه و نام پدر و اسم مشهور و القاب وی چه بود و چه آثاری بجای گذاشت)، ولی سیر یعنی نحوه حیات و زندگی وی (همانند اینکه وی در رفتار خود با قراء چگونه بود و در جنگ ها چه می کرد و اگر اسیری می دید، چه ها می گفت و...).

«ریاض العلماء» نوشته مرحوم افندی و نیز کتب متقدم چون «فهرست» شیخ طوسی یا «رجال» ابوالعباس نجاشی (رحمهم الله) غالباً کتب تراجم هستند و پیرامون توثیق و تضعیف روایات نوشته نشده؛ بلکه ذکر اخبار و احوال و بعضاً اثبات تشیعشان و بیان آثار علمی و دینی شان است؛ ولی در عین حال محل استفاده مداوم و رجوع مستدام رجالیون نیز هست.

پس بین دو علم رجال و علم تراجم علیرغم وحدت رویه تحقیقی، افتراق مشهود است؛ همانند علم نحو و علم صرف، که علیرغم وحدت رویه تحقیقی، دارای افتراقند؛ اما از همدیگر جدا و مستقل نبوده و با یکدیگر در تها تفند.

فرق علم رجال با علم درایه

شیخ جعفر سبحانی می نویسد: «رجال و درایه هدف و انگیزه ای یکسان دارند و آن خدمت به حدیث از دیدگاه سند و متن است؛ ولی با این تفاوت که رجال سند حدیث را و درایت متن حدیث را بررسی می کند.»^{۴۵}

شیخ جعفر رجال را در سند و درایت را در متن دخیل می بیند و لکن محققین دیگری چونان مرحوم علامه مامقانی^{۴۶} و شیخ بهائی^{۴۷} و سید محمد حسینی قزوینی^{۴۸} و شیخ محمد استرآبادی^{۴۹} و برخی بزرگان دیگر، درایت حدیث را در سند روایات نیز دخیل می دانند و حق نیز همان است؛ زیرا درایه که بمعنی فهم صحیح از روایات است، بایستی نسبت به تاریخ صدور روایت و اینکه آیا راوی از مخالفین مذهب تشیع بوده و یا نبوده و در اثر آن روایت از جانب تقیه صادر شده یا نه و مواردی از این دست حساس باشد که این مهم جز بوجود علم رجال ممکن نیست.

فلذا علم الرجال نه تنها در وثاقت و تضعیف اسانید، بلکه در فهم صحیح روایات نیز کمک حال ماست و همانطور که گفتیم علم رجال خلیط علم تراجم است و باهمدیگر در کشف عصر صدور روایت و نیز علل و حتمیت یا عدم حتمیت صدور آن نقش مهمی ایفا می کنند.

^{۴۵} «يَتَّحِدَانِ فِي الْهَدَفِ وَالْغَايَةِ وَهُوَ الْخِدْمَةُ لِلْحَدِيثِ سَنَدًا وَمَتْنًا، غَيْرَ أَنَّ الرِّجَالَ يَبْحَثُ عَنِ سَنَدِ الْحَدِيثِ وَالْدِّرَايَةَ عَنْ مَتْنِهَا.» کلیات علم الرجال - ص ۱۶.

^{۴۶} داراسات فی علم الدرایه (تلخیص مقباس الهدایه مامقانی) - علی اکبر غفاری صفت - صص ۹ و ۱۰.

^{۴۷} رساله الوجیزه فی علم الدرایه - شیخ بهائی - ص ۱.

^{۴۸} المدخل الی علم الرجال و الدرایه - ص ۲۲.

^{۴۹} لب اللباب فی علم الرجال - ص ۴۱۹.

کتاب رجالی شیعه

رجال کشی

«معرفة الرجال» نوشته مرحوم ابو عمرو محمد الکشی^{۵۰} از جمله آثار رجالی است که تا کنون باقی مانده و در استنادات رجالی بدان اشاره می گردد.

این کتاب اگرچه در زمان مرحوم سید بن طاووس بوده و وی از خود آن کتاب استفاده نموده است، لکن همکنون باقی نیست؛ بلکه تلخیص آن که توسط شیخ طوسی صورت گرفته بود با عنوان «اختیار معرفة الرجال» در دسترس عموم است. بنابر پاره ای از اقوال اسم اصلی کتاب «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» بوده است.^{۵۱}

این کتاب علاوه بر توثیق و تضعیف برخی از روایات زمان ائمه علیهم السلام، روایاتی که در قدح و مدح آنان آمده را نیز ذکر کرده و به نوعی می توان رجال کشی را توثیقات و تضعیفات ائمه (ع) نسبت به روایات بر شمرد. این کتاب از کتب متقدم رجالی و در عین حال باقی شیعه است که احتمالاً در زمان غیبت صغری حضرت صاحب الزمان (عج) و یا اندکی پس از آن نوشته و اتمام گردیده و از جهت قدمت و آثار باستانی اسلامی شیعه، اهمیت وافر دارد.

رجال نجاشی

کتاب «فهرس اسماء مصنفی الشیعه» موسوم به «رجال نجاشی» نوشته مرحوم ابوالعباس نجاشی (۴۵۰ق)^{۵۲} می باشد که از جمله آثار مهم در ثبت کتب و جزوات و آثار شیعه در دوران ائمه معصومین (ع) و فترت اولی اسلام می باشد.

^{۵۰} شیخ طوسی در مورد محمد الکشی می نویسد: «ثقة، بصیر بالأخبار والرجال» ر.ک: الفهرست-شیخ طوسی-ص ۱۴۱.

^{۵۱} ر.ک: اعیان الشیعه- سید امین جبل عاملی- ج ۹-ص ۱۶۵ و ج ۱۰-ص ۲۷.

^{۵۲} شیخ حر عاملی در وصف ابوالعباس نجاشی می نویسد: «إنه ثقة، جلیل القدر» أمل الآمل-ج ۲-ص ۱۵.

این کتاب شامل معرفی ۱۲۶۹ شخصیت است که از صدر اسلام تا زمان مرحوم نجاشی دارای آثار بوده اند و بعضاً در اسانید روایات و یا در ثبت و حفظ و انتقال کتب دیگر نقش داشته اند. این کتاب در حقیقت کتاب تراجم است ولی بجهت توضیحی که سابقاً دادیم، در علم رجال نیز از سه بابت کاربرد فراوان دارد:

الف. ذکر اصحاب ائمه و توابع متبوع در روایات و فقه اهل بیت و ذکر آثار آنان؛ بطوری که قریب به اتفاق شخصیت های مذکور در این کتاب یا دارای مصحف و جزوه و رساله بوده و یا در نقل و انتقال و پردازش نوشتار های قبل به نسل جدید موثر بوده اند.

ب. توثیق بسیاری از روات^{۵۳} و تضعیف برخی از آنان^{۵۴} بطوری که تأثیر توثیقات و تضعیفات این کتاب تا کنون در استنادات شیعی مشهود و مقبول است.

پ. ذکر شخصیت هایی که در اسانید روایات مربوط به اهل بیت (س) و کتب مربوط به اصحاب ائمه علیهم السلام موجودند.

رجال شیخ طوسی

کتاب «الرجال» نوشته شیخ طوسی (۴۶۰ق)^{۵۵} می باشد که از آثار مهم رجالی کل جهان اسلام است. این کتاب در بردارنده اسماء و احوال روات اهل بیت (س) می باشد؛ در این کتاب سعی بر این است که حتی المقدور اسماء افرادی که با اهل البیت (ع) در ارتباط بوده - اند ذکر و ثبت گردد، بطوری که حتی معاویه را از اصحاب الرسول (ص) و ابو جعفر منصور دوانیقی را از اصحاب امام جعفر صادق (ع) معرفی می کند. بدین جهت برخی اینچنین تأویل نموده اند که «صحبت و صحابت» در این کتاب صرفاً بمعنی نقل روایت است و نه بیشتر.^{۵۶} اما

^{۵۳} بعنوان مثال رك: ص ۴۳۲ - شماره ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ص ۴۳۳ - شماره ۱۲۲۳ و ص ۴۳۷ - شماره ۱۲۴۰.

^{۵۴} بعنوان مثال رك: ص ۲۷۵ - شماره ۷۶۵ و ص ۲۷۶ - شماره ۷۶۹ و ص ۳۲۰ - شماره ۸۹۹. استنادات بر حسب نسخه موسسه اعلمی .

^{۵۵} سید بحر العلوم در وصف شیخ طوسی می نویسد: « إمام الفرقة بعد الأئمة المعصومين عماد الشيعة الإمامية في كل ما يتعلق بالمذهب والدين » رجال بحر العلوم - ج ۳ - ص ۲۲۷.

^{۵۶} المدخل الى علم الرجال و الدرايه - ۴۷.

از طرفی دیگر شیخ در این کتاب افرادی را جزو اصحاب الأئمه ذکر می کند و سپس تصریح می کند که از آنان روایتی ذکر نشده است.^{۵۷} فلذا اصحاب در این کتاب در حقیقت بمعنی معاصره و اقران بودن تابعی و امام (ع) است؛^{۵۸} و این یعنی شخص مذکور در رجال که روایتی از ائمه نقل نکرده و در عین حال از توابع نام برده شده، در حقیقت هم عصر و در ارتباط با امام (ع) بوده است؛ یا اینکه بگویم روایاتی که وی از ائمه یا یکی از آنان (علیهم السلام) نقل کرده است، بما نرسیده است و به نظر اینجانب این امر اقرب به اتفاق است.

عده ای بر این اعتقاد هستند که رجال الشیخ در حقیقت حکم مشیخه ثقات را دارد و میتوان در توثیق و یا تمذیح و تحسین بدان استناد نمود چرا که وی اهتمام به ذکر اصحاب الصادقین نموده است.^{۵۹} این اعتقاد همانطور که گفتیم بر باطل است؛ چرا که شیخ در این کتاب، اسماء افرادی را ذکر نموده است که امام نواصب و فرمانده دشمنان اهل بیت (س) بوده اند؛ همانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو منصور دوانیقی (علیهم اللعنه).

الفهرس طوسی

کتاب «الفهرس»^{۶۰} یکی از آثار مهم و تاریخی شیخ طوسی در علم تراجم و رجال است که در آن ذکر مصنفین شیعه آمده و در بسیاری از نقاط با توثیق آنان همراه بوده است. در حقیقت این کتاب الگویی برای کتاب «رجال نجاشی» است که پیرامون آن سخن رانندیم؛^{۶۱}

^{۵۷} مقدمه رجال الطوسی (بقلم قدیر جواد قیومی اصفهانی) - ص ۱۱.

^{۵۸} همان.

^{۵۹} ر.ك الأمل الآمل - شیخ حر عاملی - ترجمه خلیل بن اوفی - ج ۱ - صص ۸۲ و ۸۳.

^{۶۰} از این کتاب با نام «الفهرست» تعبیر می شود که صحیح نیست؛ اگرچه متدوال بودن آن مانع التفات به صحت و سقم آن گردیده است و ما نیز در این مجموعه استنادات را با اسم «الفهرست» بیان کردیم؛ ولی این امر ذاتاً غلط است. (ر.ك: قاموس الرجال - کلباسی - ج ۱ - ص ۴۵)

^{۶۱} در مورد اینکه رجال نجاشی زودتر نوشته شده یا الفهرست طوسی اختلاف نظر است؛ سید علی خامنه ای می نویسد: «در این باره که از فهرست شیخ و فهرست نجاشی کدامیک پیش از دیگری تالیف شده، تحقیق یقین آوری انجام نگرفته است. شاید بدین قرینه که نجاشی در فهرست خود از شیخ و تالیفات وی از جمله الفهرست نام برده، در حالی که در فهرست شیخ از نجاشی و تالیف وی نامی نیست، گمان میرود که کتاب نجاشی پس از کتاب شیخ تالیف شده است. ولی اولاً نامبرده شدن کتاب شیخ در فهرست نجاشی دلیل بر تقدم کتاب شیخ نیست و آیا نمیتوان تصور کرد که نجاشی

جوانب سه گانه ی ارزش کتاب رجال نجاشی برای علمای رجال که بدانها اشاره کردیم، بر کتاب الفهرس شیخ طوسی نیز مترتب است.

سید علی خامنه ای می نویسد: «شیخ خود در مقدمه کتاب^{۶۲} وعده می دهد که در ذیل نام هر يك از مصنفین و اصحاب اصول، به آنچه درباره وی از جرح یا تعدیل گفته شده، و هم به اینکه روایت او مورد اعتماد است یا نه، و هم به مذهب و اعتقاد او، اشاره کند ولی عملاً در کتاب از این روش تخلف شده است. بدین صورت که جز در موارد نادر، از توثیق یا تضعیف نامبردگان دریغ کرده، و در ذیل نام شیعیان غیرامامی از قبیل فطحیه و واقفیه در بعضی از موارد از تذکر مذهب آنان خودداری کرده است. تنها در صورتی که صاحب ترجمه از عامه باشد از مذهب او یاد کرده است. بنابراین هرگاه درباره مذهب کسی سکوت نموده و آن را قید نکرده باشد، باید مطمئن بود که عامی نیست هر چند شیعی امامی بودن او نیز ثابت نمی شود، یعنی امکان آن وجود دارد که وابسته به سایر شعبه های شیعه، مانند فطحی و

قبلاً نام و دیگر تالیفات شیخ را در فهرست خود ثبت کرده و پس از آنکه فهرست شیخ نوشته شده، آن را نیز در شرح حال وی گنجانیده و به کتب شیخ افزوده باشد؟ همان طور که خود شیخ طوسی در ذیل شرح حال و در شمار تالیفات خود در فهرستش از کتاب مبسوط، که گفته اند آخرین تالیف شیخ است، نام آورده و آن را بر شرح حال خود افزوده است. ثانیاً اگر نام نبردن از کتاب نجاشی در فهرست شیخ به موجب آن باشد که در هنگام نگارش آن فهرست، کتابنجاشی وجود نداشته، می بایست بعدها که کتاب مزبور تالیف شده، در فهرست شیخ گنجانیده شود، زیرا بنابر مشهور، شیخ طوسی ده سال پس از نجاشی زنده بوده و به طور حتم از وجود کتاب وی با خبر شده است. بنابراین، دلیل یاد نشدن کتاب نجاشی را در فهرست شیخ و همچنین یاد کردن نجاشی کتاب شیخ را باید در چیز دیگری جستجو کرد که احتمالاً عبارت باشد از معروفیت و عظمت علمی شیخ طوسی و کتابهایش در جامعه شیعی آن روزگار و برخوردار نبودن نجاشی از شهرتی که موجب توجه کامل به خود یا کتابش گردد. لیکن با این همه، بررسی و مقابله دو کتاب مزبور و برخورد به عباراتی در فهرست نجاشی که عیناً عبارات فهرست شیخ با پارهای اضافات است و مشاهده شیوه بیان نجاشی در بسیاری از موارد که نمایشگر نظر انتقادی وی نسبت به مطالب فهرست شیخ است، تقریباً جای تردیدی در این باقی نمیگذارد که فهرست نجاشی پس از فهرست شیخ تالیف شده است. چهار کتاب اصلی علم رجال - باب الفهرست شیخ طوسی - ص ۱۳-۱۴.

^{۶۲} مراد کتاب الفهرست شیخ طوسیست و هر جایی که لفظ مطلق «شیخ» در کتب رجالی و حدیثی بکار رود عمدتاً مراد شیخ الطائفه طوسی می باشد.

واقفی و غیره باشد. خلاصه آنکه در فهرست شیخ، از مذهب شیعه امامی و غیر امامی گاه یاد شده و گاه نشده، ولی مذهب عامی، غیر شیعی، همیشه مورد تذکر قرار گرفته است.^{۶۳}

این چهار کتاب مهم رجال و تراجم را اصطلاحاً اصول رجالیه اربعه می نامند و اعمّ توئیقات و تضعیفات شیعه ریشه در این کتب دارد.^{۶۴}

پس از این دوران، بجهت وجود اینچنین کتبی و نیز ذکر مشایخ شیخ صدوق در جلد آخر من لایحضره الفقیه و شیخ کلینی در الکافی و شیخ مفید در آثار خویش، احساس استغناء و بی نیازی در زمینه رجال و تراجم نویسی پیدا شد و دوران ابتدائی پر جنب و جوش رجال نویسی شیعه به خاموشی گرایید؛ تا اینکه پس از حدوداً یک قرن باز دریای رجال نویسی شیعه پر آب و دوران میانسالی تراجم و رجال تشیع شروع شد.^{۶۵}

کتابهای معتبر و ارزشمند «فهرست منتخب الدین» نوشته شیخ منتخب الدین^{۶۶} و «معالم العلماء»^{۶۷} نوشته دانشمند بزرگ جهان اسلام ابن شهر آشوب^{۶۸} که هر دو تعلیق و تتمه بر کتاب «الفهرست» شیخ طوسی بود از آثار ماندگار این دوران می باشد.

^{۶۳} چهار کتاب اصلی علم رجال - باب الفهرست شیخ طوسی - ص ۱۴.

^{۶۴} ذکر این کتب بدین معنی نیست که قبل از آن کتاب رجال نوشته نشده است؛ بلکه کتب فراوانی مکتوب است که ان شاء الله در قسمت پاسخ بشبهات وهابیت و گاطعیه پرده از وجه معظم رجال نویسی شیعه و سبقتش در طول تاریخ خواهیم برداشت. از جمله آثار ارزنده شیعه در زمینه رجال نویسی کتاب رجال برقی نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی ست که به ذکر اصحاب نبی اکرم و ائمه مطهرین (علیه و علیهم السلام) اشتغال داشته ولی سخنی از جرح و قدح و مدح آنان ندارد. (دروس موجزة فی علمی الرجال والدراية - شیخ جعفر السبحانی - ج ۱ - صفحه ۱۲).

^{۶۵} شیخ منتخب الدین در مقدمه «الفهرست» خویش می نویسد: روزی سید صدر نیشابوری بمن گفت: «بعد از کتاب الفهرست طوسی، دیگر کسی رغبت نمی کند کتابی همانند آن بنویسد.» پس گفتم: «لو آخر الله أجلی، وحقق أملی؛ لأضفت إليه ما عندي من أسماء مشايخ الشيعة ومصنفیهم» (اگر خداوند اجلم را به تأخیر اندازد و آرزویم را تحقق بخشد، مجموعه مشایخ شیعه و نویسندگان ایشان را که جمع نموده ام به کتاب شیخ اضافه خواهم نمود). الفهرست - شیخ منتخب الدین - ص ۴۰.

^{۶۶} شیخ حر عاملی در وصف شیخ منتخب می نویسد: «كان فاضلاً، عالماً، ثقةً، صدوقاً» أمل الآمل - ج ۲ - ص ۱۹۴.

^{۶۷} مرحوم علامه آغا بزرگ طهرانی اشعار دارد که شیخ ابن شهر آشوب کتاب رجال دیگری نیز داشته است که متأسفانه همکنون در دسترس نیست. رك: الذريعة الى تصانيف الشيعة - ج ۱۰ - ص ۸۶.

از پس آن کتاب حلیّین؛ یعنی «رجال ابن داود» نوشته حسن بن علی بن داود حلی و «خلاصه الأقوال فی علم الرجال» نوشته علامه حسن بن یوسف حلی نیز نوشته شد که کتاب دوم از جهت استنادی بسیار حائز اهمیت بوده و در کتب رجالی شیعه جایگاهی خاص دارد.

این چهار کتاب، یعنی اصول اربعه رجالیه ثانیه، اثر مهمی در نوشتن معاجم کبیر شیعه پیرامون علم رجال، در دوران های بعد پدید آورد.

پس از آن جوامع رجالی بزرگی در دل شیعه نوشته شد که جای تقدیر و تشکر دارد از خالقین آن آثار. اولین کسی که شروع به نوشتن معجم رجالی کرد، مرحوم زکّی الدین قهبائی، شاگرد مرحوم مقدس اردبیلی بود که کتاب ارزشمند «مجمع الرجال» را نوشته و مجموعه آثار شیعه در زمینه توثیق و تضعیف حول روات را در کتاب خویش ذکر نموده و در آخر کتاب چندین تعریف و تحقیق را تحت عنوان فوائد ارائه داد که دارای مطالب ارزشمندیست.^{۶۹}

پس از آن به ترتیب «منهج المقال» نوشته شیخ محمد استرآبادی و «جامع الرواة»^{۷۰} نوشته شیخ محمد اردبیلی که با رمز گذاری ابتدای کتاب بصورت فشرده و بدون توضیحات شامل، راوی و ابواب روایی وی را ذکر نموده است، نوشته شد.

کتاب «نقد الرجال» مرحوم سید تفرشی در پنج جلد از آثار ارزنده رجال نویسی شیعه است؛ مرحوم مجلسی اول (۱۰۷۰ق) که خود از اخباریون و تابع منهج استرآبادی ثانی بود، در رابطه با این کتاب می نویسد: «وقتی من با کتب رجالی مأنوس شدم، در هر کدام از آنها اشتباهات زیادی دیدم که نمی توانستم به نقل نویسندگان از مصدر اصلی اعتماد کنم؛ اما این کتاب را با اصول حدیثی شیعه طراز نمودم و در حاشیه آن مطالبی مفید و مربوط به متن را

^{۶۸} سید محمد حسینی قزوینی در وصف ابن شهر آشوب صاحب مناقب می نویسد: «إِنَّ كِتَابَ مَعَالِمِ الْعُلَمَاءِ هُوَ تَأْلِيفُ الْحَافِظِ الشَّهِيرِ، مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَهْرِ أَشُوبِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ «المدخل إلى علم الرجال و الدراية» ص ۵۸.

^{۶۹} المدخل إلى علم الرجال و الدراية ص ۶۵.

^{۷۰} اصل کتاب «جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والاسناد» نام دارد.

آوردم و هرچیز که در غیر از اصول حدیثی بود را نیز به اندازه خاطر قاصر م طرح نمودم تا این کتاب محل قابل اعتماد برای رجوع گردید.^{۷۱}

در حقیقت کتاب نقد الرجال تفرشی يك ترتيب دهی بسیار مهم است بر مجموعه توثیقات و تضعیفات رجالی که شخص محقق را از سرگردانی و حیرانی در دل چندین و چند متون آشفته و در هم تنیده نجات داده و آراء بزرگان را نسبت به يك راوی بصورت کاملاً منظم جمع و عرض نموده است. مرحوم تفرشی خود نیز از جمله اصلی ترین مزیت ها و علل نوشتن کتاب خویش، نظم دهی به آثار گذشتگان را یاد می کند.^{۷۲}

پس از آن کتب «**منتهی المقال**» نوشته حائری مازندرانی و «**بهبه الآمال**» در پنج جلد نوشته شیخ علیاری نیز آثار مهمی در زمان خود بودند؛ سپس یکی از بزرگترین آثار جهان اسلام تا آن زمان در علم رجال، یعنی کتاب «**تنقیح المقال فی علم الرجال**» اثر علامه شیخ عبدالله مامقانی تألیف گردید که بیش از شانزده هزار راوی را مورد نقد و بررسی قرار داده و از طرفی در جلد اول و آخر این کتاب مجموعه ای ارزشمند از قواعد رجالی و استنباطات رجالیه را نوشته شده که مورد رجوع همه علمای محقق رجال شیعه و سنی است.^{۷۳} این کتاب سرآغازی بود برای نقد و بررسی آن توسط مرحوم شوشتری که در نتیجه آن اثر گرانقدر «**قاموس الرجال**» پدید آمده و از کتب رجالی شیعه محتسب گردید.

کتاب «**معجم رجال الحديث**» نوشته مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی (رحمه الله) نیز شرحی همانند تنقیح المقال مامقانی دارد و این دو کتاب از بزرگترین آثار رجالی

^{۷۱} «انی لما انست بكتب الرجال ورايت في كل كتاب منها اغلاطا كثيرة لم اعتمد بنقل المصنف من الكتب، وقابلت هذا الكتاب مع الاصول وذكرته في الحاشية ماله نفع واصله وكلما كان في غير الاصول ايضا وما سنع بخاطري القاصر فصار محلا للاعتماد» مقدمه نقد الرجال - ج ۱ - ص ۲۲.

^{۷۲} نقد الرجال - ج ۱ - ص ۳۴.

^{۷۳} من جمله زحمات دانشمند فقید شیخ علی اکبر غفاری (رحمه الله) تلخیص و اختصار آراء رجالی علامه شیخ عبدالله مامقانی می باشد که از برای دانشجویان مقطع دکتری و کارشناسی ارشد علوم حدیثی تدوین نمود و بحق زحمت شایانی کشید؛ کتاب **دراسات فی علم الدرايه** که تلخیص کتاب مقباس الهدایه علامه مامقانی می باشد، کتابی ثمینی و مفید به فائده ای برای تمامی علاقه مندان بعلم درایه الحدیث بوده و برای طالبین حیطه علم الدرايه پیشنهاد می گردد.

شیعه و بلکه کل جهان اسلام بوده و همانند این دو کتاب از نظر جامعیت و ذکر احوال رجال و قواعد رجالیه و رفع مشکلات و نواقص کمیاب است.

هدف ما از بیان این آثار گرانمایه و نفیس این بود که بدانیم مذهب تشیع از دوران حضور ائمه (ع) تا بکنون نسبت به نوشتن کتب رجالی التزام قوی داشته اند و کمای سخن شیخ الطائفه تا بوده بر طعن و قدح و حمد و مدح روّات روایات مشغولیت داشته و در این زمینه کتب و یا جزواتی را مکتوب و منتشر نموده اند.^{۷۴}

از این به بعد تلاشمان بر این خواهد بود که شبهات مطرح شده از جانب اخباریه و وهابیت و نیز فرقه نو ظهور و تکفیری گاطعیه که مصداق بارز بهائیت در اوان کنونی است را مطرح نموده و نسبت به آنچه ابراز داشته اند مطالبی را معروض داریم.

برای اینکار ابتدا مطالب مسلک اخباریه و سپس شبهات فرقه ضاله وهابیت و در نهایت شبهات اتباع مدعی مهدویت احمد بن اسماعیل ضال مضل را مطرح خواهیم کرد.

لازم بذکر است که تفکر اخباریه مقامی بس عظیم تر از آن داشت که همپا و هم آوای جرگه وهابیت و مدعیان کذاب مهدویت قرار گیرد و این تسمیه و اقترباب بین طرز تفکر اخباریه و آن فرق کاذبه باطله هالکه هیچ دلیلی جز وجود برخی اشکالات و پاره ای اختلافات حول علم رجال بیننا و بینهم ندارد و خدای نکرده احدی حق استنباط وجود بغض و عداوت و کین و خصومت در میان ما را نداشته و اگر اینچنین مستنبط شده، در غلط است. حال آنکه تشیع با فرقه قاتله وهابیت و گروهک تروریستی گاطعیه بریاست احمد اسماعیل البصری، هیچ تقاربی نداشته بلکه زبانش زبان تند تقبیح و طرد و رفض است.

^{۷۴} جهت شناخت بیشتر مصادر رجال شیعه ر.ک: دروس موجزه فی علمی الرجال والدرايه - شیخ جعفر السبحانی - ج ۱ - صص ۱۱ و ۱۲؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه - شیخ آغابزرگ طهرانی - ج ۱۰ - صص ۸۲ الی ۱۶۱؛ الرعايه فی علم الدرايه - شهید ثانی - صص ۱۷۷ و ۱۷۸؛ الشیعه و فنون الاسلام - سید حسن صدر (با تحقیق ارزشمند سید مرتضی میرسجادی و مقدمه علامه سید شرف الدین جبل عاملی) - صص ۲۲۶ الی ۲۳۷؛ اعیان الشیعه - سید امین جبل عاملی - ج ۱ - صص ۱۴۴ الی ۱۴۸؛ المدخل الی علم الرجال و الدرايه - صص ۴۱ الی ۷۸؛ کلیات علم الرجال - صص ۵۳ الی ۱۴۷.

باب سوم

اخباریه

و شبهات رجالی علیه تشیع

مسلك اخباريه

اخباريه را می توان مسلکی دانست که آرام آرام در دل تشیع جوانه زد و در سکوت محدثین و فقهاء نمو گرفت؛ در زمان مرحوم امین استرآبادی شاگرد استرآبادی اول^{۷۵} این روند به اوج خود رسیده و اخباریه چهره ای مشکّل بخود گرفت. مرحوم امین استرآبادی طی دوران سکونت خود در مدینه منوره کتاب «الفوائد المدنيه» در رد علمای رجاليه و اصولیه نوشت و دليل نوشتن آن را برگشت استاد خود استرآبادی اول از بایستگی علم رجال و علم الأصول و تأیید رویه اخباریین و طرد اصولیین توسط وی^{۷۶} و نیز دلائل روایی و قرآنی مبنی بر ابطال روال علامه حلی در تفقه^{۷۷} و وجود قرائن فراوان مبنی بر التزام تمام و کمال بخبر مروی در کتب معتبر شیعی^{۷۸} معرفی نمود.

با نوشتار این کتاب و اشاعه آن بین شیعیان رفته رفته تناقضات و تهافت بین اخباریه و متشرعه اصولیه بالاگرفت بطوری که در زمان میرزا محمد اخباری این اختلافات به اوج خود رسید و در نهایت در کاظمین کشته شد.^{۷۹} ظهور افکار و ردود بزرگانی امثال مرحوم آیت الله وحید بهبهانی در دو کتاب الفوائد الرجاليه و الرسائل الأصولیه^{۸۰} و یا مرحوم سید دلدار هندی نصیرآبادی^{۸۱} باعث گردید منهج رو به گسترش اخباریه آرام گیرد و پس از

^{۷۵} شیخ محمد استرآبادی (۱۰۲۸ ق) از شیوخ متخصص در علم رجال که بهمره مرحوم تفرشی صاحب نقد الرجال و مرحوم اردبیلی صاحب جامع الرواء مثلث قدرتمند علم رجال شیعه در دوران خود بودند.

^{۷۶} الفوائد المدنيه-ص ۶۰.

^{۷۷} همان-ص ۳۰.

^{۷۸} همان-ص ۳۲.

^{۷۹} بقول برخی ها بدست عوام مقلد علمای اصولیه و بقول برخی دیگر بدست نظامیان روس.

^{۸۰} یکی از رسالات کتاب رسائل بهبهانی، رساله فی الأخبار و الاجتهاد نام دارد که در آن پیرامون شبهات اخباریه و نقد آن سخن رانده است.

^{۸۱} سید الدار دلدار هندی کتابی به نام «اساسی الأصول» در رد فوائد مدنيه نوشت که موجب بروز موج ضد اخباری گری در بین شیعیان هند گردید؛ با این وجود میرزا محمد اخباری خواهان گسترش اخباریون ضد اصولی در هند بود که این امر موجب جبهه گیری سید دلدار هندی (که از جمله دلائل گسترش تشیع در هندوستان بود و نسل برخی از قبائل بزرگ شیعه بر می گردد به آن افرادی که بدست ایشان به

وفات مرحوم شیخ یوسف بحرانی اخباری، باز زمره متتبعین شیعه بسمت اصولیه روی آوردند که این روند تا کنون مستدام است و بسیاری از علمای اعلام شیعه، نشأت گرفته از مکتب اصولیه هستند؛ البته شیوخ بحرانی تا کنون نیز بر روال اخباری گری خویش مصرند و از میان آنان نیز علمای بزرگی برخاسته است.

شیخ جعفر سبحانی تبریزی می نویسد:

«پرچم اخباری گری توسط شیخ محمدامین استرآبادی برافراشته گردید؛ وی در مدت زمانی که مقیم مدینه منوره بود کتاب الفوائد المدنیه را تألیف نمود؛ مجموعه مطالب وی در بند های زیر خلاصه می گردد:

۱. عدم حجیت ظاهر آیات الا پس از رجوع بتفاسیر مروی از اهل بیت (ع)؛ بدلیل وجود روایات نهی کننده از نظر دهی شخصی در آیات؛ نیز بروز برخی تخصیصات و قیدهای متعدد بر عموم و خصوص آن.

۲. انکار حجیت عقل در مسائل اصولی و نبود ملازمت بین حکم عقلی و نقلی.

۳. انکار حجیت اجماع؛ بدون ابراز تفاوت بین اجماع محصل و منقول.

۴. ادعای صحت صدور تمامی روایات موجود در کتب اربعه آنهم از این جهت که نویسندگان آنها اهتمام تام بر آن روایات داشته اند؛ پس نیازی به بررسی سندی و تنويع^{۸۲} روایات به چهار قسم حدیثی مشهور، همانطور که ابن طاوس و حلی (علیهما الرحمه) بدان اهتمام داشتند، نیست.

۵. توقف در حکمی زمانی که دلیلی از سنت در تعیین حکم آن موضوع نباشد؛ و احتیاط در مقام عمل؛ همانند حکم قلیان کشیدن که در آن زمان موضوعی جدید بود و از حکم در آن مورد توقف گردید و احتیاط بهتر در مقام عمل ترك آن است.

تشیع گرویدند) در مقابل وی گردید. اینجانب شخصاً پیگیر کتاب اساس الأصول گردیدم ولی متأسفانه جز يك نسخه خطی آنهم در موزه کتابخانه علامه مرعشی نجفی اثری دگر نیافتم و این تأسف آور است.

^{۸۲} تنويع یعنی تقسیم بندی احادیث بتقسیمات مشهوره.

اینها پایه هایی هستند که اخباریه بر مبنای آن تأسیس گردید.^{۸۳}

نوشتار کتاب فوائد مدنیة استرآبادی و انتشار آن در بلاد اسلامی و خصوصاً محافل شیعی باعث گردید که علمای فراوانی براین نهج روی آورند؛ من جمله مرحوم مجلسیین اول و دوم تابع برخی نظرات وی شدند.

البته تشدد و اصرار و لجاجت امین استرآبادی بر امور اعتقادی اخباریه باعث گردید که حتی بزرگان اخباریه علیه وی جبهه بگیرند و آنجناب را از این جهت مورد نقد قرار دهند.

مرحوم علامه شیخ یوسف البحرانی از اجلاً و عظمای تشیع و از اخباریون معتدل بوده و سرسلسله آل عصفور بحرانی می باشد که تا کنون اصلیتین جریان علمی اخباری را در دست دارند؛ وی نسبت به زعیم خویش در نهج اخباری گری اینچنین می نویسد: «او فاضل و محقق و دقیق و در اصول و حدیث ماهر بود؛ اما او اخباری متعصبی بود که باب طعن بر مجتهدین را باز نمود و فرقه ناجیه شیعه را به دو شقه اخباری و اجتهدی تقسیم نمود. در کتابش «الفوائد المدنیة» سخنان شیعی نسبت به مجتهدین روا داشته و حتی آنان را به تخریب دین متهم نموده است. چه خوب و قوی سعی نمود؛ اما خوب و سدید کار نکرد.»^{۸۴}

نیز شیخ جعفر سبحانی تبریزی در این باره می نویسد: «مقرّهای علمی از جریان اخباری تأثیر پذیرفت و اعتبارش بالا گرفته و طرفدارانش زیاد شدند که یا افرادی تندرو و هتاک به علماء بودند همانند امین استرآبادی و یا افراد معتدل که همان فکرت اخباری را با حفظ احترام متقابل و تکریم مخالف منتشر می نمودند.»^{۸۵}

^{۸۳} تاریخ الفقه الاسلامی و ادواره-ص ۳۸۵.

^{۸۴} «كان فاضلاً، محققاً، مدققاً، ماهراً في الأصولين والحديث، أخبارياً صلباً، وهو أول من فتح باب الطعن على المجتهدين، وتقسيم الفرقة الناجية إلى أخباری ومجتهد، وأكثر في كتابه «الفوائد المدنیة» من التشنيع على المجتهدین، بل ربما نسبهم إلى تخریب الدین، وما أحسن وما أجاد، ولا وافق الصواب والسداد» لوكوة البحرين-ص ۱۱۸.

^{۸۵} «تأثرت الأوساط العلمية بالتيار الأخباری، وذاع صيته وكثر أتباعه، وهم بين متطرف كالأمين الاسترآبادی الذي يطعن على العلماء ويتهمهم بأمر شنيعة، وبين معتدل يتبنى نفس الفكرة، مع التبجيل والتكریم للمخالف.» تاريخ الفقه الاسلامی وأدواره-ص ۳۹۳.

اقوال شیخ یوسف بحرانی علیرغم اخباری بودنش و شیخ جعفر سبحانی اصولی در برخی موارد مقبول نیست؛ هرکسی در کتاب الفوائد شیخ استرآبادی سیر کند، می بیند که وی در عُمده موارد جز احترام نسبت به بزرگان اصولی و معتقد بعلم اصول و رجال و دیگر علوم مربوطه، خُلق دیگری روا نداشته است. البته در برخی موارد همانطور که شیخین اشعار داشتند، تشنیعاتی وجود دارد که در موارد اختلافی بین اعظم محتمل و مجرب است.^{۸۶} اما انتقاد اصلی و گوهری همان است که شیخ یوسف بحرانی در ابتدا گفت؛ یعنی لجبازی های بیش از حد و تأویلات ناصحیح و مطالب آغشته به تکرار و دوباره گویی در مقابل احتجاجات مختلف طرف مقابل باعث گردید که مذهب محقّ تشیع در اوان مرحوم استرآبادی به دو مسلک اصولی و اخباری منقسم گردد و با بروز شخصیت عجیب و غریب بنام شیخ محمد اخباری مقتول این اختلافات به اوج خود برسد، که این خود مسئله بزرگیست.^{۸۷}

آنچه قدر مسلم است اینکه اخباریه در طول تاریخ دستاویز جنبش هایی گردید که عزم در هدم دین محمد(ص) داشته اند؛ کیست که نداند فرقه شیخیه و زعمای آن یعنی احمد احسائی و کاظم رشتی (علیهما اللعنه) سر درآخور اخباری گری داشته و در حُضن اخباری گری نمو یافتند؟ بعد از مرگ کاظم رشتی (لع)، قریب به سی نفر مدعی شیخوخیت و بابیت شدند که تماماً اخباری المسلک بودند؛ من جمله علی محمد باب (لع) بواب فرقه بابیه و شیخ کرمانی مؤسس شیخیه کرمانیه و میرزا شفیع تبریزی مؤسس شیخیه اخباریه شفیعی.

همکنون نیز مدعیان مقامات الهی همانند احمد الحسن مدعی مهدویت و انصار و اتباع وی همگی راهی طریقت اخباریه هستند و قواعد آنان را در باب رجال و اسانید و اصول و تقلید درپیش گرفته اند.

نکته مهم تر اینکه اخباریه مسلکی کاملاً ممزوج با افکار و آمال حکومت های خبیث قاجاریه بود؛ بدین جهت که آنان بر خلاف اصولیه اجتهاد را روا نمی داشتند و احکامی

^{۸۶} همانند مطالب ابن ادریس حلی در نقد افکار قهّی گذشتگان و یا مطالب شیخ مفید در نقد آراء پیرامون عصمت شیخ صدوق.

^{۸۷} البته در این میان بزرگانی همانند آیت الله العظمی موسوی سبزواری با نوشتن کتبی نظیر تهذیب الأصول تلاش ارزنده ای در ابطال تفرّق بین دو مسلک نموده و باعث اقتراب روز به روز این دو مسلک بهم گردید.

چون جهاد و مبارزه با ظلم و فساد و تباهی را تعطیل می دانستند و از این نظر، دست پخت اعتقادی آنان باب دندان حکومت ها بود؛ بعنوان مثال شیخ جعفر سبحانی در ترجمه مرحوم بن غازی قزوینی شارح کافی که متظاهر به اخباری گری بوده ولی با این وجود کتابی در باب اصول نیز نوشته است، می گوید: «تألیفات اصولیه و فلسفی وی ما را به شك می اندازد که ممکن است وی از سر تقیه و در جهت مماشات با حکومت که مدعی مخالفت با فلاسفه و آزادی اجتهاد بود، اظهار اخباری گری می نمود.»^{۸۸}

البته کسی جاحد نیست که محتشمان حدیثی شیعه و مهتران روایی آنان پس از تجلی روال اخباری گری، بجهت علاقه وافر خود به تجمیع احادیث، مسلک اخباری را اختیار نموده اند، همانند محمدون ثلاث اخری^{۸۹} و نیز برخی خواجه گان دیگر همانند سید نعمت الله جزائری و استادش مجلسی اول و سید هاشم بحرانی و مرحوم محقق بحرانی و...؛ لکن رویه استراتژیک اخباریه و عناد برخی از سرکردگان این قشر بانی بروز مشکلات عدیده ای شد که از این جهت بهانه ای گراف دست مخالفین بدنهاد داد تا شیعه امامیه اثنی عشریه را مذهبی متناقض و خودخور و متفرق بفرق باطله بنامند که تألم از این جهت است.

با ظهور شخصیت بزرگ اصولی شیخ وحید بهبهانی، جریان اخباریه آهستگی فزاینده ای به خود گرفت و دو قرن یکه تازی را در تیار شیعی از دست داد؛ شیخ وحید با نوشتار کتب مختلف در باب اصالت علم اصول و اباحت و بلکه ضرورت اجتهاد و نیز مشروعیت علم رجال و سایر موارد که تا کنون اثرات گرانمایه آن بر پیکره تشیع و ایز قدمش بر طریقت اهل البیت (س) خود نمایی می کند، خط مشی بسیار قوی تری نسبت به اخباری گری نمایان ساخت و توانست اخباریه را به انزوا بکشانند.^{۹۰}

^{۸۸} «تألیفاتہ الأصولیة والفلسفیة يجعلنا نشك على أن تظاهره بالأخباریة كان تقیة منه، وتماشياً مع الحكومة التي كانت تعارض الفلاسفة وحرية الاجتهاد.» تاریخ الفقه الاسلامی و ادواره - ص ۳۹۶ نقل از: خاتمة المستدرک: الفائدة الثالثة: ۴۱۳؛ روضات الجنات: ۳-۲۶۹ برقم ۲۸۷؛ طبقات اعلام الشيعة، القرن الحادی عشر: ۲۰۳.

^{۸۹} شیخ محسن کاشانی صاحب الوافی؛ شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه؛ شیخ محمدباقر مجلسی صاحب بحار الأنوار.

^{۹۰} همان-۴۰۵.

مطاعن اخباریه بر علم الرجال

طبعاً کتابی که در این قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت و مطالب آن پیرامون مباحث علم الحدیث حلاجی خواهد شد، کتاب «الفوائد المدنیة» نوشته مرحوم استرآبادی اخباری (غفر الله له) است. این کتاب حقیقتاً بار علمی فوق العاده ای دارد و نویسنده موصوف جهت نوشتن کتاب صدر الذکر بسیاری از کتب رجالی و اصول الحدیث را دچار تفحصهای دقیق نموده و سعی داشته است برخی از مطالب علمای معتقد به رجال را ابراز و فحوایش را اشعار و ادلاتش را ابطال نماید. لکن علیرغم تجسس و تفحص بیکران وی، اجوبه ای که در جهت ابطال علم الحدیث روا داشته و عقائد صلب اخباری که اثبات نموده، حقاً پایه های سستی دارد و ما با بهره گیری از مصادر متقن و مطالبی که علمای سلف و خلف مرحوم امین اخباری پیرامون دفع شبهات احتمالی علیه مصادر رجالی و اصل رجالگرایی نوشته اند، ردودی را علیه ابهامات آنجناب مطرح می نمائیم.

شبهه اول: روایات کتب اربعه همگی حجتند

مرحوم استرآبادی می نویسد:

«کتب اربعه همگی از معصومین (ع) نقل شده است و در کتب اصحاب آنحضرات (ع) بنا بدستورشان و اشاراتشان نوشته شده است؛ فلذا آنان در کتبشان سخنانی را که بدان اعتماد و از قطعیت انتساب سخن به معصوم اطمینان نداشته اند، ذکر ننموده اند.»^{۹۱}

جواب

سخن اول

هویدا است که روایات مستند به نقال و منقول از آل (س) منحصر در کتب اربعه نیست. شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی و ابن ابی زینب نعمانی و حسن صفار و ابن جریر

^{۹۱} «الکتب الأربعة كلها واردة عن أصحاب العصمة، وكانت مسطورة في كتب أصحابهم المصنفة بأمرهم وإشارتهم وأنهم لم يدخلوا في كتبهم ما لم يعتمدوا عليه مما لم يثبت وروده عنهم عليهم السلام.» الفوائد المدنية - ص ۵۲۹.

طبری شیعی و علی بن ابراهیم قمی و سید مرتضی علم الهدی و غیرهم کتب متعدد و حدیثی گرانسنگی دارند که همگی به نقل از نقله ی روایات، احادیثی را ثبت نموده اند و میبایست در آنها تفحص نمود. فلذا اساس شبهه نسبت به علم الرجال وارد نیست و نمی توان بجهت اعتبار بخشیدن بروایات کتب اربعه، منکر علم رجال در تمامی کتب حدیثی شیعه گردید. یعنی نمی توان گفت: «چون روایات کافی معتبر است، پس بررسی سندی کتبی همانند دلائل الإمامه و الغیبه و بصائر الدرجات حاجت نیست.»!!

سخن دوم

وجود مجاهیل و مراسلات در روایات و نیز پیدایش برخی روایات شاذه و مصحفه همگی حکایت از این دارد که نمی توان بکل آنچه در کتب اربعه هست، استناد و اکتفاء نمود.

الف. کتاب الکافی

شبهه

آنها گویند: روایات کلینی بنا به اذعان خودش تماماً صحیح است چرا که وی در مقدمه کتابش گوید: «هرکسی می خواهد دین را بشناسد و به آثار صحیحه مرویه از صادقین عمل کند، بدین کتاب رجوع نماید.»^{۹۲}

نیز مرحوم نائینی می گوید: «همانا مناقشه در اسناد روایات کافی حرفه عاجزان است.»^{۹۳}

جواب

در پاسخ باین شبهه بایستی اشارت داشت که کلام مرحوم کلینی با کلام مرحوم نائینی مفارقه بسیار دارد.

^{۹۲} «و يأخذ منه من يريد علم الدين والعمل بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام.» الکافی - ج ۱ - ص ۸

^{۹۳} «إن المناقشة في إسناد روایات الکافی حرفة العاجز» معجم رجال الحديث - سید ابوالقاسم خوئی - ج ۱ - ص ۸۱

مرحوم کلینی در مقدمه خود کتاب خود می گوید: «هرکسی می خواهد دین را بشناسد و به آثار صحیحه مرویه از صادقین عمل کند، بدین کتاب رجوع نماید.»

این سخن بدین معناست که روایات صحیحه بسیاری در کتاب کافی شریف ذکر شده اند و این کتاب منبعیست برای روایات صحیحه؛ و نه بدین معنا که هرآنچه در این کتاب آورده شده بلااستثناء صحیح است! بلکه معنی صحیح و مرضی مرحوم کلینی همانست که گفتیم و قرائن را نیز مطرح می کنیم:

الف. در سخن مرحوم کلینی دیدیم که وی می گوید: «بِالْأَثَرِ الصَّحِيحَةِ عَنْ الصَّادِقِينَ» یعنی روایات صحیحه کافی تماماً از کلام معصومین علیهم السلام است؛ در حالی که روایات کافی شریف در برخی موارد از غیر معصومین نقل گردیده است و موقوفه می باشد؛ علیهذا اساساً به معصوم نرسیده است که افاده صحت کند!

مثلاً روایات:

عن ابن مسكان عن أبي حمزة، قال: (المؤمن خلط عمله بالحلم..)

عن إسحاق بن عمار، قال: (ليست التعزية إلا عند القبر..)

عن زيد بن ثابت أنه قال: (من قضاء الجاهلية أن يورث الرجال دون النساء).

و روایات فراوانی که همگی موقوفه و مسدوده هستند و راه به منبع عصمت ندارد.^{۹۴}

ب. با توجه به اینکه مرحوم کلینی خود را ملتزم به ذکر روایات حدیث نموده است با بررسی روایات موجود در الکافی می بینیم که برخی از آنان ضعیف الحدیث و غیر موثق هستند. بعنوان مثال علی بن حسان از غلاة بود و اقوال آمیخته بغلو او در تفسیر آیات در الکافی وجود دارد. یا یونس بن ظبیان که بجهت روایات کاذبه اش توسط امام رضا علیه السلام لعن گردید و در عین حال از روایات کلینی ست. یا محمد بن جمهور العمی البصری که نجاشی وی را تکذیب و تضعیف کرده و او را فاسد المذهب می نامد و در عین حال از روایات

^{۹۴} همان-ص ۸۳.

گُلینِست و نیز روات فراوان دیگر که مرحوم هاشم معروف حسینی عاملی در کتاب «دارسات الحدیث و المحدثین» بیش از چهل راوی را از سلسله اسانید الکافی معرفی کرده و ضعف یا قدح و جرح علماء اعلم رجالی را پیرامون آنها ذکر نموده است.^{۹۵}

پ. روایاتی که در الکافی آمده بعضاً دچار تصحیف گردیده و حتی بعضاً شاذه است و بدین جهت علمای بزرگی همانند مرحوم شیخ صدوق که خود از نویسندگان کتب اربعه است و استادش محمد بن الحسن بن الولید، صحت مطلق مرویات الکافی را انکار نمودند.^{۹۶}

سید الطائفه می نویسد: «همانا شیخ صدوق (قدس سره) و استادش محمد بن ولید اعتقاد به صحت همه مرویات کافی نداشتند».^{۹۷}

ب. من لایحضره الفقیه

شبهه

شیخ صدوق در ابتدای کتاب من لایحضره چنین می گوید: «هدفم در نقل روایات برخلاف سایرین نقل هرآنچه هست، نیست؛ بلکه آن روایاتی را نقل نموده ام که خود بدان فتوی داده و حکم به صحتش داده و اعتقاد دارم که آن روایات حجت است بین من و پروردگارم. پس هرچه در این کتاب است استخراج یافته از کتب مشهور معتبر و مرجع است».^{۹۸}

این سخن شیخ صدوق دلالت دارد بر اینکه روایات من لایحضره کاملاً صحیح است!

^{۹۵} دارسات الحدیث و المحدثین - صص ۱۹۳ الی ۲۰۱.

^{۹۶} ر.ک بحوث فی مبانی علم الرجال - شیخ محمد سند - ص ۲۹.

^{۹۷} « أن الشيخ الصدوق - قدس سره - لم یکن یعتقد صحة جمیع ما فی الکافی و كذلك شیخه محمد بن الحسن بن الولید » معجم رجال الحدیث - سید ابو القاسم خوئی - ج ۱ - ص ۸۵.

^{۹۸} « ولم أقصد فی قصد المصنفین فی إیراد جمیع ما رووه، بل قصدت إلی إیراد ما أفتی به وأحكم بصحته، وأعتقد فیہ أنه حجة فیما بینی و بین ربی تقدس ذکرة، و تعالت قدرته، و جمیع ما فیہ مستخرج من کتب مشهورة علیها المعول و إلیها المرجع. » من لایحضره الفقیه - ج ۱ - صص ۲ و ۳.

جواب

این سخن شیخ صدوق در حقیقت استحسان کلی بر کتابش است و اگر هم از آن صحت مجمع روایات را استنباط کنیم در حقیقت سخن وی حجتی بر دیگران نیست؛ بلکه وی خود را ملتزم به این اخبار کرده است و لاغیر: «ما أفتی به وأحكم بصحته، وأعتقد فيه أنه حجة فيما بيني وبين ربی».

نیز مُشیریم که مراسیل مرحوم صدوق در این کتاب بر دو قسم است.

مراسیل جزمیه؛ عبارت است مرسلات صدوق که وی آن را با قاطعیت بمعصوم نسبت داده است. «قال الإمام الصادق ... قال امير المؤمنين... قال الباقر..»

مراسیل ظنیه؛ عبارت است از مرسلات صدوق که بصورت ظنی و احتمالی از معصوم نقل شده بدون ذکر روات. «فقد روی عن الصادق... روی عن الباقر»

دسته اول مرسلات صدوق نزد عمده علما معتبر است و اعتبار مرسلات نوع دوم مختلف فیه و محل شبهه و تردید و تردد است.

مرحوم نائینی می نویسد: «مرسلات صدوق که با «روایت شده است: و قد روی» باشد آنچنان اعتباری ندارد. چرا که تعبیر از سخنش که «روایت شده است» حکایت از عدم ثبوت روایت نزد خود شیخ دارد. وگرنه اگر تعبیرش از مرسل بدین گونه بود: «امام صادق(ع) فرمود» و یا «از صادق(ع) حدیث است که فرمود» و شبیه اینها سخن از این دارد که وی سند را حذف نموده و مرسلأ از امام نقل کرده است که این مراسیل معتبرند.»^{۹۹}

^{۹۹} «وأما ما أرسله بقوله «وروی» فلا اعتبار به؛ لأنه يستشَمُّ من التعبير بقوله «وقد روی» أنَّ الرواية لم تثبت عنده، وإلا كان حقَّ التعبير أن يرسلها إلى الإمام بقوله: وقال الصادق(عليه السلام)، أو عن الصادق(عليه السلام). وما شابه ذلك من مراسيل الصدوق، حيث حكى عنه أنه يسقط الأسانيد ويروی عن الإمام مرسلأ، ومن هنا كانت مراسيله معتبرة» كتاب الصلاة - تقريرات نائینی بر کاظمی - ج ۲ - ص ۲۶۲.

نیز امام خمینی (ره) مدعیست: «نوع اول مرسل صدوق آن است که ارسال و انتساب به معصوم نموده از سر جزم و گفته: «امیر المومنین اینچنین فرمود» و نوع دوم نقل مثالی است در روایت است از امیرالمؤمنین، که نوع اول از مراسیل معتمد و مقبول است.»^{۱۰۰}

فلذا اساس شبهه بر باد است؛ زیرا من لایحضره الفقیه دارای مراسلاتی است که حتی نزد خود شیخ افاده علم نکرده و ظنی الصدور بوده و علمای محقق شیعه همانند مرحوم نائینی و امام خمینی و برخی اعظم دیگر بر این مطلب تأکید داشته اند. جالب اینکه مرحوم محدث بحرانی در الحقائق الناظره تأکید می کند که شیخ صدوق بیش از پنجاه بار مخالف روایات منقوله اش، رأی و حکم داده است.^{۱۰۱}

پ. تهذیب الأحکام و استبصار

شبهه

این دو کتاب از مؤلفات شیخ طوسی ابرز علمای رجال شیعه و بلکه جهان اسلام است. همه روایات تهذیب و استبصار صحیح است؛ زیرا که مرحوم فیض نقلاً عن الطوسی می نویسد: «آنچه در کتابهای نقل خبرم آورده ام از اصول مورد اعتماد گرفته شده است.»^{۱۰۲}

جواب

این سخن در کتب شیخ طوسی یافت نمی گردد و از دو حال خارج نیست؛ یا در کتابی از کتب شیخ طوسی این مطلب نوشته شده است که همکنون بدان دست نمی یازیم و یا اینکه مرحوم فیض کاشانی در این سخن، فحوی اعتقاد شیخ را معنویاً نقل نموده و جمله مذکوره ذاتاً اصلیت و اساس ندارد.

^{۱۰۰} «أحدهما ما أرسل ونسب إلى المعصوم (عليه السلام) بنحو الجزم، كقوله: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) كذا. وثانيهما ما قال: روى عنه (عليه السلام) مثلاً، والقسم الأول، من المراسيل المعتمدة المقبولة.» كتاب البيع - ج ۲ - ص ۴۶۸.

^{۱۰۱} ر.ك: صيانة العلوم الإسلامية و دور علم الرجال فيها - عبدالرسول غفاری - ص ۳۴.

^{۱۰۲} «إن ما آورده فی کتابی الاخبار إنما آخذه من الأصول المعتمد عليها» الوافی - ج ۱ - ص ۲۳.

اما طبعاً این شبهه ارج علمی ندارد چرا که شیخ طوسی رحمه الله خود شیخ رجالیون است و التزام بقواعد رجالیه دارد و متتبع در کتب وی می بیند و می داند که علیرغم بدهات ایصال روایات مرحوم کلینی بوی باز هم التزام بذکر روّات فی ما بین کلینی و خود دارد.

نیز گفتنیست که وجود روایت در اصول مورد اعتماد اساساً دلیلی بر صحت و حجیت بلامنازع تمامی مرویات آن کتب ندارد و قطعاً شیخ طوسی (رحمه الله) چنین منظوری ندارد چرا که خود بارها برخی از روایات منقول در کتابش را تضعیف نموده و این بیانگر ابطال شبهه است.^{۱۰۳}

از طرفی روایتی در این کتب وجود دارد که همپالگی های شیخ آنان را تضعیف نموده - اند. بعنوان مثال وی در مشیخه خود می نویسد: «هر روایتی که از علی بن حسن طاطری آورده ام، پس آنرا از احمد بن عبدون از محمد بن زبیر از ابی الملك احمد بن عمر بن کیسه از علی بن حسن طاطری گرفته ام.»^{۱۰۴}

و بدین سند سی روایت در تهذیب از ائمه علیهم السلام نقل می کند، حال آنکه ابن زبیر و بن کیسه هر دو مجهولند و از این بابت سند در اشکال است.^{۱۰۵}

فلذا این وجه استدلال توانایی رفض اهمیت و قاطعیت علم الرجال را ندارد.

شبهه دوم: عمل به روایات مشهوره و متواتره

از جمله شبهات اخباریه در رفض علم الرجال استفاده از اخباره مشهوره و مستفیضه و متواتره است که ما را از داشتن علم رجال بی نیاز می کند.

مرحوم استرآبادی ثانی می نویسد: «هرکس در احادیث اصحاب ما که در ارتباط با اصول دین و اصول فقه است و در کتب رجال که سیره قدمای مذهب است با نگاه اعتبار و اعتبار

^{۱۰۳} ر.ک: الاستبصار - ج ۱ - ص ۲۳۷ و ج ۳ - ص ۳۵۱ و سایر موارد.

^{۱۰۴} «وما ذکرته عن علی بن الحسن الطاطری فقد أخبرنی به أحمد بن عبدون ، عن علی بن محمد بن الزبیر ، عن أبی الملك أحمد بن عمر بن کیسه ، عن علی بن الحسن الطاطری»

^{۱۰۵} کلیات علم الرجال - سبحانی - ص ۳۹۷ البته این امر وجه تخصیصی دارد که شیخ جعفر در ادامه بدان اشاره کرده و کلام مرحوم اردبیلی را نیز بر مدعای خود قرینه می کند.

تتبع و بررسی کند، مطمئن می شود که علمای اخباریین گذشته در درك اصول و فروع دین جز به احادیث متواتره و یا احادیث دارای قرائن متعدد که افاده علم برود آن از معصوم کند اعتناء نداشته اند.^{۱۰۶}

جواب

شکی نیست که روایات مستفیضه و متواتره و معتبره در اثبات عقائد کاربرد اساسی دارد و علمای شیعه از ابتدا تا کنون در اینچنین مسائلی دست به دامن مرویات متواتره گردیده اند و ما پیشتر در قسم سنن متواتره اشارت کردیم؛ لکن همانطور که گفتیم یکی از اصلیتین اسباب نشأت و تقویت علم رجال و قاعده مندی آن، نبود روایات مشهوره و متواتره و مستفیضه در همه ابواب فقهی و کلامی و اخلاقیست. بطوری که لاجرم برای تبدیل ظن بعلم بایستی دست بدامن قرائنی شویم که یکی از قوی ترین قرائن علم الرجال است.

نیز همانطور که در گزاره های ابتدایی بیان نمودیم یکی از مهم ترین قرائنی که ائمه معصومین (ع) بر آن تأکید داشته اند و در تبدیل منقولات ظنی الصدور بروایات و احادیث قطعی الصدور ارزش و ارج دارد، بررسی راویان روایات است که دلائل را مطرح نمودیم. فلذا اساس حضور و وجود علم رجال، متواتر نبودن روایات اهل بیت علیهم السلام در همه جوانب کلی و جزئی دینی است و شبهه جناب استرآبادی افاده ورود ندارد.

شبهه سوم: وجود قرائن متعدده

مرحوم استرآبادی اخباری یکی از اصلی ترین دلیل استبعاد از علم الرجال را مقترنه بودن احادیث مرویه از اهل بیت می داند. یعنی مدعیست چون روایاتی که بزرگان شیعه از اهل البیت نقل نموده اند همگی موافق القرآن یا موافق السنه یا موافق العقل و موافق المرویات المتواتره هستند، پس از این جهت ثابتند و علمای شیعه نیز هیچگاه نیازی بعلم رجال و

^{۱۰۶} «من تتبّع أحادیث أصحابنا المتعلّقه بأصول الدین وأصول الفقه وتتبع ما فی کتب الرجال من سیره قدماء أصحابنا بنظر الاختبار والاعتبار لقد قطع بأنّ الأخباریین من أصحابنا لم یعولوا فی أصول الدین وفروعه إلّا علی الأخبار المرویه عن الأئمة علیهم السلام البالغه حدّ التواتر المعنوی أو المحفوفه بقرائن توجب العلم بورودها عن المعصوم» الفوائد المدنیه-ص ۱۳۶.

قواعد خبر آحاد ندیدند و اگر خبر واحدی دارای قرائن معتبره نزد آنان نباشد، محقق حق ندارد بطریقی از طرق آن خبر واحد را متصل باخبار مقتدره صحیحه کند. علیهذا وقتی قرائن و روایات مقتدره وجود دارند، چرا دست به دامن توثیق و تضعیف روات گردیم؟^{۱۰۷}

جواب

مهم همینجاست که اساساً برای تثبیت خبر واحد بعنوان خبر معلوم، قرائنی نیاز است و باید نسبت بدان التفات داشته باشیم. ما مدعی هستیم یکی از بهترین و قوی ترین قرائن در اثبات روایت آحاد، وثاقت روات آن روایت است. یعنی خبر واحد ظنی الصدور بقرینه وثاقت رواتش تبدیل بخبر مفید بعلم می گردد. بله قرائنی دیگر همانند موافقه القرآن و السنه و العقل و سایر موارد نیز در بین قدماء اشتها داشت که بعضاً دچار اختلافاتی نیز گردیده بود. اما اینکه شیعه روایاتی را بواسطه قرائن می پذیرفته است، هیچ منافاتی با اهمیت و حجیت علم رجال ندارد؛ زیرا همانطور که اشارت نموده و روایات و دلائل را مطرح کردیم، اساساً علم رجال فی ذاته یکی از همین قرائن حجیت خبر واحد است.^{۱۰۸}

در این باره مرحوم صاحب معالم می نویسد: «همت ورزی متقدمین در پژوهش پیرامون احوال رجال از آن رو که موجب کثرت قرائن {توثیق حدیث} و سهولت در علم یابی بصحت خبر می گردد جائز است؛ همچنین اعتناء ایشان بروایات»^{۱۰۹}

^{۱۰۷} نص کلام مرحوم استرآبادی بدین شکل است: «قدماء علمائنا - قدس الله ارواحهم - فلما تمکنوا من أخذ الأحكام بطريق القطع عن الأئمة عليهم السلام بواسطة أو بلا واسطة تفيد القطع، لثقة في الرواية أو لغيره من القرائن ولما ثبت عندهم بطريق المشافهة عن الصادقين عليهم السلام أو بواسطة تفيد اليقين والقطع أنه لا يجوز العمل والفتيا بالظن المتعلق بنفس أحكامه تعالى لم يكن جائزا لهم سلوك طريق غير القطع واليقين، فلذلك لم يلتفتوا إلى تقسيم خبر الواحد الخالي عن القرائن الموجبة للقطع وإلى ما يتعلق به من الأحكام.» الفوائد المدنية - ص ۱۲۳

^{۱۰۸} پیرامون حجیت و اهمیت علم رجال در کلام ائمه معصومین و قدمای شیعه در قسمت شبهات اتباع وهابیت و مدعی مهدویت فراخ تر سخن خواهیم راند.

^{۱۰۹} «وأما اهتمام القدماء بالبحث عن أحوال الرجال فمن الجائز أن يكون طلباً لتكثير القرائن وتسهيلاً لسبيل العلم بصدق الخبر وكذا اعتناؤهم بالرواية» ر.ك: معالم الأصول - صص ۱۹۷ الى ۱۹۹ - البته این رأی مرحوم صاحب معالم از تیر رس شبهات ناوارد مرحوم استرآبادی سالم نمانده است.

پس علم الرجال خود بعنوان یکی از رئیسی ترین قواعد و قرائن احادیث بوده است و ما در ابتدای بحث ادلات پیرامون آن را ذکر نمودیم تا دچار تکرار و زیاده نویسی نشویم.

شبهه چهارم: عدم امکان توثیق روّات

برخی از شبهات اخباری که در کتب رجالی هم مطرح گردیده این است که تنها طریق وثاقت روای، رجوع بکتاب رجالیه است که آنها نیز از کتب متقدمین نوشته اند و آنان از قبل تر؛ حال چطور می توان بدین منوال و این کتب و این اقلام اعتماد کرد؟

جواب

اولاً این سخن بتنهایی اثبات استدلال برجال است؛ استناد بقول و فعل غیر معصوم چطور ممکن است در حالی که بقول و روایت آنان اطمینان و ثوق نداریم؟ آیا نباید از وثاقت وی مطلع شده و قاطعیت سخن وی را در آئینه دلائل و شواهد بسنجیم؟ این سخن فی ذاته، علم رجال است؛ علم اصالت داشتن نقل؛ علمی که پیرامون صحت و سقم قولی سخن می کند و افعال و شخصیت و صداقت گوینده را گواهی بر تصحیح یا ابطال گفتارش تلقی می کند.

ثانیاً کسی ادعا ندارد هرآنچه در کتب رجالی آمده بر همگان حجت است؛ بلکه بعضاً علمای رجالی بنقل از کتب رجالی متقدم مطالبی نوشته اند که نویسندگان غیرقابل اعتماد و یا کثیر السهو بوده اند و یا اصالت کتاب متقدم و منبع دچار شبهه است و این از جمله دلائل انفتاح باب اجتهاد در زمینه علم الرجال و تصحیح و تضعیف سندی است. ولی این مطلب هیچ حجیتی در طرد هرآنچه در کتب رجالی آمده ندارد! فلذا نگرش ما نسبت به کتب رجالی همانند نگرش ما نسبت به کتب حدیثی است؛ اینکه در کتب رجالی نیز ای بسا منقولات ضعیف و یا روایات مصحفه و ضعیفه وجود دارد لاریب فیه است؛ ولی این امر موجب رفض و ابطال علم رجال نمی گردد همانطور که هستی احادیث ضعیفه در مصادر حدیثی موجب رفض تحدّث و حدیثگرایی نمیشود.

نکته ای که بایستی بدان دقت نموده و در جوانب آن تأمل نمود اینکه اساساً علم رجال و تراجم فقط در توثیق و تضعیف کاربرد ندارد؛ بلکه در درایه الحدیث و تعیین تاریخ

صحیح نقل روایت و درك زمان صدور حدیث و اینکه آیا این حدیث دربردارنده تقیه بوده است یا نه و اینکه احادیث مضمرة از کدامین امام صادر گردیده و آیا موافق سنن ثابته است و سایر موارد بوده است یا نه؟ همه این شبهات را در هم شکسته و اصالت علم رجال و تراجم را بیش از این معین می سازد.

بدین جهت علامه مامقانی در مقباس الهدایه و بسیاری از علمای رجالی، علم درایه الحدیث را دخیل در متن و سند روایات می داند چون با دانستن احوال و ترجمه راوی از معصوم و درك زمان صدور روایت است که می توان فهمی قوی تر و استنباطی جلی تر داشت.

شبهه پنجم: اخباری بودن محمدون ثلاث

مرحوم استرآبادی اخباری تأکید دارد که محمدون ثلاث یعنی نویسندگان کتب اربعه: ابوجعفر محمد الکلینی؛ ابوجعفر محمد بن علی الصدوق و ابوجعفر محمد الطوسی اخباری المذهب بوده اند و التفاتی بقرائن رجالیه نداشته اند.

وی در فقره ای از کتاب خود می نویسد: «بزرگ علمای اخباری شیخ صدوق است»^{۱۱۰}

و نیز می نویسد: «گروهی از اخباریین همانند صدوق و کلینی و شیخ طوسی هستند»^{۱۱۱}

جواب

طبیعتاً این شبهه محلی از اعراب ندارد چرا که شیخ طوسی بزرگترین عالم رجالی شیعه است و اتجاهات رجالی وی قابل انکار نیست. شیخ طوسی پس از نقل روایتی از مرحوم کلینی (ره) می نویسد: «دو روایتی که {بنقل از محمد کلینی} نقل شده است افاده علمی و

^{۱۱۰} «عمدة علمائنا الأخباریین شیخنا الصدوق محمد بن علی بن بابویه» الفوائد المدنیة - ص ۱۱۱.

^{۱۱۱} «جمع من الأخباریین - كالصدوقین و محمد بن یعقوب الکلینی، بل الشیخ الطوسی أيضاً.» همان - ص ۲۶۸.

عملی نمی کند چرا که خبر واحد است و راوی این دو روایت عمران زعفرانی است که مجهول می باشد.^{۱۱۲}

علیهذا شیخ شخصاً برخی از روایات کلینی را نقل و تضعیف نموده و این خود ثباتِ بطلانِ سخن مرحوم استرآبادی است.

شیخ صدوق نیز برخی روایات کلینی را ضعیف و بعضاً غیر قابل استناد معرفی می کند.

شیخ محمد السند می نویسد: «در بسیاری موارد، روّاتی که در کتب اربعه آمده توسط محمدون ثلاث (کلینی و صدوق و طوسی) به مناقشه کشیده شده، بطوری که در تعدادی از آنها منجر به تضعیف شده است؛ تو صدوق را می بینی که روایات سماعه را بدلیل واقعی بودن در جایی تضعیف کرده و در جای دیگر روایت عبدالعظیم حسنی را غریب می داند.»^{۱۱۳}

مرحوم استرآبادی خود نیز معترف است که شیخ صدوق برخی از روایات کلینی در الکافی را تضعیف نموده است؛ ولی با برخی توجیهات نچندان قوی درصدد تبریر و توجیه آن بر می آید.^{۱۱۴} فلذا اعتقاد باخباری بودن محمدون ثلاث و سخنی ناصواب است.

دیده می شود که مطالب مسلک اخباریه آنچنان هم مطابق با واقعیت و گوهره مذهب تشیع نیست و می توان شباهت و مطالب آنان را با استنادات عقلی و نقلی دفع نمود. با ذکر این مجموعه از نظرات اخباریه و رد برخی افکار آن، نوشتار خود را در این قسمت به پایان می بریم.

^{۱۱۲} نص کلام کتاب الاستبصار شیخ طوسی: « ۱ - محمد بن یعقوب عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا

۲ - عنه عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن منصور بن العباس عن ابراهيم الاحول عن عمران الزعفراني ... أنهما خبر واحد لا يوجبان علما ولا عملا، ولان راويهما عمران الزعفراني وهو مجهول ».

^{۱۱۳} « ان كثير من الموارد الطرق في الكتب الاربعة ناقش فيها المحدثون الثلاثة (قدس) حيث ضعفوا العديد من الطرق فترى الصدوق مثلاً يضعف روايات سماعه لانه واقفي وقواه في موضع اخر يصف رواية عبد العظيم الحسني التي تفرد بها بالغرابة...» بحوث في مباني علم الرجال - ص ۲۹.

^{۱۱۴} ر.ك الفوائد المدينيه - ص ۱۱۴ الى ۱۱۶.

باب چہارم

وہائیت

وشبہات رجالی علیہ تشیع

فرقه ضاله وهابیت

زان هنگامی که نبی مکرم اسلام (ص) ترّه در تیره تراب کشید و رو بسوی جهان باقی نمود، سخنش زیر پای نفاق و زور جان داد و اهل بیتش (س) که مأمّن مسلمانان و چراغ هدایت ایشان و مایه اسکان وجود زمین و آسمان بودند، خانه نشین گشته و عده ای با حربہ دیانت عیّاری و با جُبّه خلافت طرّاری کردند، شد آنچه که نمی بایست می شد.

نمطی که از ابتدا در جهت عدم سازگاری با خلفاء الله فی ارضه بنا شد، دارای انحرافات بود که جرس هشدار را برای آینده ای خطرناک و جانی بصدا در می آورد. آینده ای پر از مسلمانان مسلمان کش؛ مسلمانان بی دینی که از دین لقلقه لسانش را فراگرفته و از جهاد قتلش را آموخته و بلای جان مسلمانانی شدند که تنها طلبشان از خود و خدای خود، حُسن دنیا و آخرت بود؛ آینده ای پر از مسلمانان بدون علی (ع) و مرام علی (ع)؛ مسلمانانی با اسمی مُشتّت نظیر «داعش» و «القائده» و «التکفیر والهجرة» و «انصار عائشه» و «طالبان» و «بوکو حرام» و رسمی مُتّحد!

فرقه وهابیت در حقیقت فرزند ناپاک و نامبارک این تاریخچه است؛ شاید عده ای این وهم در سرشان باشد که وهابیت را شیخ دیوانه ای به نام محمد بن عبد الوهاب پشت تپه های رملی منطقه نجد زایید و طفل چموشش را به جان اسلام و مسلمین انداخت. البته که این وهم، وهم خاطیء است؛ زیرا ذات وهابیت ریشه در اعمال و افکار بنی امیه و سر در آخور احفاد آنان دارد.

علمای عامه گفته اند روزی ابا ایوب انصاری، صحابی محمد و علی (علیهما و آلهما الصلاة و السلام) بقصد زیارت نبی اکرم، نزد قبرش آمده و رخ به خاکسار قبر حضرتش آرایید و درد از زمان و اهل زمان بر حبیب فقیدش سراپید؛ در این حال مروان بن حکم العین بن العین علی لسان رسول الله نزد وی آمده و به وی می گوید: «از جان سنگ چه می خواهی؟» و ابو ایوب در جواب می گوید:

«آمده ام نزد رسول الله و نه به دیدار سنگ؛ ای مروان! از پیغمبر شنیدم که فرمود: «دین خدا وقتی در دست اهلش باشد گریه ندارد؛ ولی گریه کنید بحال آن دینی که بدست نااهلان افتاده است.»^{۱۱۵}

کیست که نداند وهابیت میراث خوار همان جد پدریست و نسل وهابیگری خانه زاد سفیانیان صدر اسلام و شیرخوار سینه هندجگرخوار است؟ اینان تاکنون نیز فخر آنرا دارند که پاگرفته از دامان همویند و محیی دین فرزند خلفش معاویه و قاصم ظهور مبغضینش!

تاریخچه پشتوانه علمی وهابیت

از جمله مسائلی که قصد دارم پیرامون آن مطالبی عرضه نموده و مستندات را ارائه نمایم، نحوه و دلائل پیدایش فرق کلامی عامه و اثرات آن بر پیکره دین محمد(ص) می باشد که علیرغم ارتباط آن با اصالت موضوع و معرفی وهابیت، فی ذاته دارای معلومات مفید و برای پژوهشگران فرق، ارجمند است.

بزعم برخی محققین پس از بلبشو نهروانیان و اعلان ضدیت آنان با امیرالمومنین علی بن ابی طالب(علیهما السلام) و معاویه بن هند(علیهما الهاویه) و تشکّل و وضع تعدادی حکم، اولین فرقه کلامی و اعتقادی اسلام یعنی خوارج متولد گردید.

خوارج

از آنجایی که خوارج فرقه ای علیه معاویه بود، پس از شهادت مولانا علی(ع) توان ضربه به کیان حکومت سفیانی معاویه را داشتند.^{۱۱۶} از طرفی دیگر آنان در چهره يك مسلمان تمام عیار ظاهر شده بودند که در مقابل تالی تلو بی دینی و نفاق یعنی معاویه قیام نموده اند؛ فلذا افعال و اعمال آنان در نگاه مسلمانان عوام، وجهه دینی داشت. معاویه در

^{۱۱۵} «جئت رسول الله ولم آت الحجر، سمعت رسول الله [صلی الله علیه وآله] يقول: لا تبکوا علی الدین إذا ولیه أهله، ولكن ابکوا علیه إذا ولیه غیر أهله.» مستدرک علی الصحیحین - ج ۴ - ص ۵۱۵؛ مسند أحمد - ج ۵، ص ۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق - ج ۵۷ - ص ۲۴۹ و مجمع الزوائد - ج ۵ - ص ۲۴۵.

^{۱۱۶} امیرالمومنین در رسای خوارج پس از خود فرمود: لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فآخطأه کمن طلب الباطل فآذركه. «پس از من با خوارج جنگ مکنید؛ زیرا آنی که در پی حق باشد و به باطل رسد چونانی نیست که بعشق باطل بتازد و باو رسد.» نهج البلاغه - خطبه ۵۹

چنین شرایطی از دو دشمن احساس خطر می نمود؛ یکی شیعیانی که پدر دنیا و آخرت خود یعنی امام المتقین علی (ع) را بتازگی از دست داده اند و دیگری خوارجی که از دار دنیا شتر می شناسند و شمشیر وی بخوبی متوجه بود که نمی توان فرهنگ متطور و پر پشتوانه شیعه را با القاء شبهات و تعبدات دینی سقیفه کمر بشکند و از این رو با تمویل و پرکردن جیب افرادی همانند بسر بن ارطاء و زیاد بن ابیه، شروع به شناسایی و انهدام مقرر تجمعات و هسته های شیعی نمود و جنایات هولناکی در زمان او و فرزندانش و سپس در نسل امویون مروانی بغیر ابن عبدالعزیز بوقوع پیوست.^{۱۱۷} بدین سبب شیعیان رو به بلاد و نواحی گذاردند و عده ای از آنان بسمت ایران روی نهاده و در منطقه ای شوره زار که خالی از سکنه بود، سکنی گزیدند و بدین ترتیب یکی از اولین هسته های شیعیان ایرانی در زمان بنی امیه در منطقه قم کنونی تشکیل یافت و در ادوار بعد با سفر علی بن موسی الرضا (ع) و نیز فاطمه معصومه (س) خواهر آنحضرت، جانی تازه گرفت و کم کم هویت شیعی خویش را بعنوان اصلی ترین شاخصه آن منطقه ابراز نمود و محدثین بزرگی چونان خاندان اشعریه و ابن بابویه قمی و فرزند کریمش شیخ صدوق قمی از آن منطقه سر برافراشتند.

در نواحی دیگر نیز شیعه تا مدت ها سر در گریبان تقیه بود و در حج و اعمال عبادی عمومی توان حضور و ظهور نداشت و از طرفی ائمه شیعه در بدترین وضع ممکن بسر میبردند؛ بگونه ای که یکی از آنان در صحرای نینوا سر بریده شد و دیگری در مدینه شاهد قتل عام و تجاوز هولناک حرّه بود و دیگری جنایات و تهدیدات روزانه حجاج را بچشم می دید. از این جهت بود که ارتباط بین عمده شیعیان با ائمه اهل بیت (ع) تا واسط

^{۱۱۷} ابن ابی الحدید گوید: زیاد بن ابیه از آنجایی که مدتی والی علی مرتضی (ع) بود نسبت به شیعیان علی (ع) معرفت داشت؛ بدین جهت پس از همبستگی اش با معاویه: «قتلهم تحت کل حجر و مدر و أخافهم و قطع الأیدی و الأرجل و سمل العیون و صلبهم علی جذوع النخل و طردهم و شردهم». (شیعیان را زیر هر سنگی پیدا می کرد، می کشت و آنها را می ترساند و دست و پایشان را می برید و چشمانشان را از حلقه در می آورد و آنان را در نخلستانها به صلیب می کشید و آواره شان می نمود).

شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۱۱ - ص ۴۴.

نیز همو گوید: ثُمَّ جَاءَ الْحَجَّاجُ فَقَتَلَهُمْ - يَعْنِي الشَّيْعَةَ - كُلَّ قَتْلَةٍ، وَ أَخَذَهُمْ بِكُلِّ ظَنَّةٍ وَ تَهْمَةٍ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُقَالُ لَهُ زَنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُقَالَ لَهُ شَيْعَةٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«پس از آن حجاج آمد، و شیعه را به هر نحوه ی کشتنی (آتش زدن و ذبح و قطع اعضاء و...) می کشت، و با هر اتهامی (همانند محب علی و...) وی را دستگیر می نمود، تا به جائی که اگر به مردی گفته می شد: او زندیق یا کافر است، برایش بهتر از این بود که گویند: او شیعه علی علیه السلام است.» همان.

دوران امام باقر(ع) از هم گسیخته بود و بسیاری از شیعیان بجهت عدم حضور در مناسک حج و تقیه های رایج و شایگان و عدم دسترسی به ائمه هدی(ع) و نوّاب و شاگردان آنحضرات، فقه ناب شیعه را از یاد برده بودند و نسبت بدان علمی نداشتند.^{۱۱۸}

اما تقابل معاویه با خوارج راحت تر بود؛ زیرا که نطفه خوارج را در همان سقیفه ای بسته بودند که معاویه طلیق را شاهنشاه شام کرده بود و بگونه ای خوارج همخونی های معاویه بودند که کمر به قتل برادر مرتد بسته اند! معاویه برای اسکات آنان و بی اعتباری استنادشان به دین، فرقه پروری کرده و فرقه مرجئه را بنا و تقویت نمود. مرجئه در حقیقت اعتقاد به ایمان قلبی داشت؛ یعنی تعریف ایمان در نظر آنان الإقرار فی القلب بود؛ بدین جهت آنان می گفتند اگر حاکمی همانند یزید، فرزند و روح و ریحان محمد(ص)، حسین(ع) را به بیابانی کشانده و تشنه و زخمی سر بُرد، باز از اهل بهشت است و امید و رجاء داریم خداوند او را ببخشد، چونکه قلبش مطمئن به ایمان است! و بدین دلیل که آنان اهل رجاء و ارجاء(امید) برای بخشش بودند، مرجئه نامیده شدند.

مرجئه بهترین مسلک بود برای سرشکن کردن گروهك تروریستی خوارج و رام کردن مسلمین عوام که جور حاکم را جبر خدا و حماقت خود را حکمت خدا می دانستند و خدایی موهوم را می پرستیدند که یزید را بر آنان فایق و مستولی نموده و هرگونه شروشی علیه یزید و کلاب یزید را طغیانی نابخشودنی در برابر خود می دانست!

در این برهه از زمان بودند افرادی جان بر کف چونان غیلان دمشق و معبد جهنی و جهم صفوانی که نظریه اختیار و عدم اجبار مطلق و یا انکار جسمانیت ربانی و... را مطرح نموده و در این راه بدست حکومت امویه سر به نیست شدند؛ ولی روح اعتقادات این قتیلان که جوهر قلمشان را به جوهره خونشان تثبیت کرد، اوانی چند پس از مرگشان در کالبد فرقه اعتزال از نو دمیده شد و اولین فرقه معتدل و عقل گرای عامه متولد گردید.

^{۱۱۸} امام صادق(ع) گوید: کانت الشیعة قبل أن یکون أبو جعفر، وهم لا یعرفون مناسک حجهم، وحلالهم وحرامهم، حتی کان أبو جعفر ففتح لهم و بین لهم مناسک حجهم، وحلالهم وحرامهم. (شیعیان تا زمان ابوجعفر محمد باقر نه مناسک حجشان را می دانستند و نه حلال و حرامشان را؛ تا اینکه ابوجعفر توانست این کار را انجام دهد و مناسک حجشان و حلال و حرام را بر ایشان تبیین نماید). اصول کافی- شیخ کلینی- ج ۲- ص ۲۵

معتزله

معتزله پس از مذهب تشیع، عقل گراترین مسلک اسلام است که با ظهور و هبوط جهیمیه و غیلانیه و اتباع جهنی، بدست واصل بن عطاء تأسیس گردید.

اعتزال یعنی عزلت گزینی و دور مانایی؛ دلایل مختلفی از این وجه تسمیه بیان شده است؛ عده ای^{۱۱۹} گفته اند: معتزله یعنی آنانی که از بودن در جیش علی (ع) عزلت گزیده و قتال بر یا با او را حرام دانستند! و جماعتی دیگر^{۱۲۰} بر نظر منافیش تأکید داشته و گفته اند: معتزله از ابتدا محبین علی (ع) و در ارتباط با شیعیان آنحضرت (ع) در دوران حیاتش بودند و در جنگ صفین و مدتی پس از آن دائماً علی (ع) را بر حق و معاویه را باطل می دانستند و بدین جهت در دوران صلح حسن (ع) از محبین معاویه گریزان، سرگرم تفحصات علمی گشته و از این رو معتزله نامگذاری شدند.^{۱۲۱} و برای همین گروهی از محققین اعتقاد دارند که تنها فرقه عقلانی اهل تسنن نیز ریشه در مذهب شیعه داشته و تربیت شده دستان عقل پرور شیعه است.

آنچه مشهور است اینکه واصل بن عطاء در مکتب درس حسن بصری عقائد مرجئه امویه را شنیده و بدان اعتراض می نماید و مطالبی را در رد آن واگویه کرده سپس از جلسه حسن بصری جدا می شود؛ در این هنگام حسن بصری می گوید: «إعتزل عَنَّا واصل». بدین ترتیب وی با بهره گیری از معالم علمای عقل گرایی که بدست بنی امیه بقتل رسیدند، مکتب معتزله را بنا می کند.^{۱۲۲}

^{۱۱۹} نوبختی در فرق و نصر بن مزاحم در وقعه الصفین و ابن راوندی. استنادات همگی بنقل از فؤاد سید.

^{۱۲۰} ملطی شافعی و کوثری اشعری. استنادات بنقل از فؤاد سید.

^{۱۲۱} فضل الاعتزال - فؤاد سید - ص ۱۳ الی ۱۵. این کتاب در اصل تلخیص سه کتاب فضل الاعتزال قاضی عبدالجبار معتزلی و فضل الاعتزال ابی القاسم بلخی و فرق الشیعه نوبختی است که با تحقیقی شایان و با تمتع از مقالات و منشورات محققین درگاه تاریخ، یکی از جامع ترین منشورات بدون حقد و بغض در شناخت سلك اعتزال است.

^{۱۲۲} الملل والنحل - شیخ جعفر سبحانی - ج ۱ - ص ۱۱۸ به نقل از: الفرق بین الفرق - عبدالقاهر البغدادی - ص ۲۱.

از جمله مبانی که در فرقه معتزله بدان تأکید داشته شد و بعنوان یکی از اصول فرقه معتزله بیان گردید، «المنزلة بين المنزلتين» است؛ یعنی شخصی که گناه کبیره کرده است نه بقول خوارج کافر است و نه بقول مرجئه امویه مومن؛ بلکه منزلتش نزد خداوند ما بین مومن و کافر، یعنی فاسق است. نیز آنان اعتقاد به امر بمعروف و نهی از منکر کلی و حتی در قبال حکومت داشتند که اجازه قیام مسلحانه علیه حاکم جائر را می داد.

اهل الحديث

با مبانی عقلانی-قرآنی که فرقه اعتزال بنا نمود، طیوف متعددی از مسلمین بدین مسلک روی آوردند و محبوبیت فراوانی یافت بگونه ای که حتی برخی از حکام بنی عباس همانند مأمون عباسی بجای مرجئی گری، اعتزال را تبلیغ نموده و خود را معتقد بدین مسلک ابراز می نمودند. اما در مقابل آن احمد بن حنبل فرقه اهل الحديث را نشأت داد که حضور و دخول عقل در مسائل دین را باطل و علم کلام را حرام می دانست. جنگ بین اهل الحديث و معتزله در معرکه خلق قرآن به اوج خود رسید و آن سال را سال محنت نامیدند.

اهل الحديث با توجه به احادیث مروی در کتب اهل تسنن که در حقیقت آمیخته به آراء یهود و مجسمه و مشبّه است، بدون آنکه در بطن آیات و روایات نظر کنند، ظاهر آیات و روایات را پذیرفته و بنیاد اعتقادات خود را بر این اساس، نهادند.

از اینرو آنان اعتقاد داشتند که خداوند دست دارد و با دستان خود کارها را انجام میدهد؛^{۱۲۳} بلکه دستان خداوند انگشتانی هم دارد؛^{۱۲۴} نیز دستانش با بازوانی متصل به کالبدش می باشد^{۱۲۵} و اتفاقاً هر دو دست در سمت راست جثه اش قرار دارد^{۱۲۶} و دارای

^{۱۲۳} «عن عكرمة قال: إنَّ الله لم يمس بيده شيئاً إلا ثلاثاً: خلق آدم بيده، وغرس الجنة بيده، وكتب التوراة بيده.» السنة-عبد الله بن حنبل-ص ۵۴.

^{۱۲۴} «إنَّ الله عزَّ وجلَّ يحْمِلُ السَّمَاوَاتِ عَلَى أَصْبَعٍ، وَالْجِبَالِ عَلَى أَصْبَعٍ، وَحَدِيثُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قَلْبُ ابْنِ آدَمَ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ الرَّحْمَنِ». همان-شماره ۴۹۵.

ابن خزيمة در کتاب التوحيد بابی باز نموده و می نویسد: «بَابُ ذِكْرِ إِثْبَاتِ الْيَدِ لِلْخَالِقِ الْبَارِي جَلَّ وَعَلَا وَالْبَيَانُ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ يَدَانِ» (باب ذکر اثبات دست برای خالق متعال بدین گونه که وی دو دست دارد!) التوحيد-ص ۱۸۸.

^{۱۲۵} همان-ص ۱۹۰.

چهره بوده و انسان را بر شالوده رخسار خود آفریده^{۱۲۷} و با انسان ها حرف می زند^{۱۲۸} و هر شب به آسمان دنیا نزول می کند^{۱۲۹} و مکان اصلی اش بالای سر همه مردم و مرتفعترین نقطه آسمان است^{۱۳۰} و مهم تر از همه اینکه این خداوند دیدنیست و می شود او را در خواب و بیداری دید.^{۱۳۱} این اعتقادات آمیخته به شرك و وهم و جمود در کالبد این جماعت تابع ظاهر نص به اینجا ختم نگردید و آنان مباحثات اعتقادی دینی را حرام و بدعت و مخالف شرع می دانستند. بعنوان مثال احمد بن حنبل متکلمین و محبین علم کلام را دغلكار

^{۱۲۶} ابن خزیمه می نویسد: «أَنَّ لِخَالِقِنَا جَلَّ وَعَلَا يَدَيْنِ كِلْتَاهُمَا يَمِينَانِ، وَلَا يَسَارَ لِخَالِقِنَا عَزَّ وَجَلَّ، إِذِ الْيَسَارُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، فَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ يَسَارٌ» (قطعا خالق ما دو دست دارد که هر دو در سمت راست بدنش هستند؛ خداوند دست چپ ندارد؛ چونکه دست چپ داشتن از ویژگی های مخلوقات است و خداوند ما بسیار بلند مرتبه تر از آن است که چپ دست باشد.!!!) التوحید-ص ۱۵۹

^{۱۲۷} سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو، عَنْ عُبَيْدٍ: «أَنَّ اللَّهَ، خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» السنه-شماره ۵۲۱.

^{۱۲۸} «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ، عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكَلِّمْ مُوسَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا ضُرِبَتْ عُنُقُهُ» (السنه-شماره ۵۳۱) حرف زدن و تکلم در اصطلاح شیعه و معتزله به معنی خلق صوت از طرف خداوند است و نه اینکه خود وی دارای دهان نیست که بواسطه آن سخن کند؛ لکن اهل الحديث و وهابیت اعتقاد بر این دارند که خداوند صدا را تولید می کند و همانند انسانها سخن می کند و هرکسی اعتقاد به خلق صوت باشد را بایستی گردن زد! وَإِلَّا ضُرِبَتْ عُنُقُهُ!؛ جهت مشاهده اخبار بیشتر پیرامون استماع و تکلم الله: ر.ك: التوحید- ابن خزیمه- ۱۴۵-۱۴۷.

^{۱۲۹} ابن خزیمه می نویسد: «بَابُ ذِكْرِ أَخْبَارِ ثَابِتَةِ السَّنَدِ صَحِيحَةِ الْقَوَامِ رَوَاهَا عُلَمَاءُ الْحِجَازِ وَالْعِرَاقِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نُزُولِ الرَّبِّ جَلَّ وَعَلَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلِّ لَيْلَةٍ، تَشْهَدُ شَهَادَةً مُقَرَّرَةً بِلِسَانِهِ، مُصَدِّقٌ بِقَلْبِهِ» (باب ذکر اخبار ثابت السند و صحیح نقل شده از علمای اعلام حجاز و عراق از نبی اکرم در باره فرود آمدن خداوند به دنیا در هر شب؛ پس ما بدین اعتقاد از صمیم قلب و در زبان ایمان داریم.) التوحید-ص ۲۸۹.

^{۱۳۰} ابن خزیمه می نویسد: «بَابُ ذِكْرِ اسْتِوَاءِ خَالِقِنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْفَعَالِ لِمَا يَشَاءُ، عَلَى عَرْشِهِ فَكَانَ فَوْقَهُ، وَفَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَالِيًا» (باب ذکر قرار گرفتن خداوند بروی عرش خود بطوری که بالای عرش و بالای همه چیز است.!!) همان-ص ۲۳۱.

^{۱۳۱} ابن خزیمه می نویسد: «أَنَّ جَمِيعَ أُمَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَّهْمَ وَفَاجَرَهُمْ، مُؤْمِنَهُمْ وَمُنَافِقَهُمْ، وَبَعْضُ أَهْلِ الْكِتَابِ يَرَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرَاهُ بَعْضُهُمْ رُؤْيَا أَمْتِحَانٍ، لَا رُؤْيَا سُرُورٍ وَفَرَحٍ، وَتَلَذُّ بِالنَّظَرِ فِي وَجْهِ رَبِّهِمْ» (همه امت محمد(ص) چه خوب و چه بد؛ چه مومن و چه منافق و حتی برخی از اهل کتاب خداوند را در روز قیامت خواهند دید؛ بعضی از آنان به دیده امتحان و نه شادمانی و تلذذ بوی مینگرند!) التوحید-ص ۴۲۵.

مینامید^{۱۳۲} و منتسب است که ابن ادریس شافعی محبین علم کلام را واجب الحد دانسته و دستور به هتك حرمتشان می داد^{۱۳۳} و ابو یوسف الأنصاری متعلمین علم کلام را رهرو راه دهریان بشمار می آورد.^{۱۳۴}

طبعاً دلیل اینهمه فجع و تکفیر و تفسیق کسانی که از باب عقل و نقل بر عرصه عقیده مینگرند این است که اهل الحدیث اعتقاداتی کاملاً مخالف عقل و فطرت آدمی و منقولات قرآنی و روایی دارد؛ بلکه آنان با تمسک به برخی آیات متشابه و روایات مؤوله^{۱۳۵} و بعضاً موضوعه و فهم ظاهر معنای آن، عقائدی غلط و مضحك و ضد اسلامی را انتشار داده اند؛ فلذا از جهت اینکه در مقابل سوالات بدیهی عقلی و نقلی شیعه و معتزله و بعض اشاعره و ماتریدیه جوابی نداشتند، اصل صورت مسئله را پاك نموده و هرگونه تداخل و ورود در علوم کلامی و مباحث اعتقادی را زندیقی گری و کفر و بدعت و حرام دانستند!^{۱۳۶}

^{۱۳۲} قال الإمام أحمد بن حنبل: «لا يفلح صاحب كلام أبداً، ولا تكاد ترى أحداً نظر في الكلام إلا وفي قلبه دغل» (احمد بن حنبل می گفت: پیگیر علم کلام هرگز رستگار نخواهد شد و بسیار ممکن است ببینی که جز افراد دغلکار وارد علم کلام نشوند). جامع بیان العلم و فضله - قرطبی - ج ۲ - ص ۹۴۱.

^{۱۳۳} سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ: «حُكْمِي فِي أَهْلِ الْكَلَامِ أَنْ يُضْرَبُوا بِالْجَرِيدِ وَيُطَافُ بِهِمْ فِي الْعَشَائِرِ وَالْقَبَائِلِ، هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَأَخَذَ فِي الْكَلَامِ» (از شافعی شنیدم که می گفت: حکم من در مورد اهل کلام این است که با شلاق از چوب خرما آنان را بزنند و در بین عشایر و قبائل چرخانده شود؛ این جزای کسیست که کتاب و سنت را رها کرده و پیرو کلام باشد!) همان - ص ۹۴۰؛ البته علامه اسد حیدر در کتاب ماندگار «الإمام الصادق و المذاهب الأربعة» تأکید دارد که این سخنان شافعی در اثر ملعبه شدن علم کلام در دست حکام و علمای درباری بود؛ بدین دلیل آنانی از مسلک عامه بطرف علم کلام گرایش پیدا می کردند که می خواستند خویش را از جور حاکم برهانند و نزد او اقترب و منزلت یابند. فلذا وی گرایش بعلم کلام را منکر می دانست؛ والله العالم.

^{۱۳۴} عن أبي يوسف رَجَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَالَ لبشر المريسي: العلم بالكلام هو الجهل، والجهل بالكلام هو العلم، وإذا صار الرجل رأساً في الكلام قيل: زندیق، أو رمى بالزندقة. (از ابی یوسف نقل است که به مریسی گفت: علم کلام در حقیقت جهل و جهل به کلام، علم است! و نقل است که اگر شخصی در علم الکلام به شهرتی می رسید ابو یوسف او را زندیق می خواند و یا متمایل به زندقه!) شرح العقیده الطحاویة (نسخه کامله) - سفر الحوالی - ص ۹۷.

^{۱۳۵} روایاتی که در نگاه اول مخالف عقل یا قرآن یا روایات متواتره است ولی با دقت نظر در آن و تأویل معنی آن به باطن می توان معنی صحیحش را دریافته و آن نقض مذکور را ابطال نمود.

^{۱۳۶} شیخ سفر بن عبدالرحمن الحوالی در کتاب «شرح عقیده طحاویه» بابی تحت عنوان «علم الکلام» باز نموده و نزدیک به ۱۵۰ صفحه در حرمت و قباح و وساخت و بالطبع استحاله استدلال به علم کلام سخن رانده است! ر.ک: شرح العقیده الطحاویه - صص ۸۰۷ الی ۹۵۴.

از طرفی تفکر مرجئه و ارجاء که یکی از آثار بنی امیه در انحراف امت اسلامی بود، در قالب اهل الحدیث از نو زنده شد و آنان خروج علیه حاکم را چه مُتَّقِی و چه طاغی حرام و بدعت تلقی نموده و نماز وراء هر انسانی را، چه مومن و چه منافق جایز می دانستند.^{۱۳۷}

آنان هر عرب و عجمی که لحظه ای پیغمبر را دیده بود صحابی محمد(ص)^{۱۳۸} و عادل^{۱۳۹} دانسته و تنقیص آنان را عین کفر تلقی نمودند.^{۱۴۰}

اشاعره

اشاعره در حقیقت حلقه پیوند بین اعتزال و اهل الحدیث بودند. ابی الحسن الأشعری (م ۳۵۵ق)^{۱۴۱} که از پیروان و شاگردان مکتب اعتزال بود طی مباحثاتی که با استادش شیخ جبائی داشت، از اعتزال خارج گردید^{۱۴۲} و بجهت اینکه تنها فرقه متقابل اعتزال، فرقه -ای متصل بنام اهل الحدیث بود، بجای تبعیت از فرقه اهل الحدیث و حنابله، شروع به تقارن بین این دو فرقه نموده و فرقه اشعریه را ابداع نمود.

^{۱۳۷} قال الطحاوی رحمه الله وَلَا نَرَى الْخُرُوجَ عَلَى أُمَّتِنَا وَوَلَا هِ أُمُورِنَا وَإِنْ جَارُوا» (طحاوی می گوید: ما خروج بر امامان و حاکمان خود را حتی اگر بدکار باشند، جایز نمی دانیم.) شرح العقیده الطحاویه - صالح آل شیخ - ص ۴۷۴.

^{۱۳۸} « قال أحمد بن حنبل: أصحاب رسول الله كل من صحبه شهراً أو يوماً أو ساعة أو رآه. » (احمد بن حنبل گفت: کسانی که با پیغمبر برای مدت يك ماه یا يك روز یا يك لحظه صحبت کردند و یا او را فقط دیدند، اصحاب آنحضرت هستند.)

^{۱۳۹} ابن حجر می نویسد: « اتفق أهل السنة على أن الجميع عدول ولم يخالف في ذلك إلا شذوذ من المبتدعة. » (تمامی اهل سنت اتفاق نظر دارند که تمامی اصحاب رسول اکرم عادلند و جز يك عده قلیل اهل بدعت مخالف این اعتقاد نیست.) فتح الباری - مقدمه ابن حجر - ج ۱ - ص ۱۷.

^{۱۴۰} ابن حجر از ابوزرعه نقل می کند: « إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله فاعلم أنه زنديق » (اگر مردی را دیدی که نسبت به یکی از اصحاب رسول اکرم نقص روا می دارد، مطمئن باش که زنديق است!) همان.

^{۱۴۱} اختلافاتی در سنه وفات ابی الحسن وجود دارد؛ لکن مشهور همان است که گفتیم.

^{۱۴۲} ابن ندیم گوید: « أبو الحسن الأشعري من أهل البصرة، كان معتزلياً ثم تاب من القول بالعدل وخلق القرآن. » (ابو الحسن اشعری از اهالی بصره و از معتزلیان بود؛ سپس از اعتقاد به عدل و خلق قرآن توبه نمود.) الفهرست - ص ۲۷۱.

ابی الحسن اشعری در نگاه اهل الحدیث بارها و بارها تغییر مقام داده است، بگونه ای که موسمی وی را امام اهل الحدیث و زمانی همو را دشمن سنت معرفی نموده اند. او دارای گُتبی است که اتجاهات اعتقادی را کاملاً متناقض انعکاس می دهد. برای اثبات این ادعا کافست دو کتاب **الإبانه و اللمع** اشعری را بخوانیم. هر آنکو در این دو کتاب نظر کند و فقرات آن را بدقت مطالعه کند، اینچنین تصور می کند که این دو کتاب را دو عالم در ردّ همدیگر و برای کشف عوار و خبث طرف مقابل نوشته اند!

کتاب **الإبانه** کتابیست که ماهیت و موجودیت آن در خدمت اهل الحدیث است. این کتاب عقائد افراطی اهل الحدیث را از نو زنده کرده و با ادلّاتی پوچ و خُنگ، اعتقاداتی مضحک را بقلم تحریر در آورده است. در این کتاب عقیده رؤیت خداوند مطرح^{۱۴۳} و نظریه تأویل معتزله در عدم رؤیت پروردگار ابطال^{۱۴۴} و نظریه خلق قرآن طرد^{۱۴۵} و استواء واقعی پروردگار بر عرش^{۱۴۶} و چشم و صورت^{۱۴۷} و دو دست^{۱۴۸} برای خداوند اثبات و نظریه جبر انسان بر کفر و ایمان ابراز^{۱۴۹} گردیده است.

طبعاً این اعتقادات نشخوار هر آن سخنی بود که در تعریف مسلک ضالّ اهل الحدیث بیان نمودیم. اما این سوال مطرح است که چرا کتاب **الإبانه** که اینچنین موافقت با اهل الحدیث دارد از طرف شخصی نوشته شده است که خود بنوعی در ادوار اخیر مغضوب و مطرود اهل

^{۱۴۳} صفحه ۳۵: الباب الأول الكلام في إثبات رؤية الله سبحانه بالأبصار في الآخرة.

^{۱۴۴} صفحه ۳۷: مما يبطل قول المعتزلة: أن الله عز وجل أراد بقوله: (إلى ربها ناظرة) نظر الانتظار، أنه قال: (إلى ربها ناظرة) ونظر الانتظار لا يكون مقروناً بقوله: (إلى)؛ لأنه لا يجوز عند العرب أن يقولوا في نظر الانتظار "إلى"، ألا ترى أن الله تعالى لما قال: (ما ينظرون إلا صيحة واحدة) من الآية (۴۹/ ۳۶) لم يقل "إلى"؛ إذ كان معناه الانتظار.

^{۱۴۵} صفحه ۶۵: ومما يدل من كتاب الله على أن كلامه غير مخلوق؛ قوله سبحانه: (إنما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون) (۴۰/ ۱۶) فلو كان القرآن مخلوقاً لوجب أن يكون مقولاً له: (كن فيكون).

^{۱۴۶} ر.ك: ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷.

^{۱۴۷} صفحه ۱۲۱: فأخبر تعالى أن له وجهاً وعينا ولا تكيف ولا تحد.

^{۱۴۸} صفحه ۱۲۵: قد سئلنا أتقولون إن لله يدين؟ قيل: نقول ذلك بلا كيف، وقد دل عليه قوله تعالى: (يد الله فوق أيديهم).

^{۱۴۹} صفحه ۱۸۱: قيل لهم: فإذا قدرهم على الكفر، فهو قادر أن يخلق الكفر لهم، وإذا قدر على خلق الكفر لهم فلم أبيتم أن يخلق كفرهم فاسداً متناقضاً باطلاً.

الحديث و سلفیه بوده است؟! بایستی دانست که مذهب اشعریه بشدت دچار تنش با سلفیت و پیروان اهل الحديث است؛ بطوری که سلفیون در کتب خود اشاعره را از اهل سنت و جماعت جدا می دانند و خود را پیرو حقیقی سنت معرفی می کنند و با ادبیات ناصحیح در صدد ابطال عقائد آنان بر آمده اند.^{۱۵۰} حال چگونه می توان بین ضدیت سلفی ها با اهل سنت اشعری مذهب و نوشتار این کتاب توسط اشعری مقارنه ایجاد کرد؟ و از طرفی با مطالعه کتاب پربار «اللمع فی الرد علی اهل الزيغ و البدع» که بحق از کتب مناسب کلامی نزد اهل تسنن است، می بینیم این دو کتاب باهمدیگر در ضدیت کامل هستند! حال جواب چیست؟

به جرأت می توان گفت که تا بکنون هیچ نظر قطعی و بدون معارضی در طی قرون پس از اشعری در این باره گفته نشده است. لکن در حالت کلی دو نظریه، اشتها و اقبال بیشتری دارد. يك اینکه اشعری کتاب الإبانة را از ترس جنابله و از سر تقیه نوشته است و دوم اینکه وی حرکتی جنینی از مذهب عقل گرا به مذهب نص گرا داشته و اول اللمع را نوشته و سپس الإبانة را بعنوان آخرین کتاب بیانگر عقاید خویش.^{۱۵۱}

بنظر اینجانب سخن اول اصح است؛ زیرا وی کتاب اللمع را با سبکی نوین و استدلالاتی فراخ نوشته است؛ در حالیکه الإبانة را بصورت خلاصه و خیلی سطحی و طوطی وار واگویه نموده و سخن جدیدی نیاورده است. فلذا این احتمال می رود که وی از ترس جان و اینکه

^{۱۵۰} ر.ک: منهج أهل السنة والجماعة ومنهج الأشاعرة فی توحید الله تعالی - خالد بن عبد اللطیف بن محمد نور.

^{۱۵۱} حمود غرابه محقق کتاب اللمع در ابتدای این کتاب مقدمه طولانی نوشته و در قسمتی از آن پیرامون اللمع و الإبانة مطالبی عرضه می کند؛ وی در این باره می نویسد: «مکدونالد و ترین و اهل سلفیت اعتقاد دارند که الابانه تصویر نهایی اشعری از دین است! مکدونالد می گوید اشعری بدلیل اینکه دچار حنابله گردیده بود و در سفر آخر خویش بمنطقه قدرت حنبلیه یعنی بغداد وارد گردیده بود از سر اجبار عقیده عقلانی خود را رها نموده و فقط برای کسب رضایت حنابله و یا ای بسا دور ماندن از شر آنان تصویر دومین را خلق نمود! پس حقیقت مسئله در دفع شر حنابله و زمانی بود که اشعری بدان دچار بود؛ اما سلفی ها این علت یابی را صحیح نمی دانند و آنها اعتقاد دارند که اشعری يك هجرتی از باطل به حق داشته است؛ وی با ترك مذهب اعتزال و پیوستن به مکتب عقلی غیر اعتزال نصف حق را بدست آورد و سپس با سلفی شدن، کل حق را بدست آورد!! این امر ممکن است صحیح باشد اما بایستی با دلیلی قاطع آن را اثبات نمود؛ البته شخصاً اعتقاد دارم نظریه دیگری وجود دارد که محتمل تر است و آن اینکه اشعری پس از ترك اعتزال کتاب الإبانة را نوشته و سپس برای اللمع دست به قلم شده است.» اللمع - مقدمه محقق حمود غرابه - صص ۷۶ و ۷.

به بلای غیلان دمشقی دچار نگردد، رد گم کرده و الإبانہ را سپر بلای جہل جماعت سلف پرست نموده است. از طرفی اشاعره نیز در طی قرون، بیشتر بسمت اللمع و عقلیات لمعیہ گرایش داشته اند تا تصلبات و جہلیات کتاب الإبانہ.

طبق اقوال مارّ الذکر، اشاعره از جمله مذاهب اهل تسنن است که مورد هجوم و ہایت و سلفیت قرار گرفته است. علمای و ہابی بدترین توهین ها و تفسیق ها و تکفیر ها را نسبت به سنی های اشعری روا داشته و بعضاً آنان را خارج از دین و کافر و اهل بدعت فتوی داده اند.

شیخ ولید بن سعدان می نویسد: «اشعری - یعنی هر کسی اعتقادات فرقه اشعریہ را گرفته است - از آنان تمام و کمال بریء هستیم و از آنها بشدت متنفریم و دشمنی تمام عیاری با ایشان داریم.»^{۱۵۲}

مهم ترین سند در این رابطہ، بزرگ موسوعہ نوشتاری توسط بزرگان فرقه و ہایت یعنی موسوعہ «الدرر السنیۃ فی الأجوبۃ النجدیۃ» نوشته مجموعہ ای از علمای و ہابی می باشد که در آن پیرامون اشاعره نوشته است:

«این طائفہ کہ خود را بہ ابی الحسن الأشعری منتسب می کند و خداوند را بصفات عدمی و جمادی وصف می نماید، همانا افتراء بزرگی بر خداوند زده و با اهل حق و سلف و پیشوایان بہ مخالفت برخاستہ اند... پس پیشوایان اهل سنت نوشتارهای معروفی در رد این طائفہ کافر معاند دارند.»^{۱۵۳}

فلذا دیدہ می شود کہ و ہایت اشاعره را کہ معظم اهل سنت دنیا مشمول آن ہستند، کافر و معاند دین فتوی می دہد و این زنگ ہشداری برای هر سنی عادل عاقل است کہ بدانند با ریسمان پوسیدہ چہ فرقه های تروریستی و تکفیری بہ چاہ می رود.

^{۱۵۲} «الأشعری - وأعنی بہ من یعتقد معتقد الأشاعرة - نبراً منه مطلق البراءة ونبغضه مطلق البغض ونعادیہ مطلق العداوۃ.» إتحاف أهل الألباب - ج ۳ - ص ۱۹.

^{۱۵۳} «هذه الطائفة: التي تنتسب إلى أبي الحسن الأشعري، وصفوا رب العالمين، بصفات المعدوم والجماد؛ فلقد أعظموا الفرية على الله، وخالفوا أهل الحق من السلف، والأئمة... فالأئمة من أهل السنة، وأتباعهم، لهم المصنفات المعروفة، في الرد على هذه الطائفة، الكافرة المعاندة.» الدرر السنية في الأجوبة النجدية - ج ۳ - ص ۱۶۸

ماتریدیه

ماتریدیه نیز چنین داستانی دارد؛ این فرقه نشأت گرفته از عقائد شیخ کم فروغی به اسم ابو منصور ماتریدی (م ۳۳۳ق) است که به احتمال قوی از ساکنین اطراف ماوراء النهر بوده^{۱۵۴} و هم عصر ابی الحسن اشعری است. از ابو منصور تألیفات و نوشتارهای زیادی بجای نمانده و بدین جهت که وی از ابتداء در بطن بلاد مرتبط با مفاهیم دینی نبود، آنچنان آوازه ای پیدا نکرد و آثار و ذکر نامش آنچنان صیت و آوازه ای نیافت^{۱۵۵} و برای همین اشعریه با سرعت بیشتری جلب توجه نمود. ماتریدیه نیز سعی در خلط اهل الحدیث با عقل و شروع مباحث کلامی داشت و از جهت عقل گرایی از اشعریه هم بهتر و پیشتر گام نهاد.

گفته اند اختلافات بین ماتریدیه و اشاعره حدود پنجاه مسئله بوده است^{۱۵۶} فلذا تبیین اختلافات و بیان خواص اعتقادات ماتریدیه از حوصله بحث خارج است و ما در این اندک مجال، زُبدۀ باورهای مرام ماتریدیه را بیان داشته و بهمان رقیمه قلیل بسنده می کنیم.

کتاب التوحید

کتاب توحید ارتکازی ترین اثر ابی منصور ماتریدی است؛ این کتاب مورد توجه طلاب علم کلام از اهل سنت است؛ چرا که نویسنده آن مطالبی آمیخته به عقل و نقل را آورده و آن را حجت می داند.

آنچه اهمیت وافر دارد تأکید ابو منصور ماتریدی بر حجیت عقل توأمان با نقل است^{۱۵۷} که در سایه سار عقل و نقل، جسمانیت خداوند را باطل^{۱۵۸} و در عین حال رؤیت خداوند را

^{۱۵۴} «ماترید» از روستاهای منطقه سمرقند است که در اکناف ماوراء النهر قرار دارد.

^{۱۵۵} بزرگانی تراجم نویس چونان ابن خلکان و صفدی و محمد بن شاکر الکتبی و ابن خلدون در مقدمه که توجه فراوانی بذکر وفات و توالد علمای اعلام تسنن داشته اند، هیچ يك اثر و سخنی از ماتریدی و بیان احوالش نیاورده اند. ر.ک: الملل و النحل - شیخ جعفر سبحانی تبریزی - ج ۳ - ص ۱۲.

^{۱۵۶} مقدمه محمد زاهد کوثری بر ارشادات المرام - ص ۹.

^{۱۵۷} صفحه ۴: أصل يلزمهم الفزع إليه وجهان أحدهما السمع والآخر العقل.

^{۱۵۸} صفحه ۳۸: إن كان على التسمية به بلا تحقيق ما ذكرنا خرج الاسم عن المعروف به فبطل تعرف ذلك من جهة العقل والاستدلال وحقه السمع عن الله إن الجسم ليس من أسمائه ولم يرد عنه.

اثبات و تکلیف و تفسیر را ابطال^{۱۵۹} و استواء بر عرش را بدون تکلیف و تشبیه و تجسیم اثبات^{۱۶۰} و تکلیف ما لایطاق^{۱۶۱} را باطل^{۱۶۲} معرفی نمود و نهج عقلی-نقلی را در میان اهل تسنن رواج داد و بهمین دلیل یکی از صفاتی که وهابیت در اثبات گمراهی ماتریدیه داده - اند، لفظ «عقلانیون» است؛ بدلیل عقلگرایی ماتریدی ها!^{۱۶۳}

ذکر ضدیت وهابیون با اشاعره در صفحات قبل آمد، وهابیون نسبت به ماتریدیه نیز اینچنین جبهه ای گرفته اند و آنان را اهل بدعت و خارج از اهل سنت دانسته^{۱۶۴} و اصلیتین دلیل انتشار مذهب اشعری و ماتریدی را جهل مردم و تأثیرات مجوسی گری و یهود بر مسلمانان معرفی می کردند!!^{۱۶۵}

با ذکر این مختصر از فرقه های کلامی اهل تسنن سراغ فرقه ضاله وهابیت رفته و مطالبی پیرامون آن مطرح می کنیم.^{۱۶۶}

وهابیت

مطابق مطالب فوق می توان گفت وهابیت عقیده ایست گزینشی از دل این فرق که از هر کدام مفرط ترین و متصلب ترین اعتقاد را بر خود برگزید.

^{۱۵۹} صفحه ۷۷: رُؤْيَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَنَا لَازِمٌ وَحَقٌّ مِنْ غَيْرِ إِدْرَاكِ وَلَا تَفْسِيرٍ.

^{۱۶۰} صفحه ۷۴: وَأَمَّا الْأَصْلُ عِنْدَنَا فِي ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «فَنَفَى عَنِ نَفْسِهِ شِبْهَ خَلْقِهِ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ فِي فِعْلِهِ وَصِفَتِهِ مُتَعَالٍ عَنِ الْأَشْبَاهِ، فَيَجِبُ الْقَوْلُ بِـ(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) عَلَى مَا جَاءَ بِهِ التَّنْزِيلُ، وَثَبَتَ ذَلِكَ فِي الْعَقْلِ، ثُمَّ لَا نَقْطَعُ تَأْوِيلَهُ عَلَى شَيْءٍ، لَا حَتَمًا لَهُ غَيْرُهُ مِمَّا ذَكَرْنَا، وَاحْتِمَالُهُ أَيْضًا مَا لَمْ يَبْلُغْنَا مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ مُحْتَمَلٍ شِبْهَ الْخَلْقِ.

^{۱۶۱} تکلیف ما لا یطاق یعنی آنکه خداوند وظیفه ای بر انسان ها مسجل کند که انسان قادر به انجام آن نیست؛ تا بجهت انجام ندادنش انسان را عذاب کند.

^{۱۶۲} أَمَّا الْأَصْلُ أَنَّ تَكْلِيفَ مَنْ مَنَعَ عَنْهُ الطَّاقَةَ فَاسِدٌ فِي الْعَقْلِ وَأَمَّا مَنْ ضَيَّعَ الْقُوَّةَ فَهُوَ حَقٌّ أَنْ يُكَلَّفَ مِثْلَهُ وَلَوْ كَانَ لَا يُكَلَّفَ مِثْلَهُ لَكَانَ لَا يُكَلَّفُ إِلَّا مَنْ يُطِيعُ وَلَيْسَ ذَلِكَ شَرْطَ الْمُحَنَّةِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

^{۱۶۳} نقض عقائد الاشاعره و الماتریدیة- خالد الغامدی - ص ۳۰.

^{۱۶۴} همان-ص ۸.

^{۱۶۵} همان-ص ۴۷.

^{۱۶۶} فرق کلامی اهل تسنن بیش از اینهاست لکن فرقه های مذکور بخودی خود جریان ساز شده و تأثیر بیشتری در طول تاریخ گذارده اند. این نحل، جدای از فرق قهپی و عرفانی اهل تسنن است و تفرق مذهب اهل تسنن، در هر بابی مجرب و موجود است.

وهابیت و خوارج

الف. وهابیت در جمود و علاقه به تکفیر و رها کردن کفار و قتل عام مسلمین تابع خوارج است. محدثین اهل تسنن از نبی اکرم روایت می کنند که فرمود: «قومی خواهد آمد که قرآن می خوانند ولی آن قرائت از گلویشان پایین نمی رود (بر قلبشان اثری نمی کند)؛ آنان همانند تیری که از چله کمان رها شده باشد از دین خدا بیرون می افتند؛ اهل کفر را رها کرده و به جنگ اهل اسلام می روند؛ اگر آنها را میافتم، به جنگشان می رفتم».^{۱۶۷}

آیا این سخنان حکایت جز از خوارج عصر علوی و خوارج کنونی یعنی وهابیون دارد؟ کسانی که قرآن می خوانند و مسلمان می کشند. آنانی که همکنون مرز بین اسرائیل و سوریه را در دست دارند، ولی محض عوام فریبی هم که شده، یک گلوله بسمت صهاینه شلیک نمی کنند! بلکه آنان جنگی به پا نکردند جز آنکه علیه اهل قبله و در جهت منافع کفر و کفار بود! اشتیاق و تعشق وهابیون به تکفیر مسلمین بی بدیل است. بعنوان مثال محمد بن عبدالوهاب در کتاب مشهور خویش، «کشف الشبهات» بیش از ۲۴ بار مسلمانان را با لفظ «شرك» و «مشرک» یاد کرده و بیش از بیست بار با الفاظی چون «کفار» و «مرتدین» و «بت پرستان» و نظائره تکفیر می کند.^{۱۶۸} از این رو وهابیون با خوارج صدر اسلام رابطه پدر و پرسی دارند.

ب. خوارج بدلیل گناه کبیره، بلد مسلمان را بلد الحرب می دانستند و از این باب قتل و قتال آنان را بر خود واجب می کردند. وهابیون نیز چنین رجسی هستند و هر آنکه در رأی خاطیء آنان گناهی کند، مثلاً بقبر رسول اکرم یا امیرالمومنین (علیهما و آلهما السلام) توسل کند، ذنب لا یغفر نموده و بایستی با وی جنگ نمود؛ بسیاری از جنایات وهابیت در عراق و پاکستان و سایر بلاد مسلمین، برگرفته از این طرز تفکر است.

^{۱۶۷} « قَوْمًا يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمُرُّونَ مِنَ الْإِسْلَامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ ، لَئِنْ أَدْرَكْتَهُمْ لَأَقْتُلَنَّاهُمْ » سنن ابی داود - کتاب السنه - باب قتال الخوارج.

^{۱۶۸} الوهابیه فی صورتها الحقیقیه - مرکز الغدیر - ص ۴۴؛ نیز رک: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب - سید محسن امین العاملی - ص ۱۴۷.

بلکه در این زمینه خوارج بسیار محترمتربند، زیرا که آنان گناه کبیره را کفر میدانستند، اما وهابیون گمراه، بهترین اعمال الهی، یعنی توسل و تبرک و حب اولیاء الله را کفر می دانند و از این باب خارجی بر وهابی ارجحیت و افضلیت دارد.

پ. علمای اهل سنت، همانند بخاری و غیره از ابن عمر و ابن عباس روایت کنند که آنان می گفتند: «همانند خوارج نباشید؛ آنان آیاتی که در حق کفار اهل کتاب و مشرکین نازل گشته بود را در وصف مسلمین و اهل قبله می دانسته و مسلمانان را تکفیر مینمودند».^{۱۶۹}

این شرح حال خوارج زمان، یعنی وهابیون خبیث است که آیات مربوط به اهل کتاب و عبّاد اوّثان را به مسلمانان قائل به توسل رمی نموده و با استناد بدان آیات، شیعه و سنی معتقد به توسل را تکفیر و تفسیق نموده و هزاران نفر را بکام مرگ می کشانند.^{۱۷۰}

جنایات وهابیت

تاریخ وهابیت از زمان شکل گیری آل سعود تا کنون مملو از بدترین جنایات ها علیه بشریت بوده است. برای شرح جنایات آل سعود کافیت کتابی که در نعت و منقبت و فتوحات آنان نوشته شده را بخوانیم! کتاب «عنوان مجد فی تاریخ نجد» نوشته عثمان ابن بشر وهابی است که شرح فتوحات شهر به شهر آل سعود را ذکر کرده و عبدالرحمن آل شیخ نوه محمد بن عبدالوهاب و مفتی اعظم کنونی وهابیت آن را تحقیق و تعلیق نموده است. مطالب این کتاب توأمان با شادی و بالندگی و فراغ خاطر، حاکی از قتل عام مسلمین است.

ابن بشر وهابی صاحب عنوان المجد می نویسد: «عبدالعزیز همراه با عدّه‌ای به قصد جهاد با اهل سرزمین «نّادق» حرکت کرد و آنان را به محاصره درآورد و بخشی از نخلستان‌های

^{۱۶۹} ر.ک: صحیح البخاری - کتاب استتابة المرتدين - باب ۵.

^{۱۷۰} ر.ک: مصادر التلقى و أصول الاستدلال عند الإمامیة الاثنی عشریة - صص ۲۱۱ و ۲۱۲

آنان را قطع کرد و تعدادی هم از مردان آنان را به قتل رساند و هشت نفر از مسلمانان (یعنی اوباش های وهابی!!) بقتل رسیدند.^{۱۷۱}

همو چند صفحه بعد می نویسد: «عبدالعزیز به قصد جهاد وارد «منفوحه» شد و محصولات زراعی آنان را به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات، گوسفندان و شتران را به غنیمت گرفت و ده نفر از عربهای نا اهل^{۱۷۲} را نیز کشت»^{۱۷۳}

وی در رابطه با نحوه فتح ریاض می نویسد: «اهل ریاض، همه مردان، زنان و کودکان با شنیدن حمله لشکر از ترس و وحشت، پا به فرار گذاشتند، از آنجایی که این حمله در فصل تابستان بود، جمعیت زیادی در اثر گرسنگی و تشنگی جان سپردند.»^{۱۷۴}

نیز در رسای فتح منطقه حرمه و هیبت آل سعود می نویسد: «لشکر عبد العزیز شبانگاه وارد منطقه «حرمه» شدند و پس از طلوع فجر به دستور عبد الله پسر عبد العزیز، تیراندازان به صورت دسته جمعی به طرف شهر تیراندازی کردند و صدای مهیب تیرها، شهر را به لرزه درآورد به گونه ای که بعضی از زنان حامله، سقط کردند و مردم به وحشت افتاده و شهر به محاصره درآمد و مردم نه توان مقاومت داشتند و نه امکان فرار از شهر.»^{۱۷۵}

^{۱۷۱} «سار عبد العزیز رحمه الله غازیاً بجمع المسلمین وقصد بلد ثادق ونازلهم وحاصرهم ووقع بینهم قتال وقطع شیئاً من نخيلهم فأقام علی ذلك أياماً، وقتل من أهل البلد ثمانیة رجال، وقتل من المسلمین ثمانیة رجال» عنوان المجد فی تاریخ نجد - ص ۳۴.

^{۱۷۲} لفظ اعراب با عَرَب در لغت عربی فرق دارد؛ در زبان عربی اصیل لفظ «عربی» برای يك نفر و «عَرَب» برای جمع بکار می رود؛ اما جمع «اعراب» حکایت از عرب های اوباش و منافق دارد.

^{۱۷۳} «غزا عبد العزیز منفوحه وأشعل فی زروعها النار وأخذ کثیراً من حللهم وغنم منهم إبلًا کثیراً وقتل من الأعراب عشرة رجال.» همان - ص ۴۳.

^{۱۷۴} «فقرّ أهل الریاض فی ساقته الرجال والنساء والأطفال لا یلوی أحد علی أحد، هربوا علی وجوههم إلی البریة فی السهباء قاصدين الخروج وذلك فی فصل الصیف، فهلك منهم خلق کثیر جوعاً وعطشاً» همان - ص ۶۰.

^{۱۷۵} «أتوا بلاد حَرَمه فی اللیل وهم هاجعون... فلما انفجر الصبح أمر عبد الله علی صاحب بُندق یتورها، فثوروا البنادق دفعةً واحدةً فارتجت البلد بأهلها وسقط بعض الحوامل، فزعوا وإذا البلاد قدضبطت علیهم ولیس لهم قدرة ولا مخرج» همان - ص ۶۰.

اینها همگی کشتار مسلمانان اهل تسنن بدست وهابیت است؛ کشتار کسانی که علیرغم سنی بودنشان بهترین طعمه بودند برای يك عده جماعت وحشی بی آب و علف که حاضرند به اسم اسلام و دین کاسبی کرده، سر ببرند و غذا بگیرند.

شرح جنایات این طائفه فراوان است و البته منحصر در اهل سنت نیست؛ بلکه بلایی بر سر مسلمانان شیعه عراق آمد که نظیرش حتی در ازمنه بنی امیه یافت نمی شود.

دکتر منیر عجلانی گوید:

«سپاه وهابیّان با دوازده هزار نیرو به فرماندهی سعود فرزند عبد العزیز وارد کربلا شدند در حالی که بیشتر مردم کربلا به مناسبت عید غدیر به نجف اشرف به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفته بودند و در شهر جز عده اندکی از پیران و عجزوزان نمانده بودند. سپاه وهابیّان به هر کس که برخوردند، کشتند و آمار کشته ها به مرز سه هزار نفر رسید و اموال غارت شده از کربلا قابل وصف نبود و گفته می شد که آن روز ۲۰۰ شتر بار سنگین از کربلا به غارت بردند.»^{۱۷۶}

سید محمد حسینی قزوینی می نویسد: «حمله وهابی ها به عراق از ۱۲۱۴ هـ ق آغاز شد. چون در آن سال وهابی ها به نجف اشرف حمله نمودند، ولی عرب خزاعل جلو آنها را گرفتند و سیصد نفر از آنها را کشتند؛ در سال ۱۲۱۵ نیز گروهی برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده ای از اعراب درگیر شدند و شکست خوردند. در مدّت نزدیک به ده سال چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف انجام دادند. در سال ۱۲۱۶ وهابیّان پس از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشکر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به سبب آگاهی از ماجرای کشتار و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند؛ حتی زن ها از

^{۱۷۶} «دخل اثنا عشر ألف جندي ولم يكن في البلدة، إلا عدد قليل من الرجال المستضعفين لأن رجال كربلاء كانوا قد خرجوا يوم ذاك إلى النجف الأشرف لزيارة قبر الإمام أمير المؤمنين يوم الغدير، قتل الوهابيون كل من وجدوهم، قدر عدد الضحايا في يوم واحد بثلاثة آلاف، وأما السلب فكان فوق الوصف ويقال أن مائتي بعير حملت فوق طاقتها بالمنهوبات الثمينة» وهابيت از منظر شرع و عقل - سید محمد حسینی قزوینی - ص ۹۴ به نقل از: تاریخ العربیة السعودیه - ص ۱۲۶.

منزل‌ها بیرون آمدند و مردان خود را تشجیع و تحریک به دفاع کردند تا اسیر کشتار و چپاول وهابی‌ان نشوند، در نتیجه سپاه وهابی‌ها نتوانستند به شهر نجف وارد شوند. در سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ وهابی‌ها به سرکردگی «سعود» به نجف اشرف حمله بردند، ولی چون شهر دارای برج و بارو بود، و در بیرون نیز خندقی شهر را حفاظت می‌کرد، به علاوه جمعی از مردم و طلاب علوم دینی در حدود دویست نفر تحت رهبری شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء) از مراجع اعلم عصر که خود مردی دلیر بود، شبانه روز مشغول دفاع از شهر بودند، کاری از پیش نبردند.

خانه شیخ جعفر کاشف الغطاء انبار اسلحه بود و او بر هر دروازه نجف و در هر برجی جمعی از طلاب و مردم را به دفاع واداشته بود.

شیخ حسین نجف {اینچنین}، شیخ خضر شلال، و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه و شیخ مهدی ملاکتاب از جمله علمای مدافع شهر بودند که از مردان بلند آوازه می‌باشند.

قوای سعود در این حمله پانزده هزار وهابی جسور جنگجو بود. وهابی‌ها چندان که سعی کردند نتوانستند وارد شهر شوند، و مدافعان نجف با سرسختی دفاع می‌کردند.

در یکی از روزها برخی از وهابی‌ها از دیوار شهر بالا آمدند و نزدیک بود شهر را اشغال کنند، ولی با دفاع مردانه مدافعان مسلح مواجه شدند، و عقب نشستند. در مدت محاصره نجف چون مدافعان از درون شهر و برج و باروها وهابی‌ها را زیر آتش داشتند، توانستند هفتصد نفر از آن‌ها را به قتل رسانند. سرانجام سعود با بقیه نفراش ناامید از نجف اشرف بازگشت.

اهالی نجف قبل از رسیدن قوای سعود، خزانه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به بغداد و از آنجا به کاظمین منتقل ساختند و در مخزن آنجا به ودیعت نهادند، و بدین گونه از دستبرد آن قوم غارتگر وحشی مصون ماند.^{۱۷۷}

^{۱۷۷} وهابیت از منظر شرع و عقل - صص ۹۶ الی ۹۸.

این رویه مسلمان کشی و وحشی گری و ارهاب و ارعاب و هابیت تا کنون نیز ادامه دارد؛ گروه‌های نظیر داعش، النصرة سوریه، طالبان افغانستان، التکفیر و الهجره مصر، سپاه صحابه پاکستان، القاعده یمن و افغانستان و عراق، رژیم منحوس و ناصبی پرور آل سعود عربستان، بوکوحرام نیجریه، بعث عراق، انصار الشریعة لیبی، انصار الدین مالی، الشباب المجاهدین صومالی، جند الله بلوچستان، مجاهدی القیروان تونس و گروهک های فراوان تروریستی دیگر همگی بلااستثناء و هابی هستند و تمامی مسلمانان غیر و هابیون را کافر و مشرک و نتیجتاً واجب القتل می دانند.

حال آیا خوارج عصر علوی وحشی تر، خبیث تر، نا اهل تر هستند یا و هابیون و خوارج عصر حاضر؟

کیست که بتواند جنایات داعش را بنگرد و دلش بحال انسان و انسانیت نسوزد؟ کیست که قبول می کند فرزند شش ساله اش کمر بند انتحاری بسته و به مسجدی رفته و ده ها انسان مسلمان نماز خوان را متلاشی و شهید کند؟ کیست که قبول می کند فرزند ده ساله اش چاقویی بدست گرفته و سرشش انسان را فقط بجرم اینکه شیعه است، از تن جدا کند؟ و همه اینها در حالیهست که در طول تاریخ پیدایش و هابیت تا کنون، حتی يك گلوله از اینها بسمت کُفر شلیک نشده و هیچ يك از حکومت ها و تنظیمات و احزاب ضد اسرائیل، همانند حماس و حزب الله لبنان و حکومت بشار اسد و نظام حاکم ایران توسط اینان حمایت نشده است.

آنچه سند رسوایی و هابیت است، همکاری آنان با صهیونیست ها جهت تصرف و اشغال اراضی فلسطین است. در سوالی از محمد ناصر الدین الألبانی، مغز متفکر و بزرگ محدث و هابیت آمده است:

«آیا اهالی کرانه باختری این اجازه را دارند که از مکان خود هجرت نموده و به مکان دیگری بروند؟»

طبعاً این سوال مربوط به زمان گسترش اسرائیل و افرادی است که توسط اسرائیل تحت فشارند و صهیونیست ها می خواهند خانه و اراضی آنان را اشغال کنند و این امر با مقاومت مردم همراه شده و خروج از خانه و تسلیم آن به اسرائیل نوعی ننگ بحساب می آید.

اما جواب محمد الألبانی شنیدنیست:

«جواب: واجب است از خانه ها خارج شوند!! برادرم واجب است از سرزمینی که از طرد کافر در امان نیستند به سرزمینی بروند که در آن شاعر اسلامی خود را اقامه کنند!»^{۱۷۸}

این سخن صهیونیستی که با تلوین اسلامی بیان گردیده است، از زبان شیخ وهابیت که عمرش را در ضدیت با شیعیان آل محمد گذراند و تا بود خدمت وهابیت و استکبار نمود.

وهابیت و معتزله

وهابیت با معتزله سر جنگ دارند؛ آنان را ضالّ و مضلّ دانسته و معتزله را دلیل و باعث ظهور فرقه هایی همانند شیعه و خوارج تلقی نموده اند.^{۱۷۹} دلیل ضدیتشان با معتزله، عقل گرایی آنان است که در سایه سار آن، تجسیم و تشبیهی که وهابیت و سلفیت و اهل الحدیث بدان دچار بوده را نقض و فرقه معاویه پرست یعنی مرجئه را ابطال نمود.

اما شاید عجیب باشد که بدانیم وهابیت در يك موضوع خاص و مهم یعنی طرد و رفض شفاعت، تابع معتزله هستند!

آنچه حقیقت است اینکه معتزله بجهت افراط ناشی از عدم تبعیت از معصوم، دچار عقل گرایی کاذب شدند و اساس شفاعت را برای الله و اولیاء الله در روز قیامت منکر گردیدند^{۱۸۰} و وهابیت نیز در این زمینه عبد عبید معتزله است. دلیل اینکه وهابیت در طرد شفاعت، تابع

^{۱۷۸} «الجواب: يجب أن يخرجوا .. يا أخي يجب أن يخرجوا من الارض التي لم يتمكنوا من طرد الكافر منها الى ارض يتمكنون فيها من القيام بشعائهم الاسلاميه» سوالات و اجوبه البانی - ص ۱۸

^{۱۷۹} در این باره بخوانید: تأثیر المعتزله فی الشیعه و الخوارج؛ اسبابه و مظاهره - عبد اللطیف الحفظی.

^{۱۸۰} پیرامون انکار شفاعت نزد معتزله، آراء مختلف و ضد و نقیض است؛ عده ای آنان را به رفض کلی شفاعت متهم کرده اند. این زعم بنظر قوی غلط است؛ زیرا قاضی عبدالجبار معتزلی می نویسد: «لا خلاف بین الأمة فی أن شفاعۃ النبی صلی الله علیه وسلم ثابتة للأمة، وإنما الخلاف فی أنها تثبت لمن؟ ثم قال: فعندنا أن الشفاعۃ للتائبین من المؤمنین.» (اختلافی نیست که شفاعت رسول اکرم (ص) برای امتش ثابت است؛ اما اختلاف اینجاست که این شفاعت شامل کیست؟ پس شفاعت نزد ما برای مومنان توبه کار است.)؛ در حقیقت تلاش آنان ضدیت با تفکر رجاء و مرئجه بود که می گفتند امید است خداوند آنان را که قلباً ایمان داشته اند را ببخشد اگرچه در ظاهر مفسد فی الأرض باشند و فاسق! فلذا تشدد آنان با شفاعت، در حقیقت ضدیت با افکار ضاله مرجئه بود که به افراط گرایید و منحرف شد.

معتزله است نه عقل گرایی بلکه عناد و دشمنی ایشان با مذهب آل محمد (ص) است. یعنی آنان در حقیقت نه با توسل که با «مَنْ يَتَوَسَّلُ بِهِ» مشکل دارند.

وهابیت و اهل الحدیث

تنه نهال وهابیت ریشه در خاك اهل الحدیث و سلفیت دارد. اهل الحدیثی که عقل را تعطیل نموده اند و تجسیم و تشبیه را احیاء. عقاید اهل الحدیث در قرن هشتم توسط شیخ تقی -الدین ابن تیمیه شدت و غلظت و ضلالت بیشتری بخود گرفت و منهج سلفیت علیرغم دشمنی و جلوگیری علمای اهل تسنن پدید آمد و عقاید ابن تیمیه توسط شاگردانی چون ابن کثیر دمشقی و ابن قیم جوزی منتشر گردید و در نهایت بدست عرب بن عربی بنام محمد بن عبدالوهاب احیاء و تشدید گردید و فرقه ضاله وهابیت زاده شد.

وهابیت نیز ادعا دارد هیچ دلیلی مبنی بر جسم بودن یا نبودن خداوند وجود ندارد!!^{۱۸۱} و وی دو دست و چند انگشت دارد!!^{۱۸۲} بلکه آنان از جمله نقاط مشترك اسلام و یهودیت را

^{۱۸۱} ابن تیمیه می گوید: لم يقل أحد من سلف الأمة وأئمتها إن الله ليس بجسم، كما لم يقولوا إن الله جسم. (احدی از سلف و امامان سلف نگفته اند که خداوند جسم نیست؛ همانطور که نگفته اند جسم است.) (مجموع فتاوی - ج ۵ - ص ۱۹۲).

^{۱۸۲} علی بن عبدالعزیز الشبل می نویسد: فله سبحانه يدان كما له أصابع وسمع وبصر وحياء وعلم. (پس خداوند دو دست دارد همانطور که انگشتانی دارد و سمع و بصر و حیات و علم.) (التنبیه علی المخالفات العقدیه فی فتح الباری - ص ۶۳)

عبد المحسن البدر می نویسد: أهل السنة يشبتون الیدين لله حقيقة على الوجه اللائق بكمال الله وجلاله دون تشبيه يیدی المخلوق، بل يقولون: لله يدان حقیقتان لا تشبهان یدی المخلوق، وهذا شأنهم فی إثبات جميع الصفات. (اهل سنت (مراد وهابیت) دو دست را برای خدا اثبات می کنند بطوری که لایق خداوندگاری او باشد!! و بدون تشبیه به دستان مخلوقات! بلکه اهل سنت می گویند: «خداوند حقیقتاً دو دست دارد که شبیه دست مخلوق نیست» و این ویژگی آنان در اثبات تمامی صفات است.) (التحفة السنیة شرح منظومة ابن ابی داود المسماء بالحائیه - ص ۲۵)

توضیح اینکه لفظ «اثبات» از جمله الفاظ مستعمل در میان اهل الحدیث است و یکی از اسامی فرقه اهل الحدیث «اهل الإثبات» است که بمعنی اثبات حقیقی بودن و مجاز نبودن صفات الهیست. بعنوان مثال آنان می گویند، اگر کسی بگوید مراد از دست در آیه: «ما منعك أن تسجد لما خلقت ییدی» قدرت و لطف خداست، اشتباه کرده و گمراه و مضل است؛ اهل الحدیث آنان را «نفاء الصفات» نام می برند و ادعا دارند تنها وجه صحیح فهم صفات الهی «اثبات» آن، یعنی عینیت دادن به صفات خداوند است؛ بگونه ای که اگر روایتی گفت خداوند دست دارد، باید بپذیریم که خداوند واقعا موجودی دارای دست است؛ اگر روایتی گفت خداوند پا دارد پس باید اعتقاد داشت خداوند از جمله موجودات دارای پا

انگشتان خداوند تعبیر می کنند^{۱۸۳} که حقیقتاً جای تأسف و عبرت دارد تا بدانیم مذهبی که از آل محمد (ص) بدور افتاده به چه ورطه ضلالت و هلاکتی دچار شده است. آنان صنم خود را در آسمان و در گوشه ای از این چرخه دوّار گم کرده اند و معتقدند هر که بگوید خدا در آسمان نیست کافر و مشرک و ملحد است!^{۱۸۴} و گویند این صنم فرّخ پی، دست و پا و چشم و ساق دارد و هروله کنان پایین آمده، بالا هم می رود!^{۱۸۵} و خلاصه خدایی شوخ و شنگ^{۱۸۶} و بازی گوش است که بی خیال از خلق و خلائق خری سوار شده، دنیا را می گردد^{۱۸۷} و غیر از عورت و لحتیت، هر چه بخواهی دارد!^{۱۸۸}

است!! و برای همین ابن تیمیه به مردم می گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كَنَزُولِي هَذَا» (خداوند بسان پایین آمدن من از منبر، به آسمان دنیا نزول می کند!) ر.ك: الرحله - ابن بطوطه - ص ۱۱۳؛ به این دلیل آنان خود را «مُثَبِّتو الصفات» می دانند و بقیه را منکر و نافی صفات تلقی کرده و کافر و یا گمراه می شمارند.

^{۱۸۳} «اتفاق اليهودية والإسلام في إثبات الأصابع لله على وجه يليق بجلاله . و إثبات الإصبع لله عز وجل ، وهي إصبع حقيقة» (یهودیت و اسلام در اثبات انگشت داشتن خداوند بطوری که شایسته خداوندی اش باشد متفق القول هستند!) و انگشت های خداوند حقیقی است! شرح توحید - سلیمان بن محمد اللهمید - ص ۳۴۴

^{۱۸۴} «ولا شك أن من أنكر أن الله في السماء فهو جهمي ضال كافر» (شکی نیست که تمامی کسانی که در آسمان بودن خداوند را منکر شوند جهمی (تابع جهم بن صفوان قتیل) و گمراه و کافر است.) مجموع الفتاوی - ابن باز - ج ۹ - ص ۴۷۳.

«وهذا الذي ينفي كون الله في السماء يكذب القرآن ويكذب السنة ويكذب إجماع المسلمين فإن كان عالماً بذلك فإنه يكفر بذلك أما إذا كان جاهلاً فإنه يمين له فإن أصر بعد البيان فإنه كافر والعياذ بالله» (آنکسی که وجود خداوند در آسمان را تکذیب کند، قرآن و سنت و اجماع مسلمین را تکذیب کرده است؛ اگر عالم باشد پس کافر است اما اگر نادان است باید تبیین شود پس اگر بازهم اصرار ورزید او هم کافر است!!) منبع: سایت رسمی صالح فوزان - مقاله اثبات علو الله سبحانه و تعالی.

^{۱۸۵} ابن باز می گوید: أمّا الوجه واليدان والعينان والساق والأصابع فقد ثبتت في النصوص من الكتاب والسنة الصحيحة وقال بها أهل السنة والجماعة وأثبتوها لله سبحانه على الوجه اللائق به سبحانه وهكذا النزول والهرولة جاءت بها الأحاديث الصحيحة ونطق بها الرسول. (اما صورت و دو دست و دو چشم و ساق پا و انگشتان همگی در نصوص کتاب خدا و سنت صحیحہ آمده و اهل سنت و جماعت همگی قبول کرده و آن را برای خداوند اثبات نموده اند بطوری که لایق خداوندگاری اش باشد؛ همچنین پایین آمدن خدا و هروله کردنش هم با احادیث صحیحہ آمده و پیغمبر چنین فرموده است!) فتاوی - ج ۵ - ص ۳۷۴.

^{۱۸۶} رأيت ربي في صورة شاب أمرد له وفرّة جعد قطط في روضة خضراء» (خدایم را در چهره جوانی خوشچهره دیدم که مویی تاب داده شده داشت و در باغی سرسبز بود.) ر.ك: إبطال التأويلات لأخبار الصفات - ابویعلی - ص ۱۱۹.

^{۱۸۷} ابن عساكر دمشقي شافعي می نویسد: «اخيرا گروهی از ارادل و اوباش در بغداد ظهور کرده اند که به آنها حنبلی می گویند! آنان بدعت های زشتی اظهار نموده اند که حتی ملحد هم از گفتن آن ابا می

لکن چه فخری دارد این معبود بر پرستشگه عباد اصنام و اوئان و انصاب که یکی بُت ساخته دست خود را می پرستد و دیگری بتی ساخته خیالات گنگ؟ الله اعلم.

وهایت و شیعه

موقف وهایت نسبت به شیعه مشخص است. ابن تیمیه در رسای شیعیان می نویسد: «هرکس نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از افراد صالح آمده و از آنان حاجت بخواهد مشرک است. پس واجب است چنین شخصی را وادار به توبه کنند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.»^{۱۸۹}

پسر عبدالوهاب نیز اینچنین می گوید: «همانا هدف آنان وسیله تقرّب به خداوند و شفیع قرار دادن پیامبران و صالحان است، به همین جهت خونشان حلال و قتلشان جایز است.»^{۱۹۰}

یکی از اهدافی که وهابیون خصوصاً پس از حدوث انقلاب ملی و اسلامی مردم ایران و ایجاد حکومتی اسلام گرا بجای حکومت سلطنتی و شاه مآبان، پیگیری و محقق نمودند، حمله بی امان اعتقادی به شیعیان و بد جلوه دادن مذهب تشیع نزد مسلمین بود.

آنان مطمئن بودند شیعه مذهبیست که اگر ندای آن در گوش اهل تسنن عدل گرا و بی کینه پیچد، آنان را مجذوب خویش نموده و بصراط حق هادی می گردد و از این رو در

ورزد، چه برسد موحد خدا پرست!... از جمله شبهات و مطالب آنان این است که خداوند، موجودی جوان و بی ریش است که تاجی بر سر گذارده و سوار الاغی می شود.» تبیین کذب المفتری - ابن عساکر دمشقی - صص ۳۱۰ و ۳۱۱

^{۱۸۸} ابن العربی (این شخص با ابن عربی صوفی دو تاست) می نویسد: وأخبرنی من أثنى به من مشیختی أن القاضي أبا يعلى محمد الحسين الفراء الحنبلي رئيس الحنابلة ببغداد كان إذا ذكر الله تعالى يقول وما ورد من هذه الظواهر في صفاته تعالى: ألزمني بما شئت فإني ألتزمه إلا اللحية والعورة. (برخی از مشایخ مورد اعتماد خبر داده اند از قاضی ابو یعلی حنبلی رئیس حنابله در بغداد که وقتی سخن از خداوند به میان می آمد صفات ظاهریش!!، وی می گفت: «بغیر از ریش و عورت، مرا به هر صفتی که دلتان می خواهد ملتزم کنید که قبول خواهم کرد.») العواصم من القواصم - ص ۲۱۰.

^{۱۸۹} «من يأتي إلى قبر نبي أو صالح، ويسأله حاجته ويستنجده... فهذا شرك صريح، يجب أن يستتاب صاحبه، فإن تاب، وإلا قتل» زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور - ابن تیمیه حرانی - صص ۱۷ و ۱۸

^{۱۹۰} «وإن قصدهم الملائكة والأنبياء والأولياء، يريدون شفاعتهم والتقرب إلى الله بذلك، هو الذي أحلّ دماءهم وأموالهم» مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن الوهاب - ج ۶ - رسالة كشف الشبهات - ص ۱۱۵.

خشم توأمان با پروای حاکی از اقتدار تشیعِ بَسَر می بردند. برای تجرّیء این ادعا کافیت سخن دکتر عصام العمداد، مستبصر یمانی تائب از مسلک و هابیت را بخوانیم که در دل تحقیق علیه شیعه و تجمیع مطالبی بر ضد شیعیان، جان از بند شیطان رهانیده و خود شکارِ شکارِ خویش گردیده و به مذهب اهل بیت (ع) ملتحق شده را بخوانیم. وی در کتاب دوم خود که پیرامون نهج شناسی شیعه و وهابیت بحث نموده و مطالبی جهت راه یافتن به وجود اشتراکات بین این دو مسلک ارائه داده است، می نویسد:

«با مطالعه کتاب‌هایی که برادران وهایی ما در سال‌های اخیر نوشته‌اند، بر یقین ما افزوده می‌شود که تنها مذهب آینده، همان مذهب شیعه امامیه است؛ زیرا آنان دنبال انتشار و گسترش سریع این مذهب در جوامع وهایی و سایر مسلمانان می‌باشند.»^{۱۹۱}

و هابیون با توجه به گرایش گسترده جوانان اهل تسنن به مذهب عدل و عقل گرای شیعه و بصدا در آمدن هشدار علیه ایشان، تمامی تلاش خود را متوجه شیعه نمودند تا با سیاه نمایی‌های کاذب و تهمت‌های قبیح و زننده، شیعه را مذهبی گمراه معرفی نمایند.

عبدالرحمن الزرعی از سلفی‌های کویت در مقدمه کتاب خود، دلیل نوشتن کتابی علیه شیعه را اینچنین قلم داد می‌کند:

«خطر شیعه روز بروز بیشتر احساس می‌شود؛ آنهم در حالی که اهل حق (منظور سلفیت) در غفلت و بی‌مایگی بسر می‌برند. این جماعت در احتجاج و مناظره پیشرو و در بحث و جدل زیاده‌گو و در نوشتن کتاب و مقاله مفرط هستند. اینان نوشتار خود را در میان عموم مسلمین {بعضاً رایگان و بزبان‌های مختلف} منتشر می‌کنند و مبلغان خود را به اقصی نقاط بلاد اسلامی می‌فرستند تا اهل سنت و جماعت نادان را بمذهبتان دعوت کنند... آنچه‌ای که بیش از همه من را زجر و آزار می‌دهد، بی‌مایگی و عجز و خمود علمای اهل سنت و جماعت است که اینان را رها کرده‌اند و تنها هم و غمشان این است که امام جماعت مسجدی باشند! ... برای همین است که متأسفانه مبلغان شیعه و خطبای آنان در جنوب عراق و اواسط

^{۱۹۱} «وكلما نقرأ كتابات إخواننا الوهابيين نزداد يقيناً بأن المستقبل للمذهب الاثني عشري؛ لأنهم يتابعون حركة الانتشار السريعة لهذا المذهب في وسط الوهابيين وغيرهم من المسلمين» المنهج الجديد والصحيح في الحوار مع الوهابيين - ص ۱۷۸.

آن شروع به تبلیغ و نشر مذهب نمودند و برای همین قبیله زید از ۶۰ سال قبل تماماً شیعه شد و قبیله تمیم نیز از ۶۰ سال قبل شیعه شد و قبیله ربیع از ۷۰ سال قبل شیعه شد و کعب از ۱۰۰ سال قبل شیعه شد و قبیله خزاعل از ۱۵۰ سال قبل شیعه شد و قبائل دیگری همانند آلبومحمد و بنی عمیر و خزرج و شمر طوجا و دفافه و بنی لام و آل أقرع و البدير و عفق و الجبور و الشلیحات همه شیعه شدند... برای همین از پولداران و تاجران خوبکار تقاضا داریم برای نشر کتبی که در مورد شیعه در مصر و غیر مصر نوشته شده است، اهتمام بورزند که خداوند اجر محسنین را هرگز ضایع نمی کند.^{۱۹۲}

همچنین ناصر بن عبدالله القفاری نویسنده یکی از مهم ترین کتب در ردّ شیعه، ابتدای سخن خود را مختص همین قضیه قرار داده و می نویسد:

«اخیراً تعداد زیادی از اهل سنت به مذهب شیعه گرویده‌اند و اگر کسی کتاب «عنوان المجد فی تاریخ البصرة ونجد» را مطالعه کند به وحشت می‌افتد که چگونه برخی از قبایل عربی به صورت کامل، مذهب شیعه را پذیرفته‌اند.»^{۱۹۳}

این سخنان حکایت از آن دارد که انتشار مذهب اهل بیت (ع) و مبانی قدرتمند عقیدتی و علمی و اخلاقی آن در بین سایر مسلمین، موجب گردیده تا قلوب مُحَقِّق و مُحَقَّق و مُسْتَحَقِّ حقیقت و حقانیت، رو بسوی آن آورند و مرید مراد خویش باشند و خدای خود را نه در پسرکی الاغ سوار که در پروردگار زمین و آسمان پیدا کنند. از این رو میلیون ها نفر از اهل تسنن در طی این چند دهه به مذهب حق شیعه گرویدند و از آنرو که این گرایش، از سر علم و تحقیق بود و نه تمویل و یا ترهیب، کتب بسیار ارزشمندی توسط مستبصرین در اثبات حقانیت تشیع نوشته شد که حقیقتاً جای افتخار و بالندگی دارد.^{۱۹۴}

^{۱۹۲} رجال الشیعه فی المیزان - صص ۵ الی ۹.

^{۱۹۳} اصول مذهب الشیعه الاثنی عشریة - عرض و نقد - ص ۹.

^{۱۹۴} مرکز ابحاث عقائديه حدود صد و بیست جلد کتاب از کتب مستبصرین را در سایت خود، جمع آوری و منتشر نموده است:

<http://www.aqaed.com/book/qesm-3>

این عارضه، وهابیت را وا داشت تا دست بکار شود و علیه قدرتمند ترین مذهب مخالف مبانی خویش، مکتوباتی را منتشر کرده و اهل سنت را به جنگ شیعیان فرا خواند. کتب آنان علیه شیعه بی حد و حصر است^{۱۹۵} و هر کاری کرده و می کنند تا چرخه تطور و پیشروی مذهب آل محمد (ص) را در منطقه و دنیا گند کرده و از حرکت باز ایستانند.

شباهت وهابیت علیرغم ظاهر فریبنده اش پوچ و منحصر در چند مورد بی ارزش و بی اعتبار است؛ شباهتی همانند اینکه شیعه ساخته دست عبد الله بن سباء یهودیست^{۱۹۶} و عقائدی چونان امامت^{۱۹۷} و وصیت^{۱۹۸} و رجعت^{۱۹۹} و عصمت^{۲۰۰} و غیبت همگی ساخته دست وی است.^{۲۰۱} آنان تلاش دارند شیعه را مذهبی مخالف اهل تسنن و صحابه^{۲۰۲} و تمامی محاسن شیعه را برگرفته از عقیده تقیه^{۲۰۳} تلقی کنند. آنان می گویند شیعیان معتقد به تحریف

^{۱۹۵} اینجانب شخصاً بیش از شصت جلد کتاب از کتب نوشته شده توسط وهابیت علیه شیعه را در بر دارم.
^{۱۹۶} من عقائد الشیعه - عبد الله السلفی - ص ۸؛ عقائد الشیعه الإمامیه - أشرف الجیزاوی - ص ۲۴؛ الفاضل لمذهب الشیعه - حامد الإدیریسی - ص ۱۳؛ رساله سوال حول عبد الله بن سباء (تمام کتاب) - محمد مال الله الخالدی؛ موقف الشیعه من علی بن ابی طالب و ابنائه فی العهدین الراشدی و الأموی - حسام رشاد عطا رجب (با اشرافیت خالد یونس الخالدی) - ص ۲۴؛ اصول مذهب الشیعه الإمامیه - عرض و نقد (نسخه کامله) - ناصر الققاری - ص ۸۲؛ مجموعه مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۸ - ص ۱۷۸ باب کتاب لله ثم للتاریخ.

^{۱۹۷} عقائد الشیعه الإمامیه - أشرف الجیزاوی - ص ۲۷ و ۶۱ - من عقائد الشیعه - عبد الله السلفی (با مقدمه بن باز) - ص ۹؛ موقف الشیعه من علی بن ابی طالب و ابنائه فی العهدین الراشدی و الأموی - حسام رشاد عطا رجب (با اشرافیت خالد یونس الخالدی) - ص ۲۶.

^{۱۹۸} عقائد الشیعه الإمامیه - أشرف الجیزاوی - ص ۲۷؛ اصول مذهب الشیعه الإمامیه - عرض و نقد (نسخه کامله) - ناصر الققاری - ص ۸۹.

^{۱۹۹} مجموعه مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۸ - ص ۱۸۰.

^{۲۰۰} موقف الأزهر الشریف - عبد الله علی عبد الحمید سمک - ص ۱۳۳.

^{۲۰۱} مجموعه مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۸ - ص ۱۸۰؛ اصول مذهب الشیعه الإمامیه (نسخه کامله) - عرض و نقد - ناصر الققاری - ص ۸۹.

^{۲۰۲} اوجز خطاب فی بیان موقف الشیعه من الأصحاب - ابو محمد الحسینی (تمام کتاب)؛ اسکات الکلاب العاویہ بفضائل خال المومنین معاویہ (تمام کتاب) - ابو معاذ محمود بنی امام بن منصور؛ الوشیعه فی عقائد الشیعه - موسی جار الله - ص ۲۱ و ۲۲؛ مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۲ و ۳ (تمام کتاب) و ج ۸ - ص ۱۱۴ و ج ۹ - ص ۶۲ الی ۷۶؛ الموازنه بین الشیعه و السنه - ص ۷ الی ۹.

^{۲۰۳} الوشیعه فی عقائد الشیعه - موسی جار الله - ص ۲۷ و ۱۰۴ و ۸۰ الی ۸۶؛ مجموعه مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۸ - ص ۱۰۰؛ حتی لانخذع (حقیقه الشیعه) - عبد الله الموصلی - چاپ بیستم - ص ۱۷.

قرآنند^{۲۰۴} و در قرآنهاشان سوره ولایت دارند!^{۲۰۵} بلکه شیعیان ضد اهل بیت (ع) هستند^{۲۰۶} و امامت مد نظر شیعه، خرافه و باطل است^{۲۰۷} و شبهاتی از این دست مطالب سخیف و پوچ!^{۲۰۸}

در رد این جماعت عصبانی کتب متعددی نوشته شده و ردود شیعه کماکان آنها را با مسائلی سخت به چالش کشیده است. بدین جهت، همکنون تمامی تلاش آنان در خدمت این است که مطالب شیعه در نقد و ردشان را سفسطه و بزعم خویش ابطال نمایند.

آنچه در این قسمت از نوشتار بدان می پردازیم شبهات وهابیت نسبت به علم الرجال شیعه است. در این قسمت از کتاب ما تلاش خواهیم نمود برخی از شبهات پیرامون با علم رجال و روّات حدیث شیعه که کتب مهم وهابیت بدان اشاره ورزیدند را مورد مطالعه و بررسی و رد و نقد قرار دهیم. بدین منظور سه کتاب را مورد تفحص قرار داده و حدود هفت شبهه اساسی و محوری و راهبردی را مطرح و نقد خواهیم نمود.^{۲۰۹}

^{۲۰۴} الوشیعة فی عقائد الشیعة-ص ۲۳؛ الرد علی کتاب «بین الشیعة و السنة»- احسان الهی ظهیر- ص ۷۰ الی ۸۶؛ الموازنه بین الشیعة و السنة-ص ۵؛ مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی-ج ۶-ص ۱۰۷ و ج ۸-ص ۸۸؛ عقائد الشیعة الإمامیه- اشرف الجیزاوی-ص ۱۴۹؛ اصول مذهب الشیعة الإمامیه (نسخه کامله)- ناصر القفاری- ص ۲۰۷.

^{۲۰۵} من عقائد الشیعة- ابو عبد الله السلفی (با مقدمه بن باز)-ص ۶۷؛ مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی- ج ۹-ص ۸۷ الی ۹۰.

^{۲۰۶} حسن المقال فی مخالفه الروافض للآل (تمام کتاب)- دکتر محمد بن حسن الحسنی؛ مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی- ج ۵-ص ۸۵ الی ۹۵ و ج ۹-ص ۷۷ الی ۸۴.

^{۲۰۷} تعریف الشیعة- احمد الترمکانی-ص ۲۰؛ الرد علی کتاب «بین الشیعة و السنة»- احسان الهی ظهیر- ص ۱۹۱.

^{۲۰۸} هدف از ذکر دقیق مصادر شبهه افکنی، مصدرشناسی کتب وهابیت در رد شیعه می باشد و تماماً حاصل پژوهش های شخصی اینجانب است؛ امید که دوستان راغب و طالب، همت نموده و با رجوع به مصادر سافله سالفه، به مخازن شبهات وهابیت دست یازند و ردود متقنی علیه آنان اقامه نمایند.

^{۲۰۹} شاید عده ای خوشتر داشتند که شبهات جزئی وهابیت پیرامون برخی توثیق یا تضعیف ها (همانند توثیق فلان واقعی و یا تضعیف فلان صحابی امام) و نظائر را بررسی کنیم ولی شخصا آن را در این مجال و مقال ارجمند نمی دانم. زیرا هدف ذکر شبهاتیست که بنیان روایی و حدیثی و رجالی شیعه را مستهدف نموده و درصدد تخریب آن بر آمده است. علیهذا شبهات منقوله تماماً دارای وجه عام و اصلی می باشد و نه خاص و آلی و از اینرو ان شاء الله ردود جامعیت و مانعیت بیشتری دارد.

کتبی که مد نظر است، نزد وهابیت اعتبار خاصی دارد و هر کدام جزو کتب پرخوان نزد این جماعت عنید است. کتاب «اصول مذهب الشیعه-عرض و نقد» نوشته ناصر القفاری^{۲۱۰} کتاب «علم الحديث بين اصالة اهل السنة و انتحال الشيعة» نوشته اشرف الجيزاوی^{۲۱۱} و کتاب «مجموع مؤلفات» نوشته شیخ محمد مال الله الخالدي^{۲۱۲} است.

^{۲۱۰} این کتاب عصاره مجموعه شبهات و ردود مخالفین تشیع در طول تاریخ بوده است و ناصر بن عبد الله القفاری در این کتاب سعی کرده است مجموعه اتهامات و مدعای علمای سلف خویش را مستدل به کتب شیعه نموده و در نتیجه مذهب تشیع را مذهبی نو ساخته همانند تمامی فرق باطله رو به زوال نشان داده و بی ربطی مذهب محقق تشیع به نبی اکرم و اهل البیت را اثبات نماید؛ این کتاب مملو از اکاذیب مضحکی است که جز عذیم العقل بلید الذهن بدان فریفته نمی گردد و مطالب گزاف قفاری را تصدیق نمی نماید. دکتر سید محمد حسینی قزوینی و نیز جناب ابوالفضل اسلامی و دکتر عبدالقادر عبدالصمد و چند تن دیگر ردود محکم و مناسبی در قالب کتاب یا مقاله علیه این کتاب نوشته و چاپ نموده اند.

^{۲۱۱} اشرف الجیزاوی دو کتاب در رد شیعیان نوشته است؛ یکی را نام «عقائد الشیعه الامامیه» و دیگری کتاب سالف الذکر است. در هر دو کتاب هدف وی تخریب تشیع و ایجاد شبهه علیه معتقدات شیعه می باشد. کتاب عقائد الشیعه بیان دوره ای معتقدات شیعه به همراه جوسازی ها و دروغگویی و توهین و افتراء و مطالب کاملاً کذب و بعضاً با تدلیس و تلبیس بوده و کتاب دوم، هدفش ایجاد این شبهه است که شیعیان در علم الحديث یتیمند و تشیع اثر مؤثری بر این علم نداشته و چراغ پرفروغی ازش ندرخشیده است.

^{۲۱۲} این کتاب در نه جلد و یک تمهید در سال ۲۰۱۲ میلادی برای اولین بار منتشر گردید که عبارت است از تمامی تألیفات و تحقیقات و تعلیقات شیخ مال الله الخالدي البحرانی وهابی در رد شیعه. این کتاب مهمترین کتاب برای شبهه شناسی وهابیت است؛ زیرا مال الله الخالدي از زمان جوانی نوشتارهایش علیه شیعه را آغاز نموده و منتشر می نمود، بطوری که در ۲۱ سالگی اولین کتاب رسمی خود به نام «حکم سب الصحابه» و پس از آن کتاب «الرافضه و تفضیل زیاره الحسين» را با نام مستعار «عبدالمنعم السامرائی» منتشر نمود و تا آخر عمرش دشمنی با مذهب آل محمد (ص) در پیش گرفت. وی بطور کلی ۱۲ عنوان کتاب در ابطال شیعه نوشته و چهار کتاب نوشته شده علیه شیعه توسط ابن تیمیه را تهذیب نموده و چهار کتاب ضد شیعی دیگر را شرح و تعلیق نمود؛ یعنی جمعاً سی جلد کتاب علیه شیعه آماده انتشار کرد. در سال ۲۰۱۲ میلادی بعد از مرگ مال الله بحرانی، علی بن عبد الله العماری در ریاض عربستان، تمامی کتب و جزوات و مقالات وی را جمع آوری و تنقیح و تهذیب نموده و در ۹ جلد منتشر نمود.

شبهات وهابیت پیرامون علم رجال تشیع

شبهه اول: معنی سنت نزد شیعه غلط است

ناصر بن عبدالله القفاری می نویسد:

«محقق در متون و روایات شیعی به این نتیجه می‌رسد که شیعه به ظاهر سنت را قبول داشته اما در حقیقت و باطن، آن را انکار می‌کند؛ زیرا بیشتر روایات و اقوال آنها در فهم و تطبیق، سند و متن، مخالف با سنتی است که همه مسلمانان آن را شناخته و قبول دارند؛ و این مطلب در آینده آشکار می‌شود: «سخن امام همان سخن خدا و رسول اوست»

سنت نزد شیعه به گفتار، رفتار و یا سکوتی گفته می‌شود که از معصوم صادر می‌گردد. کسی که از طبیعت مذهب شیعه آگاهی نداشته باشد به عمق دوری و اجتناب از سنت نبوی که در این سخن نهفته پی نمی‌برد؛ زیرا تنها معصوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اما شیعه این صفت را به اشخاصی دیگر غیر از آن حضرت که امامان دوازده گانه شیعه است نیز نسبت داده و سخنان آنها را همچون سخن خدا و رسول او دانسته و هیچ تفاوتی بین سخنان آنان و کسی که قرآن درباره او می‌فرماید: «لا ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی»، قائل نیست. شیعه سخن امامان خود را از باب این که آنها راوی و ناقل موثق احادیث نبوی هستند حجت نمی‌داند؛ بلکه از این جهت که آنها از سوی خداوند برای تبلیغ احکام واقعی شریعت به همان شکل که نزد خداوند بوده منصوب گردیده و نصبشان با تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفته است.»^{۲۱۳}

^{۲۱۳} «غیر أن الدارس لنصوص الشيعة ورواياتها قد ينتهي إلى الحكم بأن الشيعة تقول بالسنة ظاهراً وتنكرها باطناً؛ إذ أن معظم رواياتهم وأقوالهم تتجه اتجاهها مجانفاً للسنة التي يعرفها المسلمون، في الفهم والتطبيق، وفي الأسانيد، والمتون، ويتبين ذلك فيما يلي: «قول الإمام كقول الله ورسوله» فالسنة عندهم هي: كل ما يصدر عن المعصوم من قول أو فعل أو تقرير، ومن لا يعرف طبيعة مذهبهم لا يلمح مدى مجانبتهم للسنة في هذا القول؛ إذ إن المعصوم هو رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ ولكن الشيعة تعطي صفة العصمة لآخرين غير رسول الله صلى الله عليه وسلم، وتجعل كلامهم مثل كلام الله وكلام رسوله، وهم الأئمة الاثنا عشر، لا فرق عندهم في هذا بين هؤلاء الاثني عشر وبين من لا ینطق عن الهوی، إن هو إلا وحی یوحی، فهم ليسوا من قبيل الرواة عن النبي والمحدثين عنه، ليكون قولهم حجة من جهة أنهم ثقاة في الرواية؛ بل

جواب

این شبهه قفاری از دو جهت کلامی و حدیثی دچار بحث و پژوهش خواهد بود. وی مدعیست شیعیان عصمت را منحصر در رسول الله (ص) نکرده و بلکه از سر بدعت و مخالفت با سنت، سایر اهل البیت (ع) را نیز معصوم دانسته اند. از طرف دیگر مدعیست روایات نزد اهل سنت از آنجهت مورد اعتماد و وثوق هستند که ناقلان، آن روایات را از نبی اکرم (ص) نقل نموده و از این جهت اقوال و مرویاتشان حجت است؛ اما نزد تشیع، مرویات جعفر صادق (ع) از آنجهت که ثقه بوده و کلامش از نبی اکرم است، حجیت ندارد؛ بلکه کلام وی از آن باب محترم و لاریب فیه است که خود فی ذاته معصوم است؛ در نتیجه اهل تسنن، سنت را از نبی اکرم (ص) گرفته و آن را حجت می دانند؛ اما شیعه به اقوال مرسل یا موقوف جعفر صادق (ع) احتجاج نموده و آن را واجب الإلتباع می دانند! فلذا موجودیت «سنت» نزد شیعیان باطل و غلط است.

نسبت به این شبهه پوشالی چندین مسئله مطرح است که بیان می داریم.

سخن اول

مسلم و متواتر است که نبی اکرم (ص) بارها و بارها و خصوصاً در اوان منتهای عمر خویشتن، مسلمین را ملتزم به تمسک به دو ثقل گرانبها نمود و فرمود: «من در میان شما دو امر وزین بجای می گذارم که اگر بدانها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و آندو تا روز قیامت از همدیگر کسستنی نیستند؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت»^{۲۱۴}

لأنهم هم المنصوبون من الله تعالى على لسان النبي لتبليغ الأحكام الواقعية، فلا يحكمون إلا عن الأحكام الواقعية عند الله تعالى كما هي». أصول مذهب الشيعة - صص ۳۰۷ و ۳۰۸.

^{۲۱۴} «إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى: كتاب الله عز وجل وعترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض». این روایت بسند متواتر در کتب شیعه و سنی یافت می گردد. بعنوان مثال رك: الخصال - الشيخ الصدوق - ص ۶۶ سند صحیح؛ همو: عیون اخبار الرضاء - ج ۲ - ص ۶۰ سند صحیح؛ اصول کافی - ج ۳ - ص ۴۲۳ سند صحیح اعلائی؛ صحیح وضعیف الجامع الصغیر و زیاداته - محمد البانی - ج ۱ - ص ۴۸۲ سند صحیح؛ مسند أحمد - ج ۳ ص ۱۴ و ص ۱۷ و ص ۲۶ و ص ۵۹، ج ۵ ص ۱۸۲ برخی از اسناد، موثق و معتبر.

ابو منذر سامی شافعی در رسای حدیث عترت (ثقلین) اینچنین می نویسد: «حدیث عترت بعد از ثبوت آنکه بیش از سی طریق آن را روایت نموده‌اند که هفت تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در طریق آن قرار دارند و اینکه صحت اسناد مذکور هیچ جای شک ندارد، می‌توان گفت این حدیث به تواتر رسیده است.»^{۲۱۵}

نیز نقل است که آنحضرت (ص) در حقشان (ع) فرمود: «آنان همانند کشتی نوحند؛ هر آنکو خود را بدان کشتی رساند، رستگار شد و هر که تخلف ورزید، هلاک شد نیست»^{۲۱۶}

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می نویسد:

«این حدیث از جهت سندی، درجه صحت احادیث صحیح مسلم را دارد.»^{۲۱۷}

حافظ شمس الدین سخاوی در اینباره گوید:

«این حدیث، اسانیدی دارد که همدیگر را تقویت می کند.»^{۲۱۸}

نیز در رسای آل محمد (ص) فرمود: «ستارگان مایه امنیت و آسایش آسمانیانند؛ اگر ستارگان از آسمان رخت بپوشند، اهل آسمان به نیستی گرایند؛ اهل بیت (ع) من نیز مایه امنیت و نجات اهل زمینند که چون اهل بیت من نباشند، اهل زمین نیست گردند.»^{۲۱۹}

این روایت را احمد بن حنبل^{۲۲۰} و ابوالقاسم طبرانی^{۲۲۱} و حاکم نیشابوری^{۲۲۲} و محمد راویانی^{۲۲۳} و سخاوی^{۲۲۴} و چندین محدث دیگر نقل نموده اند و برخی از بزرگان اهل تسنن

^{۲۱۵} «فحدیث العتره بعد ثبوته من أكثر من ثلاثین طریقاً وعن سبعة من صحابة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضى عنهم، وصحته التي لا مجال للشك فيها، يمكننا أن نقول إنه بلغ حد التواتر» الزهرة العطرة في حدیث العتره - ص ۶۹ - ۷۰.

^{۲۱۶} فضائل الصحابة - احمد بن حنبل - ج ۲ ص ۷۸۵.

^{۲۱۷} المستدرک علی الصحیحین - ج ۲ ص ۳۴۳.

^{۲۱۸} «وبعض هذه الطرق يقوى بعضاً» استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول وذوی الشرف - ج ۲ - ص ۴۸۴.

^{۲۱۹} «النجوم أمان لأهل السماء إذا ذهبت النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض».

^{۲۲۰} فضائل الصحابة - ج ۲ - ص ۶۷۱.

^{۲۲۱} المعجم الكبير - ج ۷ - ص ۲۲.

همانند حاکم نیشابوری^{۲۲۵} و ابن حجر هیتمی^{۲۲۶} و مَنّاوی^{۲۲۷} و دیگران سند این روایت را اعتبار بخشیده و خوب دانسته اند.

زین الدین مَنّاوی در شرح این حدیث گوید:

«نبی اکرم(ص)، اهل بیت(ع) را به ستارگان آسمان تشبیه نموده است که هدایت با آنها امکان پذیر است؛ چرا که ستارگان در طلوع، غروب، سکون و حرکت انواع مختلفی دارند؛ از این جهت باید به آنها اقتداء نمود تا مایه امنیت از هلاکت و نابودی گردند.»^{۲۲۸}

با ذکر این مطالب دیده می شود که اساس و اصالت اقتداء به اهل بیت(علیهم السلام) و اخذ احادیث و روایات آنان(علیهم السلام) جزئی از سنت نبوی و عمل به سنت است؛ حال آنکه شبهه قفاری نقطه مقابل آن است.

سخن دوم

آنچه جای افتخار و اطمینان به مذهب محقق تشیع دارد، اینکه امام صادق(ع) این شبهه و اینچنین شبهاتی را سیزده قرن پیش جواب داده و با سخنان خود ردیه قاطعی بر پیکره شبهات دشمنان خویش زده است. یعنی شبهه ناصر القفاری و امثال او که برگرفته از سخن اسلاف پیرامون: «تفاوت مصدر و منبع سنت نزد شیعه و اهل تسنن» است را به زیبایی جواب داده است.

امام صادق(ع) فرمودند: «هر آنچه در پاسخ شما بیان می داریم از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما سخنی از جانب خود بیان نمی کنیم.»^{۲۲۹}

^{۲۲۲} المستدرک وبذيله التلخیص للذهبی - ج ۲ ص ۴۴۸ و ج ۳ ص ۱۴۹.

^{۲۲۳} مسند الرویانی - ج ۲ ص ۲۵۳.

^{۲۲۴} استجلاب ارتقاء الغرف - ج ۲ ص ۴۷۷.

^{۲۲۵} همان.

^{۲۲۶} الصواعق المحرقة - ج ۲ ص ۶۷۵.

^{۲۲۷} فیض القدر - ج ۶ ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

^{۲۲۸} همان.

روایت کرده اند که روزی شخصی از امام صادق (ع) درباره مسأله‌ای سؤال کرد و آن حضرت پاسخ او را بیان فرمود. شخص سؤال کننده عرض کرد: آیا این نظر شخصی شما است که مسأله چنین و چنان باشد؟ حضرت فرمود: «ساکت! در پاسخ تو چیزی جز از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نداشتم. ما از کسانی نیستیم که از رأی و نظر خودمان مورد سؤال قرار گیریم؛ ما جز از سنت نبوی و قرآن کریم سخنی برای گفتن نداریم.»^{۲۳۰}

راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر بنا باشد ما با نظر و هوی و هوس و رأی خویش فتوا صادر کنیم هرآینه هلاک خواهیم شد؛ بلکه روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله اساس علوم ماست که یکی پس از دیگری به ما ارث رسیده و هم‌چنان که مردم طلا و نقره خویش را اندوخته می‌سازند، ما این علوم را می‌اندوزیم.»^{۲۳۱}

امام باقر (ع) نیز می‌فرمود: «اگر ما از روی نظر خود سخن کنیم گمراه شده‌ایم؛ چنان‌که کسانی قبل از ما چنین کردند و گمراه شدند؛ ولی ما با پینه‌ای از سوی پروردگارمان که به پیامبرش عنایت فرموده و او نیز به ما عطا فرموده احادیث را نقل می‌کنیم.»^{۲۳۲}

فلذا دیده می‌شود که اهل البیت (ع) صرفاً آراء و نظریات خود را بما منتقل نکرده اند که مبنی بر آن لفظ «سنت» بین شیعه و اهل تسنن متفاوت باشد؛ بلکه تمام همّ و غم آنان رساندن سنت صحیح به مسلمین بوده است و این يك امتیاز بی نهایت ارزشمند است که شیعه سنت نبویه را از مصدری اخذ می‌کند که خود آنحضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) تعیین نموده است و خود این مصادر شخصاً تأکید بر نقل سنت نبویه دارند.

^{۲۲۹} «قال الصادق (ع): مهما أجبته في شيء، فهو عن رسول الله لنا نقول برأينا من شيء» بصائر الدرجات - صفار - ص ۳۵۵.

^{۲۳۰} «سأل رجل أبا عبد الله (عليه السلام) عن مسألة فأجابها فيها؟ فقال الرجل: رأيت إن كان كذا وكذا، ما يكون القول فيها؟ فقال له: مه! ما أجبته في شيء، فهو عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لنا من (أرأيت) في شيء» الكافي - ج ۱ - ص ۵۸.

^{۲۳۱} سمعته يقول: «إننا لو كنّا نفتي الناس برأينا وهوانا لکنّا من الهالكين، ولكنّها آثار من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أصل علم تتوارثها كابر عن كابر، نكنزها كما يكنز الناس ذهبهم وفضّتهم» بصائر الدرجات - صفار - ص ۳۱۹.

^{۲۳۲} قال الباقر: «لو أنّا حدّثنا برأينا ضلّ كما ضلّ من كان قبلنا، ولكنّا حدّثنا ببينّة من ربنا بينّها لنبيّه، فبينّها لنا» همان.

از طرفی امکان داشت شبهه کنند: «روایات شیعه همگی مرسلات از جعفر صادق تا رسول اکرم است؛ و بین ایندو شخص، صد و چهل سال فاصله است؛ فلذا احادیث شیعه از اعتبار ساقط است»؛ حال آنکه با توجه به روایات فوق، مشهود است که ائمه (علیهم السلام) از خود سخنی نمی گفتند، بلکه در بسیاری موارد (جز برخی پیش بینی ها و یا موارد جدید الوقوع) ناقل و حافظ و شارح و مفسر سنت نبویه بودند و احادیث رسول اکرم را مستنداً از پدرانشان تا آنحضرت نقل می نمودند. بدین جهت است که امام صادق فرمود: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدم...»^{۲۳۳} و نیز نقل است که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «به امام علیه السلام عرض کردم: آیا می توانم حدیث شما را به پدر بزرگوارتان نسبت داده و از قول وی روایت کنم و یا روایتی را که از پدرتان شنیده ام را از زبان شما نقل کنم؟ حضرت فرمود: تفاوتی نمی کند؛ البته اگر از پدرم روایت کنی بیشتر دوست دارم. و امام صادق علیه السلام به جمیل فرمود: آنچه را از من می شنوی را از پدرم روایت کن.»^{۲۳۴} اینها همگی حکایت از آن دارد که مرویات ائمه (ع) مستند به روات قبل تر یعنی آباء مطهرشان بوده و در این امر شکمی نیست.

سخن سوم

از جمله مطالبی که در امام شناسی شیعه مطرح است، علم الإمام و مسائل پیرامون آن است. در حالت کلی می توان علم ائمه را در سه جنبه مطرح نمود؛ علم مستودع؛ علم غابر و علم حادث.

علم مستودع یعنی تمامی علومى که از جانب پیغمبر در وجود ائمه به ودیعه گذارده شده و بدین جهت اهل بیت، مخزن سنت و علوم مستودعه نبی اکرم هستند.

علم غابر یعنی علوم آتیه؛ علومى که وابسته به آینده است؛ همانند برخی پیش بینی ها و مطالب مربوط به آخر الزمان و غیره.

^{۲۳۳} «حدیثی حدیث أبی، و حدیث أبی حدیث جدی...» الکافی - ج ۱ - ص ۵۳.

^{۲۳۴} «عن أبی بصیر، قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام الحديث اسمعه منك أرويه عن أبيك أو أسمع من أبيك أرويه عنك؟ قال: سواء، إلا أنك ترويه عن أبى أحب إلي، وقال أبو عبد الله عليه السلام لجمیل: ما سمعت منى فاروه عن أبى» همان - ص ۵۲.

علم حادث نیز مربوط به حوادث و اتفاقات و مسائل روز است؛ بطوری که اگر از امام سوالی می شد که در زمان نبوت نبی اکرم (ص) اینچنین مسئله ای مطرح نبود، ائمه بر حسب علم حادث که عبارت بود از الهام و تلقین خداوند، جواب مسائل را می دادند.

قرینه این ادعا روایاتیست که از اهل بیت (ع) بما رسیده است و بگوشه ای از آن اشاره می کنیم.

امام زمان فرمودند: «علم ما اهل بیت (علیهم السلام) بر سه نوع است: علم به گذشته و آینده و حادث. علم گذشته، تفسیر است؛ علم آینده، موقوف است و علم حادث، القاء در قلوب، و زمزمه در گوش هاست. این بخش، بهترین علم ماست و بعد از پیامبر ما، رسول دیگری نخواهد بود.»^{۲۳۵}

ابی الحسن اول موسی کاظم فرمود: «سرحلقه علم ما بر سه قسم است؛ ماضی و غابر و حادث؛ ماضی همان علم مفسر است و غابر مزبور است و حادث، قذف در قلب یا ندای در گوش که این برترین علم ماست؛ و {بدانید که} پس از پیغمبر ما، پیغمبری نیست.»^{۲۳۶}

حارث بن مغیره گوید: «از امام صادق خواستم که علم علمای اهل بیت (ائمه ع) را خبرم دهد؟ پس فرمود: «علمیست به میراث گذاشته شده از رسول الله و علی مرتضی (علیهما و آلهما السلام)؛ پس گفتم: ما {شیعیان} می گوئیم برخی علوم بقلبتان الهام می گردد و یا نجوایی در گوشتان، خبردارتان می کند؛ پس امام فرمود: «اینهم هست»^{۲۳۷}

^{۲۳۵} «قال الحجة (صلوات الله عليه): عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: ماضٍ وَغَابِرٌ وَحَادِثٌ، أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرٌ، وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَوْقُوفٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ، وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَهُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا، وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا» دلائل الإمامه - ابن جریر طبری شیعی - ص ۵۲۴.

^{۲۳۶} «عن أبي الحسن الأول موسى بن جعفر عليهما السلام «قال: مبلغ علمنا على ثلاثة وجوه: ماضٍ وغابر وحادث، فأما الماضى فمفسر، وأما الغابر فمزبور، وأما الحادث فقذف في القلوب ونقر في الأسماع وهو أفضل علمنا، ولا نبي بعد نبينا» أصول الكافي: ج ۱ ص ۲۶۴.

^{۲۳۷} «عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت: أخبرني عن علم عالمكم؟ قال: ورائه من رسول الله ومن علي، قال: قلت: إنا نتحدث أنه يقذف في قلوبكم وينكت في آذانكم؟ قال: أو ذاك؟ همان.

با این احادیث مرویه دیده می شود که اساساً علومی که ائمه (ع) در زمان خود بسط داده اند و در میان مسلمین رواج داده اند، عمدتاً علوم مستودعه و موروثی نبوی بوده و همگی بر آمده از لسان مبارک نبی اکرم (ص) بوده است. فلذا سنت نبوی نزد شیعه معنی بسیار بهتر و متعالی تر داشته است که امامان شیعه بجای آنکه همانند برخی افراد مدعی علمیت، از خود رأیی صادر کنند و مقامشان بجایی رسد که احمد بن حنبل گوید: «سخن ابو حنیفه و پشگل شتر نزد من یکسان است!»^{۲۳۸}، دست به دامان سنت نبویه شدند. بلکه آنان آئینه تمام نمای محمد مصطفی (ص) بودند که جان و مال و وقت خود را در راه اثبات و تثبیت و انتشار صحیح نبوت وی صرف کردند و احادیثش را بما رساندند؛ لکن این جماعت سلف گو، سخن جعفر صادق (ع) را که امت محمد بر عظمت و وثاقت و علمیتش مجتمع است، مخالف و بی ربط از سنت دانسته و افرادی چون ابو حنیفه که اوزاعی در حقش گفت: «هیچ انسانی تولدش به اندازه تولد ابو حنیفه برای اسلام زشت و پلید نبود»^{۲۳۹} را ناقل و قائل سنت می دانند!

مذعناً بالأحادیث است که صاحب معالم درباره اهل بیت (ع) فرمود:

«آنچه از احوال ائمه علیهم السّلام شناخته شده و نسبت به آن یقین وجود دارد این است که آنان خزانه علم الهی و حافظان شریعت هستند که بر اساس علمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها به ودیعت گذارده و آنان را بدان مطلع ساخته حکم می کنند و بعد از انقطاع وحی هیچ چیز را تغییر نداده اند.»^{۲۴۰}

و شیخ التراث شیخ آغا بزرگ طهرانی گوید:

«مذاهب چهارگانه اهل سنت هیچ ترجیحی بر مذهب شیعه ندارند؛ بلکه ترجیح با مذهب امامیه است؛ چرا که این مذهب با سندهای صحیح و مورد اعتماد و طرق معتبر برگرفته از روایات ائمه معصومین علیهم السّلام می باشد و آنان علمای ربّانی بوده که علم خود را از جدّ

^{۲۳۸} تاریخ بغداد - خطیب بغدادی - ج ۱۳ - ص ۴۳۹.

^{۲۳۹} همان - ج ۱۵ - ص ۵۴۹.

^{۲۴۰} «إن المعهود والمعروف من أحوال الأئمة أنهم خزنة العلم وحفظه الشرع يحكمون فيه بما استودعهم الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وأطلعهم عليه وأنهم لا يغيرون الأحكام بعد انقطاع الوحى» بحوث قهیه هامه - شیخ ناصر مکارم شیرازی - ص ۵۴۱.

بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده و خداوند آنها را بر تمام علومی که نزد پیامبرش به ودیعت گذارده آگاه ساخته و هیچ سخنی به جز آنچه از جدشان گرفته اند نقل نکرده و هرگز از روی هوی و هوس سخن نگفته اند.^{۲۴۱}

این سنت و عظمتش نزد ماست که ناقلین و روّات سنت نزد شیعه، از دل بیت نبوت برخاسته اند و امامانی پاک و مطهرند که خداوند آنان را از هرگونه رجس و ناپاکی بدور داشته است.

سخن چهارم

عجیب است که آنانی دم از سُنّت و تبعیت از آن می زنند که الفبای تسنن نبوی در میان آنان از بین رفته است.

الف. علمای اهل تسنن گویند: «روزی ابن عباس در عرفات بود و دید که مردم لبیک نمی گویند؛ پس جویای دلیل شد؛ گفتند: «از معاویه می ترسند»؛ پس ابن عباس در حالی که از خیمه اش خارج می شد فریاد می زد: «لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ؛ همانا اینها {اتباع معاویه} فقط بخاطر دشمنی با علی (ع) سُنّت را رها کردند»^{۲۴۲}

ب. علمای اهل تسنن روایت کرده اند: «سعید بن جبیر گوید: روزی بین ابن عباس و عروه بن زبیر پیرامون حج تمتع مباحثه ای در گرفت که ابن عباس گفت: «پیغمبر به تمتع اعتقاد داشت»؛ پس عروه گفت: «ابوبکر و عمر نهی کرده اند»؛ ابن عباس گفت: «این بچه چه می گوید؟» گفتند: «می گوید عمر و ابوبکر نهی کرده اند از متعه حج»؛ پس ابن عباس

^{۲۴۱} « لا مرجح للمذاهب الاربعة على مذهب الامامية، بل الترجيح لمذهب الامامية لكونه المأخوذ بالاسانيد الصحيحة المعتمدة والطرق المعتبرة من الائمة المعصومين الذين كانوا علماء ربانيين، والذين ورثوا العلم عن جدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وأوقفهم الله تعالى على جميع ما أودعه عند نبيه صلى الله عليه وآله من أنواع العلوم الالهية، فلا يقولون الا ما أوحى إلي جدهم الذي لا ينطق عن الهوى، وقد ذكرنا أولا اتصال سندهم إلى باب علم النبي صلى الله عليه وآله « حصر الاجتهاد - ص ۱۲۲.

^{۲۴۲} «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ بِعَرَفَةَ، فَقَالَ لِي: يَا سَعِيدُ، مَا لِي لَا أَسْمَعُ النَّاسَ يَلْبُونُ؟ قُلْتُ: يَخَافُونَ مِنْ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ فُسْطَاطِهِ، فَقَالَ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ تَرَكُوا السُّنَّةَ مِنْ بَغْضِ عَلِيٍّ» صحيح ابن خزيمة - شماره ۲۶۵۱.

گفت: «می بینم که این قوم به زودی هلاک شوند {در آخرت رستگار نشوند}، من می گویم رسول خدا امر کرده؛ اینها می گویند ابوبکر و عمر نهی کرده است!»^{۲۴۳}

پی. علمای اهل تسنن و شیعه در کتبشان متفق علیه آورده اند که نبی اکرم مقابر را مسطح می نمود و قبوری که در زمان آنحضرت (ص) گنده و پُر می شد، نه کوژپشت و مُسَمّ که همگی تخت و مسطح بودند.

ابو حامد الغزالی در کتاب الوجیز می نویسد: «همانا پیغمبر (ص) قبر فرزندش ابراهیم را مسطح قرار داد و از قاسم بن محمد نقل است که گفت: قبر نبی اکرم و ابوبکر و عمر را دیدم در حالی که همگی مسطح بودند.»^{۲۴۴}

این در حالیست که آنان، سنت تسطیح قبر که از طرف محمد رسول الله (ص) تعیین شده بود را زیر پا گذاشته و قبور خود را کوژپشت ساخته و می سازند! و دلیل این امر فقط يك چیز است: مخالفت با شیعه!!

ابو حامد غزالی می گوید: «ابن ابو هریره می گوید: در حال حاضر بهتر آن است که قبر مسطح را رها کرده و {برسم جاهلیت} قبور را کوژپشت نماییم؛ آنهم بدلیل ضدیت با شیعه های رافضی!! چرا که شیعیان {مطابق سنت پیغمبر} قبرها را مسطح نموده اند و این امر نماد شیعه گری شده؛ فلذا مجبوریم برای اینکه نگویند مردگانمان و خاندانشان اهل بدعتند، از سنت بگذریم.»^{۲۴۵}

^{۲۴۳} «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ تَمَتَّعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عُرُوَّةُ بْنُ الزُّبَيْرِ نَهَى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَنْ الْمُتَعَةِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا يَقُولُ عُرَيْبٌ قَالَ يَقُولُ نَهَى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَنْ الْمُتَعَةِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَرَاهُمْ سَيَهْلِكُونَ أَقُولُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ نَهَى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». مسند احمد - شماره ۲۹۹۷.

^{۲۴۴} «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَطَّحَ قَبْرَ ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ. وَعَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ مُسَطَّحَةً.» فتح العزيز في شرح الوجيز - ج ۵ - ص ۲۲۹

^{۲۴۵} «قال ابن أبي هريرة: إن الأفضل الآن العدول من التسطیح إلى التسنیم؛ لأن التسطیح صار شعاراً للروافض، فالأولى مخالفتهم وصيانة الميت وأهله عن الاتهام بالبدعة.» همان.

عجیب تر آنکه این حمقاء بهمین ضدیت با سنت بسنده نکرده و برای اینکه همانند همیشه تاریخ را تحریف کنند، دست بکار شده و حتی قبر پیغمبر را در سالهای بعد مسنم و کوژپشت کردند!

نووی از علمای بزرگ اهل تسنن گوید:

«روایت قاسم بن محمد {مبنی بر تسطیح قبر نبوی}، صحیح است همانطور که روایت صحیح بخاری که می گوید: «قبر پیغمبر کوژپشت است» نیز صحیح است؛ چرا که قبر را بعدها عوض کردند! قبر ابتدا همانطور که قاسم گفته بود، مسطح بود اما پس از ریزش یکی از دیوارهای کناره قبر در زمان ولید بن عبدالملك اموی و بعضاً گفته اند عمر بن عبدالعزیز، قبر پیغمبر را کوژپشت کردند!»^{۲۴۶}

ت. زمخشری صاحب کشاف ادعا دارد: «طبق آیات قرآن میتوان بر هر مومنی از خداوند طلب صلاه و صلوات نمود و نامش را نیز ذکر نمود؛ فلذا اگر کسی بگوید خدایا بر محمد و آلش صلوات بفرست اشکالی ندارد؛ ولی اگر کسی بخواهد بطور انفرادی بر آنان طلب صلاه و صلوات کند {مثلاً بگوید: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه}، پس این مکروه است؛ چون اولاً این ذکر مشهور رسول خدا است و ثانیاً گوینده آن متهم به رافضی گری می شود.»^{۲۴۷}

دیده می شود که آنان سنت صحیح نبویه که خود اقرار به تسنن و تصحیحش می کنند را فقط بخاطر آنکه شیعه مرتکب شده و خود را بسنت نبی اکرم(ص) آغشته نموده، ترك میکنند!^{۲۴۸} آیا تعصب و عناد و جهل و جهالتی بیش از این می توان یافت؟

^{۲۴۶} «صَحَّتْ رِوَايَةُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّابِقَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْكِتَابِ، وَصَحَّتْ هَذِهِ الرِّوَايَةُ، فَنَقُولُ: الْقَبْرُ غَيْرُ عَمَّا كَانَ، فَكَانَ أَوَّلُ الْأَمْرِ مَسْطَحًا كَمَا قَالَ الْقَاسِمُ، ثُمَّ لَمَّا سَقَطَ الْجِدَارُ فِي زَمَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَقِيلَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، أُصْلِحَ فَجَعَلَ مَسْنَمًا» المجموع في شرح المذهب - ج ۵ - ص ۲۹۷

^{۲۴۷} ترجمه تلخیص شده: «القياس جواز الصلاة على كل مؤمن لقوله تعالى هو الذي يصلي عليكم وقوله تعالى وصل عليهم إن صلاتك سكن لهم وقوله صلى الله عليه وسلم: اللهم صل على آل أبي أوفى. ولكن للعلماء تفصيلاً في ذلك، وهو أنها إن كانت على سبيل التبع كقولك: صلى الله على النبي وآله فلا كلام فيها وأما إذا أفرد غيره من أهل البيت بالصلاة كما يفرد هو فمكروه، لأن ذلك صار شعاراً لذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولأنه يؤدي إلى الاتهام بالرفض». تفسير كشاف - تفسير سورة الأحزاب - آية ۵۶.

^{۲۴۸} جهت مطالعه بیشتر: رك مسائل حار فيها اهل السنة - شيخ على آل محسن - ص ۱۹۳.

با این مطالب دیده می شود که سنت نزد شیعیان در اعلی درجه ممکن قرار دارد و تشیع سعی نموده سنت را از مصدری قابل اعتماد که نبی اکرم (ص) خود سفارش بر آنان نموده است، اخذش کند و این از مهم ترین وجوه تمایز و تفوق تشیع بر سایر فرق است.

شبهه دوم: روات شیعه غالباً کافرند

ناصر القفاری می نویسد:

دراویان کتابهای شیعه غالباً یا کافر بوده و به الله و پیغمبران و بعثت و معاد بی ایمان بودند و یا اینکه نصرانی بوده و علناً لعن می شدند! بلکه کسانی بودند که جعفر صادق کذب آنان را علنی می کرد.^{۲۴۹}

جواب

سخن اول

ناصر القفاری مدعیست که روات شیعه، عمدتاً بی دین و کافر بالله و بالنبی بوده اند و بالطبع در نقل روایات نبویه و اهل بیت (س) خیانت ورزیده اند و بدین جهت، روایات مرویه آنان ارزشی و اهمیتی ندارد. همه این سخنان در حالیست که علما و اجلای اهل تسنن بارها و بارها اعتراف کرده اند که در نقل روایت و انتقال آن از آنسال ماضیه به نسل جدید، محتاج شیعیان بوده اند و این اصل تاریخی، غیر قابل انکار است!

الف. شمس الدین ذهبی، بزرگترین عالم رجالی اهل تسنن می گوید: «اگر قرار باشد احادیث روات شیعه مردود اعلام شود، پاره ای از آثار نبوت از بین می رود و این مفسده - ای واضح است!»^{۲۵۰}

ب. ابن المدینی از کبار اهل تسنن می گوید: «اگر احادیث روایت شده اهل کوفه، بخاطر شیعه بودنشان ترك شود، کتابها ویران می شود.»^{۲۵۱}

^{۲۴۹} اصول مذهب الشیعه (نسخه کامله) - ص ۳۷۲.

^{۲۵۰} «فلو رد حدیث هؤلاء لذهب جملة الآثار النبویة وهذه مفسدة بینة.» میزان الاعتدال - ج ۱ - ص ۵.

خطیب بغدادی گوید: «سخن ابن مدینی که می گوید: «کتابها ویران می شود» یعنی احادیث از بین می رود.»^{۲۵۲}

پی. ابو عبد الله محمد بن یعقوب گوید: «در مورد فضل بن محمد شعرانی سوال شد؛ پس گفت: در روایت راستگوست، اگرچه در شیعه گری زیاده روی می کند؛ به او گفتند: از او در صحیح روایت کرده اید! گفت: کتاب استادم یعنی صحیح مسلم، پر از روایات شیعه است.»^{۲۵۳}

حال بهتر است بار دیگر سخن قفاری را باهمدیگر بخوانیم و از بابت حماقت دشمنان اهل بیت، خدا را شاکر باشیم:

«راویان کتابهای شیعه غالباً یا کافر بوده و به الله و پیغمبران و بعثت و معاد بی ایمان بودند و یا اینکه نصرانی بوده و علناً لعن می شدند! بلکه کسانی بودند که جعفر صادق کذب آنان را علنی می کرد.»^{۲۵۴}

لازم بذکر است که برخی از علمای محقق شیعه همانند شیخ جعفر طوسی^{۲۵۵} و ابوالفضل اسلامی^{۲۵۶} و شرف دین و مذهب، سید شرف الدین عاملی^{۲۵۷} مجموعه ای از رجال شیعه در سندهای روایی اهل تسنن جمع نموده اند که شخص محقق با دیدن این حجم عظیم روات که قریب به ۱۵۰ نفر است، در حیرت فرو می رود و حق را در کلام ابن المدینی می بیند که

^{۲۵۱} «ولو ترکت أهل الکوفة لذلك الرأي - یعنی التشیع - خربت الکتاب». الکفایه فی علم الدرایه - خطیب بغدادی - ص ۱۵۷.

^{۲۵۲} همان.

^{۲۵۳} «مُحَمَّدُ بْنُ نَعِيمٍ الضَّبِّيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ: وَسُئِلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّعْرَانِيِّ، فَقَالَ: صَدُوقٌ فِي الرِّوَايَةِ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْغَالِينَ فِي التَّشْيِيعِ، قِيلَ لَهُ: فَقَدْ حَدَّثْتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحِ، فَقَالَ: لِأَنَّ كِتَابَ أَسْتَاذِي مُلَانٌ مِنْ حَدِيثِ الشَّيْعَةِ يَعْنِي مُسْلِمَ بْنَ الْحَجَّاجِ» همان - ص ۱۵۹.

^{۲۵۴} اصول مذهب الشیعه (نسخه کامله) - ص ۳۷۲.

^{۲۵۵} رجال الشیعه فی اسانید السنه - صص ۲۹ الی ۴۶۴.

^{۲۵۶} مع الدکتور ناصر القفاری فی اصول مذهب - ص ۲۱۱ الی ۲۸۶.

^{۲۵۷} المراجعات - نامه ۱۶.

«اگر رجال شیعه نبود، کتابهای حدیثی ویرانه ای بیش نبود.»^{۲۵۸} و برای احتیاج اهل تسنن به روات تشیع کافیت نگاه کنیم به ترجمه ابو عبدالله الجدلی که ابن قتیبه وی را غالی رافضی معرفی کرده^{۲۵۹} و ابن سعد شیعه تندرو اش می خواند^{۲۶۰} و مهم تر از همه جوزجانی ناصبی مدعیست که وی پرچم دار مختار در قیامشان علیه قاتلان حسین (ع) بوده و بقول این جماعت با مختار ثقفی رافضی کذاب مدعی نبوت همکاری نموده است!!^{۲۶۱} با توجه به این قرائن، جدلی يك شیعه امامی رافضی تمام عیار است؛ اما ابن حجر عسقلانی می گوید: «اینکه جدلی پرچمدار جیش مختار است، اشکالی بر او نیست.»^{۲۶۲} و احمد بن حنبل می گوید: «جدلی مورد اعتماد است»^{۲۶۳} و یحیی بن معین نیز توثیقش می کند^{۲۶۴} و دو کتاب از صحاح سته، ازش نقل روایت می کنند.^{۲۶۵}

سخن دوم

بهتر است آقای قفاری و دیگر وهابیونی که چنین شبهاتی مطرح می کنند، همانند احسان الهی ظهیر^{۲۶۶} و سایرین، نیم نگاهی به حال روات خود کنند و بدانند، با آنچنان افراد معلوم الحال چه بلایی بر سر سنت نبوی آوردند. در این زمینه لازم است بحثی تحت عنوان «اصحاب و روایات» را باز نموده و مطالبی حول آن نگارش کنیم.

اصحاب و روایات

اهل تسنن در طول تاریخ یکی از انتقاداتی که مدام به مذهب تشیع وارد نموده اند، این است که آنان نسبت به عدالت اصحاب بی اعتنا و بی ایمانند و بدین جهت اصحاب که حمکه

^{۲۵۸} الکفایه فی علم الدرايه-خطیب بغدادی-ص ۱۵۷.

^{۲۵۹} المعارف-ص ۶۲۴.

^{۲۶۰} الطبقات الکبری-ج ۶-ص ۲۲۸.

^{۲۶۱} میزان الاعتدال-شمس الدین ذهبی-شماره ۱۰۳۵۷.

^{۲۶۲} تهذیب التهذیب-ج ۱۲-شماره ۷۰۶.

^{۲۶۳} الجرح والتعديل-ج ۶-ص ۴۸۴.

^{۲۶۴} تهذیب الکمال-ج ۳۴-ص ۲۵.

^{۲۶۵} سنن الترمذی-ج ۱-ص ۱۵۸؛ سنن أبی داود-ج ۱-ص ۴۰.

^{۲۶۶} بین الشیعه و اهل السنة-ص ۶۹ و ۱۲۷.

السنة هستند را رفض نموده اند و از افرادی مجهول و بقول قفاری و الهی ظهیر، کافر و نصرانی و بی دین، روایت و سنت گرفته اند!

بایستی دانست که طبق نظر علمای اهل تسنن اصحاب نبی اکرم صدوچهارده هزار (۱۱۴۰۰) نفر بودند^{۲۶۷} که او را دیده و از او سخنی شنیده اند. و این در حالیست که تعداد اصحابی که از پیغمبر سخنی نقل نموده اند و به اصطلاح «صحابیِ راوی» هستند، حدوداً هزار ششصد (۱۶۰۰) الی هزار و هجده (۱۰۱۸) نفر هستند!^{۲۶۸}

یعنی بطور تقریبی فقط یک درصد (۱٪) از اصحاب روایات نبویه نقل روایت نموده اند!! از طرفی وقتی در اسامی اصحاب راوی پژوهش می کنیم، می بینیم که تقریباً هشتصدوسی نفر (۸۳۰) از اصحاب راوی، کمتر از ده (۱۰) حدیث نقل نموده اند و این طبق شمارش کتابیست که کل اصحاب روات را هزار و هجده (۱۰۱۸) تن می داند! یعنی راویان حقیقی و قابل اعتناء از صدوچهارده هزار (۱۱۴۰۰) صحابی، فقط صد و نود و یک (۱۹۱) نفر می باشد! از جانب دیگر می بینیم که از این صدونود و یک نفر صحابی راوی قابل اعتناء، هفت (۷) نفر بیش از هزار روایت مطرح نموده اند و در این میان بیشترین نقل را ابوهریره با پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار (۵۳۷۴) روایت، از آن خود نموده است!^{۲۶۹}

فلذا دیده می شود که شبهه آنان حقیقتاً پوچ و بی ارزش است. آنان جمیع اصحاب را عادل و آنان را مشیخه الثقات می دانند؛ بطوری که اگر روایتی باشد بدین سند: «عن عمرو عن زید عن صحابی عن النبی»، علی رغم اینکه آن صحابی را نمی شناسند و حتی اسمش را نمی دانند، فقط بدلیل صحابی بودن، در اعلی درجه توثیق دانسته و بروایتش عمل می کنند و در مقابل، شیعیان را که معتقد به عدالت همه اصحاب نیستند، متهم به دشمنی با سنت میکنند که دیدیم کلام باطلیست.

^{۲۶۷} الباعث الحثیث - ص ۱۸۵؛ تدریب الراوی - ج ۲ - ص ۲۲۵.

^{۲۶۸} اسماء الصحابة الروات - ابن حزم اندلسی - ص ۱۵.

^{۲۶۹} جوامع السیره - ابن حزم الأندلسی - ص ۲۷۵.

ابوهریره، صاحب سنت

گفتیم که بزرگترین راوی در مذهب اهل تسنن، ابوهریره صحابی پیغمبر(ص) است؛ بطوری که يك تنه بیش از صدها صحابی از نبی اکرم(ص) روایت کرده و قسمت اعظمی از سنت مرویه اهل تسنن بوی برمی گردد.

حال خوب است که ما ابوهریره را بعنوان یکی از رجال راوی اهل تسنن دانسته و ببینیم این شخص که صاحب سنت نبویه است و قریب به پنج هزار و پانصد روایت از نبی اکرم(ص) نقل نموده و در نقل احادیث نبوی بی نظیر است، که بوده و چه شخصیتی داشته است؟

الف - اسم ابوهریره

تا کنون تاریخ اسم ابوهریره را مشخص نکرده است؛ ابن حجر گوید: در باره نام ابوهریره و نام پدرش اختلاف شده است: ۱. عبد الرحمن بن صخر؛ ۲. عبد الرحمن بن غنم؛ ۳. عبد الله بن عائذ؛ ۴. عبد الله بن عامر؛ ۵. عبد الله بن عمر؛ ۶. سکین بن ودمه بن هانی؛ ۷. سکین بن مل؛ ۸. سکین بن صخر؛ ۹. عامر بن عبد الشمس؛ ۱۰. عامر بن عمیر؛ ۱۱. یزید عسرقه؛ ۱۲. یزید بن عبد نهم؛ ۱۳. یزید بن عبد شمس؛ ۱۴. یزید بن غنم؛ ۱۵. عبید بن غنم؛ ۱۶. عمرو بن غنم؛ ۱۷. عمرو بن عامر؛ ۱۸. سعید بن الحارث. و اینها اسامی بود که تاکنون توانسته ام پیدا کنم.^{۲۷۰}

الحمد لله بخاری توانسته بود اسم دیگری هم برای وی پیدا کند که جای تقدیر و سپاس دارد: عَبْدُ شَمْسٍ بْنُ عَبْدِ نَهْمٍ!!^{۲۷۱}

^{۲۷۰} «أبو هريرة الدوسي الصحابي الجليل حافظ الصحابة اختلف في اسمه واسم أبيه قيل عبد الرحمن بن صخر وقيل بن غنم وقيل عبد الله بن عائذ وقيل بن عامر وقيل بن عمرو وقيل سكينة بن ودمه بن هاني وقيل بن مل وقيل بن صخر وقيل عامر بن عبد شمس وقيل بن عمير وقيل يزيدي بن عسرقه وقيل عبد نهم وقيل عبد شمس وقيل غنم وقيل عبید بن غنم وقيل عمرو بن غنم وقيل بن عامر وقيل سعيد بن الحارث هذا الذي وقفنا عليه من الاختلاف في ذلك.» تقريب التهذيب - ج ۱ - ص ۶۸۰.

^{۲۷۱} الروض الأنف - سهيلي - ج ۱ - ص ۲۵۸.

فلذا بزرگترین راوی جهان تسنن که نظیری ندارد، گمنام است و هیچ جاننداری جز خداوند عالم الغیب نامش را نمی داند! و برای همین با کنیه ابوهریره (پدر گربه)!! شناخته می شود!

البته «پدر گربه» شدن نیز حکایتی دارد که شنیدنیست. علمای اهل تسنن روایت کرده‌اند: «روزی عبد الله بن رافع از ابوهریره پرسید: «چرا به تو پدر گربه (ابوهریره) میگویند؟» ابوهریره در جواب گفت: «من با حیوانات اهلیم مهربان بودم و برای همین بچه گربه ای داشتم که از او مواظبت می کردم و شبها روی درخت می بردم و روزها با خودم نکه می داشتم و با آن بازی می کردم و برای همین بمن گفتند پدر گربه!»^{۲۷۲}

علیهذا یگانه نام و نشان ابوهریره را، بچه گربه ای زاییده که همبازی ابوهریره بوده است. باز خدا پدر آن گربه را بیامرزد که تکلیف تاریخ را مشخص کرده و بزرگترین حامل سنت نبوی را به نام خود مزین نموده است و اگر نبود وساطت آن گربه تاریخ ساز، تاکنون اهل تسنن بر سر تعیین نام ابوهریره جنگها کرده و از کشته، پشته ساخته بودند.

ب- تاریخ زندگی ابوهریره

از نشأت و تاریخ زندگیش آنچنان سخن و اثری نیست جز کلام خودش که گفت: «در بچگی یتیم بودم و از سر فقر هجرت کردم و برای پُر کردن شکم برای این و آن نوکر بودم. خدا را شکر که دین را قوام کرد و ابوهریره را امام!»^{۲۷۳} و اینکه گفت: «در بچگی کارم بازی با گربه ای کوچک بود.»

^{۲۷۲} «عن عبید الله بن اُبی رافع قال قلت لأبی هریره لم کنیت بأبی هریره قال کنت أُرعی غنم أهلی وکانت لی هرة صغيرة فکنت أضعها باللیل فی شجرة وإذا کان النهار ذهب بها معی فلعبت بها فکونونی أبا هریره» الإصابه فی تمییز الصحابة - ج ۷ - ص ۱۱۹.

^{۲۷۳} «سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، يَقُولُ : نَشَأْتُ يَتِيمًا ، وَهَاجَرْتُ مَسْكِينًا ، وَكُنْتُ أَجِيرًا لِبُسْرَةَ بِنْتِ غَزْوَانَ بَطْنِي وَعَقْبَةُ رَجُلِي ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ إِذَا نَزَلُوا ، وَأَحْدُوا إِذَا رَكِبُوا فَزَوَّجْنِيهَا اللَّهُ ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الدِّينَ قَوَامًا ، وَجَعَلَ أَبَا هُرَيْرَةَ إِمَامًا » الطبقات الكبرى - ابن سعد - شماره ۵۴۶۹.

پ- چرایی اسلام گرایی ابوهریره

یکی از شاخصه های بسیار مهم اصحاب نبی اکرم (ص) دلیل و انگیزه اسلام گرایی آنان است که در این زمینه روایات و منقولات دلنشینی چونان اسلام آوری امیرالمومنین (علیه السلام) و مصعب بن عمیر (رضی الله عنه) و حمزه (رضی الله عنه) و ابوذر و سلمان و مقداد و ابن حاتم الطائی و برخی دیگر از اصحاب مکرم (رضی الله عنهم اجمعین) به نبی اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است. اما سبب اسلام آوری ابوهریره حقیقتاً شگفت انگیز و تأسف آور است. محمد ابوریه می نویسد: «ابوهریره در ذکر دلیل صحبتش با پیغمبر مردی صادق و صریح بود؛ همانطور که در ذکر دوران کودکی اش صادق و صریح بود؛ وی بر خلاف سایر مسلمین ادعا نکرد که از سر محبت و هدایت، صحابی پیغمبر شده است، بلکه میگفت: «صحابی محمد (ص) شدم، برای سیر کردن شکم!!»^{۲۷۴}

ت- صحابی شکمو

محمد ابوریه گوید: «تاریخ ثبت کرده است که ابوهریره بسیار شکمو و حریص بود و همه روزه یا در خانه پیغمبر و یا در خانه یکی از اصحاب مشغول خوردن بود، بطوری که بعضی از اصحاب از او متنفر بودند.»^{۲۷۵} برای همین هم ابوهریره از شکم خود شاکی بود و هنگامی که دور کعبه می چرخید بجای آنکه جان و روح خود به چشمه زلال معرفت بشوید و اسماء و صفات خدای متعال را دم به دم، دم زند، با آهی جگرسوز اینچنین نعی میفرمود که: «ای وای من از دست این شکم!!»^{۲۷۶} و پیوسته می گفت: «در عمرم رایحه ای بخوشبویی نان داغ و معجونی دلفریب تر از شیر و خرما ندیده ام!»^{۲۷۷} و گویند: «ابوهریره

^{۲۷۴} «كان أبو هريرة صريحا صادقا في الإبانة عن سبب صحبتته للنبي (صلى الله عليه وسلم)، كما كان صريحا صادقا في الكشف عن حقيقة نشأته. فلم يقل إنه صاحبه للمحبة والهداية - كما كان يصاحبه غيره من سائر المسلمين - وإنما قال: إنه قد صاحبه على ملء بطنه». اضواء على السنة المحمدية - ص ۱۹۷.

^{۲۷۵} «سجل التاريخ أنه كان أكلوا نهما، يطعم كل يوم في بيت النبي، أو في بيت أحد أصحابه، حتى كان بعضهم ينفّر منه». همان.

^{۲۷۶} «كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَيْلَ لِي مِنْ بَطْنِي» حليه الأولياء - ابی نعیم اصفهانی - کتاب ابوهریره - شماره ۱۳۶۱.

^{۲۷۷} «كان أبو هريرة رضي الله عنه يقول: ما شممت رائحة أطيب من رائحة الخبز الحار، وما رأيت فارساً أحسن من لبن على تمر» اللطف و الطائف - ثعالبي - ص ۲.

پشت سر علی نماز می خواند و بر سر سفره غذای معاویه می نشست و در زمان جنگ، بیطرف بود؛ او می گفت: «نماز پشت سر علی کامل تر و سفره معاویه چرب و نرمتر و دوری از جنگ بی دردسرتراست!»^{۲۷۸} و برای همین زمخشری گوید: «ابوهریره عاشق غذای شیرین بود؛ و آن را نزد معاویه می خورد.»^{۲۷۹}

ت- صحابی خائن

تاریخ نوشته است که در دوران خلافت عمر بن خطاب و اعطای حکومت به افرادی عمدتاً نالایق، مملکت بحرین به ابوهریره واگذار شد که این صحابی، باز هم در مقابل لشکر شکم شکست خورد و دست به خیانت در اموال مردم زده شروع به اختلاس اموال نمود.

مورخین سنی نوشته اند: «روزی عمر به ابوهریره گفت: «آنموقعی که من امیر بحرین کردم، کفش نداشتی به پا کنی! همکنون کارت بجایی رسیده اسب های هزاروششصد دیناری خرید و فروش می کنی؟!» ابوهریره گفت: «اسبانی داشتیم که زاییدند و هدایایی بود که رسیدند!!» عمر گفت: «اینهمه که بتو داده ایم کافیت؛ بقیه را برگردان!» ابوهریره گفت: «مال خودم است!» پس عمر برخاسته و با شلاقش بجان ابوهریره افتاد و او را به شلاق بست.»^{۲۸۰}

پ- صحابی اسلام یا سرباز یهودیت؟

از عجایب تاریخ است که شخصی سخنان یهودیت را به نام نبی اعظم اسلام و مسلمین حضرت محمد(ص) منتشر کند! هرکسی می داند انسانی خائن به سنت نبویه و قرآن است که از پیغمبر اسلام، مبلغی یهودی مسلک ساخته تا آئین یهودیت را بصورت سری بعنوان اسلام به مسلمین قالب و مسیطر کند!

^{۲۷۸} شذارات الذهب - ابن عماد الحنبلی - ج ۱ - ص ۶۱.

^{۲۷۹} ربیع الأبرار - باب الطعام و الوانه - ج ۲ - ص ۷۰۰.

^{۲۸۰} رك: الطبقات الکبری - ابن سعد - ج ۴ - ص ۳۲۵؛ سیر اعلام النبلاء - ج ۲ - شماره ۱۲۶؛ العقد الفرید - ابن عبد ربّه - کتاب ابوهریره.

ابوهریره دقیقاً اینچنین نقشی در صدر اسلام ایفا نمود. او عقائد بزرگان یهودی مسلک بظاهر مسلمان شده، همانند کعب الأحبار را به نام اسلام و بعنوان حدیث پیغمبر گسترش میداد و لابد اینهم از کرامات شکم است!^{۲۸۱}

شُعبه که اهل تسنن از او امیرالمومنین فی الحدیث! ساخته اند، می گوید: «ابوهریره کارش تدلیس بود! بطوری که روایاتی از کعب الأحبار و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیده و بدون آن که مشخص کند کدام از پیامبر و کدام از کعب است، در هم آمیخته و نقل می کرده است.»^{۲۸۱}

بسر بن سعید که طعم دروغهای ابوهریره را چشیده و انتشار اکاذیبش را بعینه می دید، می گفت: «از خداوند سبحان بترسید و تقوا پیشه کنید و از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله محافظت کنید؛ بخدا قسم بارها می دیدی که با ابوهریره همنشین هستیم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از کعب الاحبار روایت نقل می کرد، سپس برمی خاست و برای ما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را با سخن کعب الاخبار و سخن کعب الاحبار را با حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درهم می آمیخت و نقل می کرد.»^{۲۸۲}

برای همین است که بقول برخی از محققین اهل تسنن، بدترین ضربه به اسلام را یهودیانی زدند که به نام اسلام و بنمایندگی از اسلام سخن گفته و دین اسلام را تسلیم عقائد یهودیت کردند و اصلی ترین مجرم در این میان ابوهریره بود که مأمور انتقال عقائد یهودیت به اسلام بود. رشید رضا می نویسد: «کعب الاحبار که از بی دینان یهود بود؛ از جمله کسانی است که به ظاهر اسلام آورد و عبادت نیز می نمود تا گفته ها و سخنانش در مورد دین مورد قبول واقع گردد، خدعه ها و دسیسه های او در مورد برخی صحابه مؤثر واقع می شد و دیگران نیز بدون این که سند روایت را به او نسبت دهند از قول او روایت نقل می کردند تا آن جا که

^{۲۸۱} «أبو هريرة كان يدلس: أي يروي ما سمعه من كعب وما سمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يميز

هذا من هذا» البدایة والنہایة-ابن کثیر دمشقی- ج ۸- ص ۱۱۷.

^{۲۸۲} «اتقوا الله وتحفظوا في الحديث فوالله، لقد رأيتنا نجالس أبا هريرة؛ فيحدث عن رسول الله ويحدثنا عن كعب، ثم يقوم فأسمع بعض من كان معنا يجعل حديث رسول الله عن كعب ويجعل حديث كعب عن رسول الله» سير أعلام النبلاء- ج ۲- ص ۶۰۶.

برخی از تابعین و اشخاص بعد از آنها چنین می‌پنداشتند که سخنان او، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.^{۲۸۳}

فلذا داشتن خدایی جوان و بی ریش و الاغ سوار که قابلیت فضانوردی و زمین گردی داشته و بند تنبان هم دارد از این جماعت بعید نیست! چرا که سنگ بنای سازه اعتقادی اینان بر مبانی اعتقادات یهود است و از این بلاء عظیم تر یافت می‌نشود.

برای همین بود که برخی از اصحاب دلسوز نسبت به سخنان ابوهریره حساسیت داشتند و سعی در جلوگیری از نشر اکاذیب توسط این صحابی شکمو داشتند؛ علمای اهل تسنن نوشته‌اند: «هنگامی که ابوهریره روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که مانند آن را شخص دیگری از صحابه نقل نکرده بود او را مورد اتهام و انکار قرار داده و به او می‌گفتند: چگونه است که تنها تو این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی و کسی دیگر آن را نشنید؟ آیا کسی دیگر نیز همراه تو بود تا این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنود؟»^{۲۸۴} و عایشه نیز از این جهت که دیگر شخصی در نقل سنت مزعومه بر او برتری گرفته ناراحت بود و می‌خواست رقیب سرسخت خویش یعنی ابوهریره را کنار زند! ابن سعد می‌گوید: «عایشه به ابوهریره گفت: تو احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنی که حتی من از وی نشنیده‌ام. ابوهریره در پاسخ گفت: ای مادر!! آن زمانی که تو با لوازم آرایشی و آینه روزگار می‌گذراندی، من عمرم را در طلب احادیث صرف کردم!»^{۲۸۵}

^{۲۸۳} «إن كعب الأحماس كان من زنادقة اليهود الذين أظهروا الإسلام والعبادة لتقبل أقوالهم في الدين، وقد راجت دسائسه وانخدع به بعض الصحابة، فرووا عنه وتناقلوا مروياته بدون إسناد إليه، حتى ظن بعض التابعين ومن بعدهم أنها مما سمعوه من النبي» مجله المنار - شماره ۲۷ - ص ۵۴۱؛ نیز ر.ك: سایت دانشگاه ام القرى - عربستان - مقاله دکتر محمد الغامدي تحت عنوان: «مسلموا أهل الكتاب من اليهود في صدر

الإسلام الأول والطعون التي وجهت إليهم» <http://uqu.edu.sa/page/ar/14348>

^{۲۸۴} «فلما أتى - أبو هريرة - من الرواية عنه صلى الله عليه وسلم ما لم يأت بمثله من صحبه من جلة أصحابه والسابقين الأولين إليه، اتهموه، وأنكروا عليه، وقالوا: كيف سمعت هذا وحدك؟ ومن سمعه معك؟» تأويل مختلف الحديث - ابن قتيبه - ص ۴۱.

^{۲۸۵} «قالت عائشة لأبي هريرة: إنك لتحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا ما سمعته منه، فقال أبو هريرة: يا أمة طلبتها وشغلتك عنها المرأة والمكحلة وما كان يشغلني عنها شيء» الطبقات الكبرى - ج ۲ - ص ۳۴۶.

نه تنها اصحاب بلکه برخی علمای اهل تسنن نیز در قبال این خیانت آشکار ابوهریره ساکت ننشسته و سرّ مخفی را برملاء کرده و اعتراف نموده اند که بزرگترین راوی سنت پیغمبر، سخنگوی دین یهود است! ابن کثیر پس از نقل سخنانی چند از ابوهریره می گوید: «این سخنان {ابوهریره} - که خداوند نسبت به آنها آگاه تر است - همگی از کعب الاحبار گرفته شده است که در حکومت عمر اسلام آورده و برای او از کتاب های قدیم خود روایت نقل می کرده است و عمر هم به روایات او گوش فرا داده و این باعث شده تا کسانی که در آنجا حضور داشته و اجازه شنیدن این روایات را داشته اند، همان ها را بدون توجه به راست و دروغ بودنش برای دیگران نقل کنند.»^{۲۸۶}

این سیره مختصر و ترجمه مستدل ابوهریره بزرگترین راوی سنت نبویه است که نبودش بمعنی هدم نبوت و آثار نبوت نزد اهل تسنن است! حال این صحابی عبدالبطن را مقایسه کنید با صادق آل محمد (ع)، رئیس مذهب شیعه تا به عمق استبعاد مدعیان سنت از سنت صحیحہ نبوت پی برید. نیز فکر کنید در کلام قفاری که روات شیعه را کافر می پندارد!

سخن سوم

ناصر القفاری و سایر اذئاب امثال وی بجای قدح بر روات روایات آل محمد (ص) بهتر است در حال راویان خود نظر کنند تا ببینند با مبانی غلط علم رجالی خود و قرائن اشتباه توثیق و تضعیف چه فاجعه ای به بار آورده اند!

۱. از جمله روات اهل تسنن ابن کادش است که علی بن الحسین الحافظ در موردش می گفت: «ابن کادش بمن گفت: يك نفر حدیثی در حق علی بن ابی طالب وضع {در حقیقت روایت} کرد؛ من هم {برای تلافی} حدیثی در حق ابوبکر از خودم ساختم! تو را بخدا کار قشنگی نیست؟»^{۲۸۷}

^{۲۸۶} «وهذه الأقوال - والله أعلم - كلها مأخوذة عن كعب الأحبار، فإنه لما أسلم في الدولة العمرية، جعل يحدث عمر رضي الله عنه عن كتبه قديماً، فربما استمع له عمر رضي الله عنه، فترخص الناس في استماع ما عنده ونقلوا ما عنده عنه غثها وسمينها...» تفسير ابن کثیر - ج ۴ - ص ۱۹.

^{۲۸۷} «عن أبي علي بن الحسن الحافظ يقول: قال لي ابن كادش: وضع فلان حديثاً في حق علي، ووضعت أنا في حق أبي بكر حديثاً، بالله أليس فعلت جيّداً؟!» سير اعلام النبلاء - شمس الدين ذهبی - ج ۱۶ - ص ۵۵۶.

۲. از جمله روایات اهل تسنن علی بن جهیم السامی است که ابن حجر عسقلانی گوید: «علی بن جهیم دروغگوترین مردم بود؛ در ناصبی گری مشهور بود و به علی و سایر اهل بیت بسیار توهین می نمود و حتی پدرش را لعنت می کرد که چرا اسمش را علی نام نهاده است.»^{۲۸۸}

۳- عبدالمغیث حنبلی از علماء و محدثین اهل تسنن است که کتابی در فضائل یزید پلید نوشت.^{۲۸۹}

۴- ابو عمر الزاهد که ذهبی او را علامه و امام و از سرشناسان اهل تسنن معرفی می کند، کسیست که خطیب و دیگران در حق وی گفته اند: «ابوعمر الزاهد کسی بود که اگر پرنده ای از روی سرش می گذشت می گفت: روباهی از عرب زاده ای در رسای این اتفاق حدیثی گفته است!! و همو پس از چندی کتابی در فضائل معاویه نوشت.»^{۲۹۰}

۵. شعبه درباره حسن بن عماره که از فقهای عظیم الشأن اهل تسنن است، می گوید: «هرکه می خواهد به دروغگو ترین انسان نگاه کند، پس رو بسوی حسن بن عماره کند.»^{۲۹۱}

۶. أحمد بن محمد أبو بشر الکندی از روایات اهل تسنن است که ابن حبان امام الحدیث در وصف وی گوید: «وی کسی بود که از خودش حدیث می ساخت و اسانید تقلبی ایجاد می نمود... وی ای بسا بیش از ده هزار حدیث را به افراد مورد اعتماد بسته و من خودم شخصاً از وی سیصد حدیث نوشته ام که شك ندارم همگی تقلبی هستند.»^{۲۹۲}

^{۲۸۸} «كان أكذب خلق الله، مشهوراً بالنصب، كثير الحطّ على عليّ وأهل البيت، وقيل: إنّه كان يلعن أباه لمّ سمّاه عليّاً.» لسان الميزان - شماره ۵۷۶۶.

^{۲۸۹} شذارات الذهب - ج ۳ - ص ۴۵۳.

^{۲۹۰} «كان لو طار طائر لقال: حدّثنا ثعلب عن ابن الأعرابي ويذكر في معنى ذلك شيئاً، وصنّف جزءاً في فضل معاوية.» سير اعلام النبلاء - ج ۱۵ - ص ۵۱۰.

^{۲۹۱} «من أراد أن ينظر إلى أكذب الناس، فلينظر إلى الحسن بن عماره.» ميزان الاعتدال - شمس الدين ذهبي - ج ۱ - ص ۵۱۳.

^{۲۹۲} «كان ممّن يضع المتون ويقلب الأسانيد ... لعلّه قد قلب على الثقات أكثر من عشرة آلاف حدیث، کتبت أنا منها أكثر من ثلاثة آلاف حدیث، لم أشكّ أنّه قلبها.» المجروحین - ابن حبان - ج ۱ - ص ۱۵۶.

۷. اسحاق بن سوید که یحیی بن معین او را موثق و مورد اعتماد می داند، کسی بود که کارش سب و لعن امیرالمومنین (ع) بود و محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح مسلم از وی نقل روایت نموده اند!

۸. بهز بن اسد ناصبی کسی بود که بگفته برخی علمای اهل تسنن امیرالمومنین (ع) را فحش می داد و در عین حال از موثق ترین افراد نزد اهل تسنن است.

۹. حریر بن عثمان، امام النواصب؛ که در ناصبی گری گوی سبقت را از همه دزدیده بود؛ بطوری که ابن عدی گوید: «حریر از شامیان ثقه و مورد اعتماد بود ولی ضدیت با علی در وجودش بود.»^{۲۹۳} ابن حبان می نویسد: «حریر هر روز هفتاد بار و هر شب هفتاد با علی (علیه السلام) را لعنت می کرد و وقتی داخل مسجد می شد، تا علی را هفتاد بار لعن نمی کرد از مسجد خارج نمی شد!... اسماعیل بن عیاش گوید روزی با حریر همراه بودم که دیدم به علی (ع) فحش می دهد، پس بوی گفتم: «فلانی دست از لعن علی بردار که برادر زاده رسول الله و همسر دختر اوست!» پس گفت: «خفه شو کله خرا و گرنه سینه ات را می کوبم!»^{۲۹۴} ضدیت این نجس با آل محمد (ص) و خصوصاً علی بن ابی طالب (علی اعداهما لعنة الله) تا بجایی رسیده بود که وی را امام ناصبی ها دانستند و هر کس ناصبی بود را «حریری المذهب» معرفی می کردند! بعنوان مثال جوزجانی ناصبی که از علمای توثیق و تضعیف اهل تسنن است و سایر روات اهل تسنن بدست وی تأیید و تکذیب می شوند، بدلیل ناصبی بودنش، «حریری المذهب» نامیده اند! ابن حبان می گوید: «جوزجانی حریری المذهب بود! ولی دعوت بدان کار نمی کرد و از با صلابتان سنت و حافظان حدیث بود.»^{۲۹۵}

^{۲۹۳} «كان من ثقات الشاميين وإنما وضع منه بغضه لعلی».

^{۲۹۴} «حریر بن عثمان... و كان يلعن علی بن طالب رضوان الله عليه بالغداة سبعين مرة و بالعشي سبعين مرة... ثنا إسماعیل بن عیاش قال: خرجت مع حریر بن عثمان و كنت زميله فسمعتة يقع فی علی ققلت: مهلاً یا أبا عثمان ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وزوج ابنته. فقال: أسكت یا رأس الحمار لأضرب صدرك...» المجروحین - ابن حبان - ج ۱ - ص ۲۶۸.

^{۲۹۵} ثمّ تشیعنی الألبانی - عبد الحمید الجاف - ص ۱۲۵ و رجال الشیعه فی اسانید السنه - محمد جعفر طبعی - ص ۲۵ نقلاً از: «تهذیب الکمال : ۲ / ۲۴۸ - ۲۴۹ ، راجع کتاب الثقات لابن حبان : ۸ / ۸۱. و فی تهذیب التهذیب : ۱ / ۱۵۹ ان حریر حروری المذهب. و فی کتاب المجروحین : ۱ / ۲۶۸ انه كان داعیة إلى مذهبه.»

۱۰. زهیر بن معاویه جیره خور بنی امیه و نگهبان چوبه دار زید فرزند امام سجاد (ع) بود^{۲۹۶} که یحیی بن معین و عجلّی و نسائی و ابن سعد و ابن حبان ثقه اش می دانند^{۲۹۷}

۱۱. خالد بن عبدالله القسری از نواصب سرشناس و علمای ابرز اهل تسنن و محدثین آنان بود؛ ابن حبان وی را در کتاب الثقات (افراد مورد اعتماد) ذکر نموده^{۲۹۸} و هم بخاری (در غیر صحیح بخاری) و هم ابی داود سجستانی در سنن خود منقولاتش را نقل نموده اند و این در حالیکه وی مرامی جز ضدیت با امیرالمومنین نمی شناخت، بطوری که به مردم مال و ثروت می داد تا علی (صلوات الله علیه) را لعنت کنند! ابوالفرج می نویسد: «روزی فراس بن جعدہ وارد بر خالد قسری شد در حالی که کمی عناب در وسط اتاق گذارده شده بود؛ پس خالد گفت: «علی (صلوات الله علیه) را لعنت کن تا به تعداد دانه های عناب تو را دینار دهم» پس فراس شروع به لعن علی (صلوات الله علیه) نمود و خالد به تعداد دانه های عناب اتاق بوی دینار داد.»^{۲۹۹} نیز به نقل ابو الفرج آمده است: «روزی خالد بن عبدالله، عکرمه غلام ابن عباس را دید که عمامه ای سیاه بر سر دارد؛ پس گفت: «این برده مرا یاد علی بن ابی طالب می اندازد؛ خدا علی را هم همانند این برده سیاه چهره، رو سیاه کند (العیاذ بالله)»^{۳۰۰}

۱۲. عمران بن حطان که از روای صحیح بخاری و کتب سرشناس دیگر اهل تسنن بوده و از عشاق ابن ملجم مرادی و از دشمنان امیرالمومنین (ع) بود بطوری که در شرح ترور امام علی (ع) بدست ابن ملجم اشعاری در قالب مدح و تمجید می سرود.^{۳۰۱}

^{۲۹۶} «كان ممن يحرس خشبة زيد بن علي لما صلب» تهذيب التهذيب - ابن حجر - ج ۳ - ص ۳۱۱.

^{۲۹۷} «قال ابن معين: ثقة، قال أبو زرعة: قال العجلي: ثقة مأمون، قال النسائي: ثقة ثبت، قال ابن سعد: كان ثقة، قال ابزار: ثقة، ذكره ابن حبان في الثقات». تقريب التهذيب - ج ۱ - ص ۲۵۹.

^{۲۹۸} ر.ك: الثقات - ج ۶ - ص ۲۵۶.

^{۲۹۹} «دخل عليه فراس بن جعد بن هبيرة وبين يديه نبق، فقال له: العن علي بن أبي طالب، ولك بكل نبقة

دينار، ففعل فأعطاه بكل نبقة ديناراً» الأغاني - ج ۲۲ - ص ۲۲

^{۳۰۰} همان - ص ۲۴.

^{۳۰۱} ر.ك: ثم تشيئني الألباني - ص ۱۲۵ نقلًا از سير اعلام النبلاء - ج ۴ - ص ۲۱۴.

شعر این ملعون بدین شرح است:

يَا ضَرْبَةً مِنْ تَقَى مَا أَرَادَ بِهَا * * * إِلَّا لِيَبْلُغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانَا
إِنِّي لَأَذْكُرُهُ يَوْمًا فَأَحْسِبُهُ * * * أَوْ فِي الْبَرِيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانَا

ماجرای روّات اهل تسنن و نصب و نفاق و دغل و دروغهایشان اکثر من آن تحصی است.^{۳۰۲} طی تحقیقی که علامه عبدالحسین امینی (رحمة الله علی روحه الطاهره) انجام داده و محقق گرانقدر، آقای ابوالفضل اسلامی تحقیقات موصوفه را مهذب نموده است، نامبردگان بیش از هزار راوی از روّات صحاح سته و مسانید را نام می برند که نزد علمای اهل تسنن به بدترین توهین ها همانند: «کافر؛ فاجر؛ دروغگو؛ مدلس؛ واضع الحدیث؛ متروک؛ کذاب؛ مخترع احادیث؛ احد الکذابین؛ ذاهب الحدیث؛ زندیق؛ سارق احادیث؛ دجال؛ خبیث؛ عدو الله؛ الزناء خیر من روایاته؛ اکذب الناس و...» بدرقه نموده اند.^{۳۰۳}

جالب که این راویان مدعیند فی سبیل الله به پیغمبر دروغ بسته اند و هدفشان از این کفر مبین، خیر بوده است! حاکم نیشابوری می نویسد: «یکی از زهاد شروع به ساختن احادیثی از پیغمبر در فضل قرآن و سوره هایش نمود! گفتند: «چرا اینچنین می کنی؟» گفت: «وقتی دیدم مردم از قرآن کناره گرفته اند، خواستم با ساختن حدیث، آنان را به قرآن راغب کنم!» گفتند: «مگر نشنیده ای که نبی اکرم فرمود: «هر که بر من دروغ بندد، جایگاهش دوزخ است؟» پس گفت: «خب من که بر پیغمبر دروغ نبسته ام؛ بلکه بخاطر پیغمبر دروغ بسته ام!!»^{۳۰۴}

از همه اینها مهمتر اعترافات علمای اهل تسنن نسبت کلیت و مجموعه روّات ایشان است. آنان بصراحت کامل و در عین اقتدار اعلام نموده اند که روّات بزرگ اهل تسنن مشتی دروغگو و یا مدلس و یا حسود بوده اند!

خطیب بغدادی بنقل از شعبه بن حجاج می نویسد: «از حسادت اصحاب حدیث نسبت به همدیگر پرهیزید! چرا که حسادت در آنان از بُز وحشی هم بیشتر است!»^{۳۰۵}

أَكْرَمُ بَقَوْمٍ بَطُونُ الطَّيْرِ أَقْبَرُهُمْ * * * لَمْ يَخْلُطُوا دِينَهُمْ بَغِيًّا وَعَدَوَانَا

^{۳۰۲} از جمله کتب ارزشمندی که در این باره نوشته شده است: سلسله الکذابین و الوضاعین نوشته علامه امینی علیه الرحمه است.

^{۳۰۳} ر.ک مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه - ابوالفضل اسلامی - صص ۳۵۲ الی ۵۲۳.

^{۳۰۴} سلسله الکذابین و الوضاعین - علامه عبدالحسین امینی - ص ۶۹ نقلاً از التذکار - القرطبی - ص ۱۵۵.

^{۳۰۵} «احذروا غیره اصحاب الحدیث بعضهم علی بعض فلهم أشد غیره من التیوس.» الکفایه فی علم الروایه - ص ۱۰۹.

نیز ذهبی در اینباره می نویسد: «به کلام بزرگان حدیثی معاصر در حق همدیگر ارزشی داده نمی شود؛ خصوصاً که متوجه گردی آن سخنان از سر دشمنی و یا افتراق مذهب و یا حسادت بوده که جز معصوم من عند الله از این بلا نجات نیافته است!! و من دورانی را سراغ ندارم که از این بلا سالم باشد جز انبیاء و صدیقین! و گر همی خواهی، میتوانم برای تو از این ماجرا دیوان ها بنویسم!»^{۳۰۶}

همو در ترجمه بقیه بن ولید بنقل از ابوالحسن قطان گوید: «بقیه بن ولید از ضعفاء احادیث مدلسه نقل می نمود و این عمل را مباح می دانست؛ اگر این خبر صحیح باشد، بقیه فاسد العداله است.»

سپس ذهبی بر این کلام قطان تعلیق زده و می نویسد: «بلی! بخدا قسم خبر صحیح است! بلکه بسیاری از بزرگان ما اینچنین می کردند و این بلا نیست از جانب آنان! البته آنان در این زمینه اجتهاد کرده بودند حال آنکه احدی بر این کار اجازه نداده بود - اسم او را با تدلیس حذف می کردند- این عمل يك دروغگویی عمدی است. این بهترین نمونه برای اعتذار آنان از این عمل است.»^{۳۰۷}

شمس الدین ذهبی معترف است که بسیاری از مهتران حدیثی اهل تسنن غرق در دشمنی با همدیگر بودند و همقطاران شان را هماوردانی برای خویش در نقل حدیث می دیدند و اگر روایتی منقول از نبی (ص) را در افواه برخی از همپالگیهایشان می شنیدند، نار حسادت روحشان را به نیران خصومت می سوخت و اخگر عداوت و شرّ شرارت در کالبد روحانیشان بروز یافته و بقول شعبه آنان را از بُز وحشی هم ژیان تر می نمود.

^{۳۰۶} «کلام الاقران بعضهم فی بعض لا یعبأ به لا سیما اذا لاح لك أنه لعداوة أو لمذهب أو لحسد وما ینجو منه الا ما عصم الله وما علمت أن عصرا سلم من ذلك أهله سوی الأنبیاء والصدیقین ولو شئت لسردت لك من ذلك کراریس» میزان الاعتدال - ج ۱ - ص ۱۱.

^{۳۰۷} «وقال أبو الحسن بن القطان: "بقیة یدلّس عن الضعفاء، ویستبیح ذلك، وهذا - إن صحّ - مُفسدٌ لعدالته". قلت: نعم والله صحّ هذا عنه، إنه یفعله، وصحّ عن الولید بن مسلم - بل وعن جماعة كبار - ففعله، وهذه بلیة منہم، ولكنهم فعلوا ذلك باجتهاد، وما جوزوا علی ذلك الشخص - الذی یُسقطون ذکره بالتدلیس - إنه تعمّد الکذب. هذا أمثل ما یعتذر به عنہم.» همان - ص ۳۹۹.

مسلم نیز در صحیحش از یحیی بن سعید القطان نقل می کند که می گفت: «صالحین را در هیچ چیزی دروغگو تر از زمانی که نقل حدیث می کردند، نمی دیدیم!»^{۳۰۸}

این اعترافات علمای رجالی اهل تسنن همگی اشعار بر آن دارد که بنیان رجالی و ساختار توثیق و تضعیف و نقل روایات ایشان ازهم پاشیده و فاسد است. برای همین است که عالمی متعصب چونان یحیی بن معین جانش بلب رسیده و در نهایت معترف می گردد که محدثین و بزرگان حدیثی اهل تسنن همانند الزهری از حکومت ها پول و هبه دریافت می کردند تا احادیثی نقل کنند!! ابن حجر می نویسد: «حاکم از ابن معین حکایت می کند که می گفت: بهترین سند حدیثی نقل روایت اعمش از علقمه از ابراهیم است. پس شخصی گفت «اعمش هم مثل زهری است!» پس گفت: «دور بار از اعمش که مثل زهری باشد؛ زهری روایات را عرضه می کرد و اجازه می گرفت و دستنشانده بنی امیه بود و لکن اعمش فقیری صبور بود از سلطان دور و پرهیزکار و عالم بقرآن.»^{۳۰۹}

پر واضح است که ابن شهاب زهری امام اهل سنت در حدیث که وی را مؤسس تحدّث و نقل حدیث نزد اهل تسنن یاد می کنند، طبق اعترافات علمای ایشان، دستنشانده و مزدور بنی امیه بود و احادیث را بدان خاندان می رساند و اگر آن شجره خبیثه ملعونه احادیث معروضه را خوش می داشتند، نشر و اگر مکروه فتوی می دادند، امحا می نمود. برای همین است که ابن معین میگفت زهری اهل «عرضه و اجازه» است.

لکن بهتر است برای بار دیگر شبهه ناصر القفاری را باهمدیگر قرائت می کنیم:

«راویان کتابهای شیعه غالباً یا کافر بوده و به الله و پیغمبران و بعثت و معاد بی ایمان بودند و یا اینکه نصرانی بوده و علناً لعن می شدند! بلکه کسانی بودند که جعفر صادق کذب آنان را علنی می کرد.»^{۳۱۰}

^{۳۰۸} «عن محمد بن یحیی بن سعید القطان عن أبيه قال لم نر الصالحين في شيء أكذب منهم في الحديث.»
مقدمه صحیح مسلم ص ۱۲.

^{۳۰۹} «حكى الحاكم عن بن معين أنه قال أجود الأسانيد الأعمش عن إبراهيم عن علقمة عن عبد الله قال له إنسان الأعمش مثل الزهرى فقال برئت من الأعمش أن يكون مثل الزهرى الزهرى يرى العرض والاجازة ويعمل لبنى أمية والأعمش فقير صبور مجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن» تهذيب التهذيب - ج ۴ - ص ۱۹۶.

^{۳۱۰} اصول مذهب الشيعة (نسخه کامله) - ص ۳۷۲.

سخن چهارم

بفرض که لا طائلات ناصر القفاری مبنی بر اینکه بسیاری از روات شیعه بی دین و کافر و اهل غلو و نصرانی بوده اند صواب و بی سوسه باشد (که ابدأ نیست و تهمت‌یست حاکی از جهل و عناد وی)؛ حال ببینیم که جهابذه اهل تسنن در صورت مواجهه با راوی کافر و یا خارجی و یا رافضی چه حکمی بر نقل روایات از وی داشته اند؟!

الف. محمد بخاری صاحب صحیح بخاری در مورد جهیمیه می گوید: «در گفتار جهود و عیسوی و مگوش نظر افکندم ولی کافر تر از قوم جهیمیه ندیدم! تعجب و جهل دارم نسبت بدانهایی که این قوم را کافر نمی دارند»^{۳۱۱}

سپس شعیب ارنؤوط سلفی که از ابرز محققین و معلّقین بر کتب حدیثی و رجالی است با دیدن این متن خونس بجوش آمده، گوید: «این حرف از بزرگ گویی ها و افراط بخاری است که جمهور علمای سلف و خلف با آن موافق نیستند! بخاری چطور جهیمیه را تکفیر میکند سپس از آنها روایت کرده و احادیثشان را در کتاب صحیحش که آن را اختیار و شرط ثبت حدیث در آن را صحت حدیث قرار داده روایت میکند؟»^{۳۱۲}

این سخن شعیب ارنؤوط فاش می گوید که بخاری از افرادی نقل روایت می کرده که خود اعتقاد بکفرشان داشته و آنان را کافرتر از یهود و نصاری و مجوس می دانسته است! حال ناصر القفاری که روات شیعه را نصرانی می داند، با لقمه پرملاطی که روات جهیمی بخاری بدستش داده اند می خواهد چه کند؛ الله اعلم!!

ب. محمد ناصرالدین البانی از برترین علمای رجال شناس وهابیت است که بسیاری از کتب حدیثی و رجالی اهل تسنن را ورق زده و از ناصر قفاری صد سر و گردن بالاتر است،

^{۳۱۱} «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْفَرَبَرِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيَّ يَعْني الْبُخَارِيَّ، رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: نَظَرْتُ فِي كَلَامِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ، فَمَا رَأَيْتُ قَوْمًا أَضَلَّ فِي كُفْرِهِمْ مِنَ الْجَهْمِيَّةِ وَإِنِّي لَأَسْتَجِهُلُ مَنْ لَا يُكْفِّرُهُمْ».

^{۳۱۲} «وهو من الغلو والافراط الذي لا يوافقهم عليه جمهور العلماء سلفا وخلفا، وكيف يحكم بكفرهم، ثم يروى عنهم، ويخرج أحاديثهم في صحيحه الذي انتقاه وشرط فيه الصحة؟!» سير اعلام النبلاء- ج ۱۲- ص ۴۵۶.

وی بخوبی به آنچه اهل تسنن در قضیه رجال و روات گرفتار شده واقف است و بدین جهت اساساً شبهه ای که ناصر القفاری علیه شیعہ مطرح نموده را سالها قبل جلف و سست دانسته و در این رابطه می نویسد: «اگر کسی بگوید: «راوی روایت شیعی است آیا این موجب طعن و ایراد بر حدیث نمی گردد؟» میگوییم: هرگز! چراکه اصل در نقل حدیث راستگویی و حفظ حدیث است اما اینکه چه مذهبی دارد بین خود و خدای خود است و خدا خود حسابگر است! ... برای همین است که صاحب صحیحین مسلم و بخاری و غیرهما احادیث مخالفین ما که ثقه باشند اعم از خوارج و شیعہ و غیرهم را ذکر نموده اند.»^{۳۱۳}

یعنی محمد البانی قائل است که صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتب دیگر حدیثی اهل تسنن مملو از احادیث خوارج و شیعیان رافضی! و سایر فرق ضاله! می باشد. از طرفی شعیب ارنؤوط نیز خبرمان داد که احادیث صحیح بخاری منقول از عده ای افراد است که بخاری آنان را کافر و بدتر از یهود و نصاری می دانسته! چه خوب بود که ناصر القفاری در این باره رخ می نمود و لب می گشود که: «بسیاری از روایات اهل تسنن و احادیث صحاح ایشان را عده ای کافر و نصرانی و بیدین و سرباز یهود و شکمو! و ناصبی و شرابخوار و جهمی و رافضی نقل کرده اند و نیز افرادی که علمای حدیث روایت آنان را بدتر از زناء دانسته و خودشان را کذاب و ملحد و ضال معرفی کرده اند.»

بیش از این جایز نیست روح و روان شیخ قفاری را به بازی بگیریم که و اذا مروا باللغو مروا کراما...

^{۳۱۳} : «فإن قال قائل: راوی هذا الشاهد شيعي... أفلا يعتبر ذلك طعنا في الحديث وعلة فيه فأقول: كلا لان العبرة في رواية الحديث إنما هو الصدق والحفظ وأما المذهب فهو بينه وبين ربه فهو حسيبه ... ولذلك نجد صاحبی (الصحيحين) وغيرهما قد أخرجوا لكثير من الثقات المخالفين كالخوارج والشيعة وغيرهم» سلسلة الأحاديث الصحيحة - ج ۵ - ص ۲۶۲.

شبهه سوم: شیعه علم الحديث ندارد

اشرف الجيزاوی می نویسد:

«همانا اهل سنت در علم الحديث بر شیعیان پیشی گرفته اند و شیعیان در این زمینه مقلد اهل سنت هستند و محتاج^{۳۱۴}»

جواب

از جمله ادعاهای مکرر این جماعت، این است که شیعیان در علم الحديث بی فروغند و هرچه دارند از داشته های اهل تسنن است. البته در طی اعوام ماضیه ردود و اجوبه متقنی در رد این شبهه پوچ اظهار شده است، اما باز این جماعت سعی بر ستیهیدن با قول حق دارند، چون مجرمان عناد دل دشمن عنید.

سخن اول

از جمله علل تمایز شیعه نسبت به اهل تسنن، سبقت و قدمت تشیع در سیره و حدیث نویسی نسبت به ایشان است. بگونه ای که شیعیان از زمان امیرالمومنین (ع) شروع به حدیث نویسی نمودند ولی این سلك مقدس، نزد اهل تسنن از رکود عجیبی سرشار بود.

علمای اهل تسنن گفته اند: «ابوبکر بعد از وفات نبی اکرم مردم را جمع نمود و گفت: «شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایاتی نقل می کنید که مورد اختلاف است و مردمی که بعد از شما بیایند در این باره بیشتر به اختلاف خواهند افتاد؛ از این رو از آن حضرت روایتی نقل نکنید و اگر در این رابطه کسی از شما سؤال کرد بگویید: میان ما و شما قرآن

^{۳۱۴} علم الحديث بين اصالة اهل السنة و انتحال الشيعة—ص ۴۳.

که کتاب خداست حاکم است؛ هرآنچه قرآن حلال دانسته حلال و هر چه را حرام دانسته حرام بشمارید.»^{۳۱۵}

عمر بن خطاب نیز عداوت عجیبی با نقل روایات محمد مصطفی (ص) داشت. تاریخ نویسان گفته اند: «عمر سه تن را به جرم زیاد روایت کردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله زندانی کرد: ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری.»^{۳۱۶}

ضدیت اینان با نقل سنت نبی اکرم بدین جا ختم نگردید و آنان شروع به سوزاندن احادیث نبی اکرم (ص) نمودند که این فاجعه ای اسف بار است.^{۳۱۷}

عایشه می گوید: «پدرم احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع کرد که پانصد حدیث شد؛ تمام شب در بستر خویش آرام و قرار نداشت. من از این حال پدرم نگران شدم، به او گفتم: آیا به شما شکایتی شده و یا اتفاقی افتاده است؟ زمانی که صبح شد به من گفت: «دخترم! احادیثی را که نزد خود داری بیاور!» من هم تمام آنها را آوردم؛ پدرم دستور داد تا آتشی بیاورند؛ آن گاه تمام احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آتش کشید.»^{۳۱۸}

ابن سعد بنقل از عبدالله بن علاء گوید: «از قاسم که احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را املاء می کرد درباره احادیث آن حضرت سؤال کردم، گفت: احادیث در زمان خلافت عمر بن خطاب زیاد شده بود، عمر به مردم دستور داد تا همه روایات را بیاورند؛ هنگامی که

^{۳۱۵} «إن الصديق جمع الناس بعد وفاة نبيهم، فقال: إنكم تحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أحاديث تختلفون فيها، والناس بعدكم أشد اختلافًا، فلا تحدثوا عن رسول الله شيئًا، فمن سألکم فقولوا: بيننا وبينكم كتاب الله، فاستحلوا حلاله وحرّموا حرامه» تذكرة الحفاظ - شمس الدين ذهبی - ج ۱ - ص ۳ و ۲.

^{۳۱۶} «إن عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود وأبا الدرداء وأبا مسعود الأنصاري، فقال: قد أكثرتم الحديث عن رسول الله» همان - ص ۷.

^{۳۱۷} هنگامی که مدعیان خلافت و اسلام و سنت، خود شروع به آتش زدن احادیث نبی اکرم بکنند، دیگر چه قبح و غضبی بر کشیش صهیونیست آمریکایی که قرآن را آتش بزند؟ یکی سخن محمد (ص) را به آتش می کشد و دیگری خدای محمد (ص).

^{۳۱۸} «جمع أبي الحديث عن رسول الله وكانت خمسمائة حديث، فبات ليلته يتقلب كثيرًا، قالت: فغمني، قلت: أتتقلب لشكوى أو لشيء بلغك؟ فلما أصبح، قال: أي بنية هلمى الأحاديث التي عندك، فجئت بها، فدعا بنار فحرقها» همان - ص ۵.

مردم روایات را آوردند دستور داد تا تمام آنها را آتش بزنند؛ وقتی آنان احادیث را آتش زدند، گفت: «لا، مثناء کمثناه اهل الکتاب»^{۳۱۹}

توضیح اینکه سخن: «لا، مثناء کمثناه اهل الکتاب» نشانگر تعلیم قوی جناب عمر بن خطاب نسبت به تعلیمات یهود بوده است؛ چرا که «مثناء» یا همان «مثناء» از مجموعه‌های شفاهیه تلمود یهودی می‌باشد. تلمود یهود که شامل فقهیات یهود است، بر دو قسم بود: ۱. مثناء که همان نصوص یهود است؛ ۲. جماره یا همان تفسیر نصوص.^{۳۲۰} و جناب عمر بن الخطاب به اینچنین مطالبی علم داشته‌اند، حال آنکه از فرزندش عبدالله نقل شده است که گفت: «عمر بن خطاب، دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را یاد بگیرد، وقتی هم که تمام کرد، شتر قربانی کرد.»^{۳۲۱} حال علم به نصوص شفاهیه تلمود یهود و بی اطلاعی محض از قرآن نشانه چیست؛ الله اعلم!

بهر حال به آتش کشیدن سنت نبوی اکرم، سنت خلفایی بود که به ناحق بر اریکه قدرت تکیه زده بودند و این ضربه مهلک و سنگین آنان بر سنت نبی اکرم و دور نگه داشتن «عترت» از قرآن و «کتاب خدا ما را بس است!» گفتن‌ها باعث گردید تا اهل تسنن سالیان سال از هرچه سنت صحیحه نبوی بود بدور بمانند. وهب بن کیسان از بزرگان اهل تسنن خود معترف بود که دیگر از برای آنان سنتی نمانده و بدین جهت می‌گفت: «تمام سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر یافت بجز نماز»^{۳۲۲} حسن بصری می‌گفت: «اگر اصحاب

^{۳۱۹} «سألت القاسم یملی علی أحادیث، فقال: إن الأحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب، فأُنشد الناس أن یأتوه بها، فلما أتوه بها أمر بتحریقها، ثم قال: مثناء کمثناه أهل الکتاب» الطبقات الکبری - ج ۵ - ص ۱۸۸

^{۳۲۰} ر.ک: اصول الحدیث - علامه عبدالهادی فضلی - ص ۴۲.

^{۳۲۱} «عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَعَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْبَقْرَةَ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، فَلَمَّا أَتَمَّهَا، نَحَرَ جَزُورًا» شعب الایمان - بیهقی - ج ۲ - ص ۱۹۵۴؛ الجامع لأحكام القرآن - ابو عبدالله القرطبی - ج ۱ - ص ۴۰.

^{۳۲۲} «کل سنن رسول الله قد غیّرت حتی الصلاة» کتاب الأمّ - محمد الشافعی - ج ۱ - ص ۲۰۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از قبر بردارند از آنچه میان شما عمل می‌شود، جز قبله‌ای که به سوی آن نماز می‌گذارید چیزی از اعمال شما را نمی‌شناسند!»^{۳۲۳}

فلذا منع تحدّث و حدیث نویسی توسط شیخین ابوبکر و عمر باعث گردید که در قرن اول اثری از حدیث و سنت نزد غیرشیعیان باقی نماند و سنت نویسی آنان پس از قتل عمر و آزادی های نسبی که اصحاب و توابع در نقل بدست آوردند شروع شد که آنهم آنچنان فروغی نداشت و اگر هم داشت، طلایه دار آن امثال ابوهریره بودند! از این جهت اهل تسنن^{۳۲۴} برای مستند ساختن روایات خود به نبی اکرم ناچار شدند که راویان روایات را ذکر نموده و از قاعده توثیق و تضعیف روّات استفاده کند.

مهم تر اینکه بدلیل دروغین بودن بسیاری از روایاتِ مصادرِ آنان که در مرتبه اول با قرآن و عقل در تضاد بود، آنها توان مقترن نمودن روایات به قرائن قرآنی و عقلانی و روایی متواتر را نداشتند و مجبور بودند تنها قرینه باقی مانده یعنی رجال ناقل روایت را بررسی کنند و آنها نیز دیدیم که به چه فضاحتی دچار شده بودند.

فلذا التزام عامه به راوی شناسی و توثیق و تضعیف روّات نه از سر بی نیازی و علم گرایی که از سر عجز و ناچاری بود! حال آنکه این زبان درازان این فضیحت را فضیلت شمرند و این عار و خوار را، افتخار.

سخن دوم

همانطور که عرضه گردید، عامه در حدیث نویسی عقب مانده بودند و این عقب ماندگی در نقل و تضاد روایات ایشان با روایات متواتره و عقلیات سلیمه و آیات قرآنی، همگی باعث گردید که آنان بر مبنای غلط رجالی خود روّات را توثیق و تضعیف نموده و پی بر

^{۳۲۳} «لو خرج علیکم أصحاب رسول الله ما عرفوا منکم إلا قبلتکم» جامع بیان العلم و فضله - ابن عبدالبر - ج ۲ ص ۲۴۴.

^{۳۲۴} آنچه بعنوان لفظ «اهل تسنن» در این برهه از نوشتار، عنوان می شود مراد «غیر شیعیان» می باشند؛ زیرا در آن دوره اساساً لفظی به نام «اهل سنت» در کار نبود و این لفظ پس از نشأت جریان احمد بن حنبل گسترده تر شد. علیهذا اطلاق لفظ «اهل تسنن» به غیر شیعیان نه از سر اثبات وجود ایشان که از سر ذکر مصادر جنینی آنان می باشد.

صحت و سقم روایت برند. اما شیعیان در حدیث نویسی قدمت و اصالت داشتند. آنان از بدو وفات رسول اکرم(ص) به فکر جمع آثار نبوت در خانه امامت نمودند و تشیع را خانه امن سنت گرایی خود دانسته و شروع به کتابت کتب متعدد در وصف سنت نبویه نمودند.

الف. ابو رافع(متوفی ۳۵ق) که بگفته ی برخی ها او را نام ابراهیم بود، صحابی رسول خدا و شیعه امیر المومنین بود که در دوران پر محنت و غمبار خانه نشینی علی(ع) و غربت شیعیانش، دست به قلم شده و آثاری نوشت.

مرحوم نجاشی گوید: «ابو رافع نماز امام علی(ع) را می نوشت و می گفت: «وقتی علی نماز می خواند، در اول نماز چنین و چنان می گفت و ...» و آخر کتاب را باب بندی(تبویب) نموده بود به ابواب: نماز و روزه و حج و زکات و قضایا. نسخه ای از این کتاب نزد کوفی ها نیز بود ... بزرگانمان گفته اند بین دو نسخه اختلاف کوچکی وجود دارد ولی نسخه نزد ابی العباس کامل تر است. البته او کتاب دیگری هم داشت.»^{۳۲۵}

شیخ علی میانچی در کتاب ارزشمندش مکاتیب الرسول می گوید: «کتاب {نماز امام علی(ع)} تماماً روایت شده از امیرالمومنین(ع) بود و ابو رافع کتاب دیگری به نام «نحوه شروع نماز» داشت که آن را به ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث داد.»^{۳۲۶}

یعنی در سال ما بین ۱۱ الی ۳۵ قمری وی این دو جزوه را نوشته و اولین کتاب سیره و روایت در کل جهان اسلام را خلق نموده است، حال آنکه ابن حجر عسقلانی(از علمای برتر سنی) گوید: «اولین کسی که شروع به نوشتن و جمع سنت نمود، زُهری بود!» و این در حالیکه زُهری در اواخر قرن اول شروع به نوشتن سنت نزد عامه نموده است و این یعنی بین سنت نویسی شیعه و اهل تسنن حدوداً هشتاد سال فاصله است!

^{۳۲۵} «عن محمد بن عبیدالله بن أبی رافع، عن أبيه، عن جده أبي رافع، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه كان إذا صلى قال في أول الصلاة.... وذكر الكتاب إلى آخره بابا بابا: الصلاة والصيام والحج والزكاة والقضايا. وروى هذه النسخة من الكوفيين أيضا زيد بن محمد بن جعفر بن المبارك يعرف بابن أبي الياس عن الحسن بن الحكم الحبري قال: حدثنا حسن بن حسين باسناد. وذكر شيوخنا أن بين النسختين اختلافا قليلا، ورواية أبي العباس أتم. ولابن أبي رافع كتاب آخر» رجال نجاشی-ص ۶.

^{۳۲۶} «فهذا الكتاب كله رواية عن أمير المؤمنين (عليه السلام). وكان له كتاب استفتاح الصلاة دفعه إلى أبي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث» مكاتيب الرسول-ج ۱-ص ۴۳۳.

ب. سلمان فارسی و ابوذر الغفاری که از اصحاب باوفای رسول اکرم(ص) و شیعیان خُصّ امیرالمومنین(ع) بودند نیز طبق سخن مرحوم ابن شهر آشوب جزواتی از سنت را علیرغم ضدیت خلفای ثلاثه بقلم تحریر در آورده و نوشتند. آنچه که شیخ طوسی در الفهرست بیان نموده، این است که سلمان فارسی جزوه «حدیث جاثلیق» را ذکر نموده است.^{۳۲۷} نیز همون گوید که ابوذر الغفاری جزوه ای تحت عنوان «خطبه» داشت که اتفاقات بعد از وفات رسول اکرم را بیان می نمود.^{۳۲۸}

فلذا در دورانی که اصحاب غیر شیعه بدستور عمر لسان در نیام دهان گرفته و دم از سنت نبویه نزدند، سه تن از اصحاب نبوی و شیعیان علوی یعنی ابراهیم ابورافع و سلمان محمدی فارسی و جندب بن جناده ابوذر الغفاری(رضی الله عنهم) جزوات و کتبی را در شرح و نقل سیرت و سنت نوشتند.

پ. علی بن ابی رافع از توابع نسل اول بود که فرزند رشید ابورافع صحابی و از شیعیان امیرالمومنین(ع) و خزانه دار بیت المال آنحضرت در دوران حکومتش(ع) بود.^{۳۲۹} نجاشی در وصف او گوید: «علی از خوبان تابعی شیعه و از اصحاب امام علی(ع) و نویسنده وی بود. او حافظه خوبی داشت و کتابی درباره فقیهات وضوء و نماز و سایر ابواب جمع نمود.»^{۳۳۰}

ث. عبید الله بن ابی رافع برادر علی و فرزند ابراهیم ابی رافع که کتاب «قضاوت های امیرالمومنین(ع)» را نوشت و از شیعیان آنحضرت بود.^{۳۳۱}

ث. اصبع بن نباته که از خواص شیعه و اصحاب امیرالمومنین(ع) بود و جزوه امیرالمومنین خطاب به مالک اشتر در کشور داری را وی نوشته است.^{۳۳۲} و بگفته شیخ طوسی

^{۳۲۷} الفهرست - شماره ۳۳۸.

^{۳۲۸} همان - شماره ۱۶۰.

^{۳۲۹} الشیعه و فنون الإسلام - سید حسن صدر - ص ۱۶۰.

^{۳۳۰} «علی بن ابی رافع تابعی من خیار الشیعه، کانت له صحبه من أمیر المؤمنین علیه السلام، وکان کاتباً له، وحفظ کثیراً، وجمع کتاباً فی فنون من الفقه الوضوء والصلاة وسائر الابواب.» رجال نجاشی - شماره ۲.

^{۳۳۱} الفهرست شیخ طوسی - شماره ۴۶۸.

وی اولین نفر بود که ماجرای جنایت بنی امیه در کربلاء یعنی ترور امام حسین (ع) را نوشت و جزوه «مقتل الحسین» را به رشته تحریر در آورد.^{۳۳۳}

ج. ابوصادق سلیم بن قیس هلالی که بگفته مرحوم نجاشی در الفهرست^{۳۳۴} دارای کتاب است و کتاب کنونی و مشهور «اسرار آل محمد» نیز به او منتسب است. وی از شیعیان امیرالمومنین (ع) و از جمله کسانی بود که طبق روایت کتابش^{۳۳۵} احادیث نوشتاری خود را به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) عرضه می نمود و آن حضرات (علیهما السلام) منقولات وی را تأیید می کردند.

در مختصر بصائر مرحوم حلی آمده است: «ابان بن ابی عیاش گوید: کتاب سلیم را نزد امام سجاد (ع) بردم که نزد وی تنی چند از بزرگان چونان ابوطیفیل صحابی هم بود؛ پس شروع کردم به قرائت کتاب سلیم بن قیس و آن را خواندم. پس امام فرمود: «این احادیث صحیح هستند»^{۳۳۶}

این کتاب به نقل از امام صادق (ع) «القبای تشیع» نامگذاری شد^{۳۳۷} و در توثیق و ترغیب به آن کتاب منقولات متعددی از ائمه شیعه (ع) ذکر شده است.

۷- میثم تمّار که نام کاملش ابوصالح میثم بن یحیی التّمّار، از شهدای راه تشیع و امامت است که بدست عبید الله بن زیاد بشهادت رسید. وی از علمای اسلام و تشیع بود. شیعه و سنی نقل کرده اند که وی به ابن عباس صحابی محمد (ص) و معلم قرآن می گفت: «یابن

^{۳۳۲} الشیعه و فنون الإسلام-سید حسن صدر-صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲.

^{۳۳۳} الفهرست-شماره ۱۱۹-ص ۸۹.

^{۳۳۴} ص ۱۰-شماره ۴.

^{۳۳۵} کتاب سلیم بن قیس-ص ۱۸۵.

^{۳۳۶} الشیعه و فنون الإسلام-ص ۱۶۲-پاورقی شماره ۲ نقلاً از مختصر البصائر-ص ۴۰.

^{۳۳۷} همان- نقلاً از خاتمه مستدرک الوسائل-ج ۱۷-ص ۲۹۸؛ ر.ک: الذریعه الی تصانیف الشیعه-علامه شیخ آغا بزرگ طهرانی-ج ۱-ص ۶۳.

عباس! اگر در مسائل قرآن سوالی داری از من پیرس! چراکه من قرآن را با سخنان علی مرتضی (ع) یاد گرفته ام.^{۳۳۸}

میثم نیز دارای کتاب حدیثی بود^{۳۳۹} و شیخ طوسی از جزوات و مطالب او روایاتی چند نقل نموده است. بعنوان مثال می نویسد: «صالح فرزند میثم تمار می گوید: در کتاب میثم این را یافتیم...»^{۳۴۰}

مطالب از این دست بسیار است و علمای طراز اول ما چونان المرجع الأكبر سید حسن صدر در دو کتاب «تأسیس الشیعه» و «الشیعه و فنون الإسلام» و علامه منقول و معقول شیخ آغابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» و علامه سید امین موسوی جبل عاملی در کتاب «اعیان الشیعه» اثبات نموده اند که در بسیاری از علوم و آثار علمی اسلامی، چونان حدیث و تاریخ و سیره و لغت و نحو و بدیع و کلام و مناظره و تفسیر و قرائت و سایر علوم، شیعیان حرف اول را زده و سنگ بنا را نهاده اند؛ این حقیقتاً افتخار است.

هدف ما از بیان آثار شیعه این بود که بدانیم شیعیان از همان ابتدا به مصادر روایی و حدیثی که مستقیماً با نبی اکرم یا امیرالمومنین (علیهما و آلهما السلام) در ارتباط بود، دسترسی داشتند و حقیقتاً هیچ احتیاجی به علم رجال در آن برهه از زمان نبود. فلذا علیرغم اهمیت علم رجال و رجال گرایی نزد شیعه، علم رجال در آن برهه از زمان کارایی ذاتی خود را نداشت. چرا که خاصیت ماهوی علم الرجال تصحیح یا تضعیف حدیث است حال آنکه آنزمان بدلیل کتبی که متذکر گشتیم و نظائر آن این احتیاج بسیار کم رنگ بود.

از طرفی وجود ائمه (ع) تا سال ۲۶۰ قمری در میان مردم و نمایندگان تام الاختیار آنها تا سال ۳۲۹ قمری باعث گردیده بود که روایات فراوانی از طرف خود ائمه تصحیح و یا تکذیب کردند که در این صورت، شیعیان مصدر کاملاً قابل اعتمادی چون «امام زمان» خود را داشتند و از این جهت حقیقتاً واگیر علم رجال نبودند. فلذا کم کاری شیعیان و نرفتن

^{۳۳۸} مستدرک سفینه البحار - شیخ علی نمازی - ج ۹ - ص ۳۳۱.

^{۳۳۹} الشیعه و فنون الإسلام - ص ۱۶۵.

^{۳۴۰} «عن صالح بن میثم التمار رحمه الله، قال: وجدت فی کتاب میثم رضی الله عنه...» امالی - شیخ طوسی - ص ۱۴۸.

آنچنانی شیعیان بسمت علم رجال در دوران ائمه (ع) و تا سالهای اخیر قرن چهارم، دلیلی لامع و برهانی ساطع داشت و آن، داشتن کتب فراوان متقن در باب فقه و حدیث و تاریخ و سیرت و نظائره و نیز نظارت ائمه معصومین (علیهم السلام) که خود روایات دروغ را تکذیب و روایات صحیح را توثیق می نمودند و از این بابت خیال شیعیان از روایات موصوله راحت بود. این خود ثروت عظیم تراث شیعه می باشد که میراث محمد و آل محمد (ص) در دل مذهب تشیع است؛

نمود این ثروت حدیثی در کتب اربعه شیعیان عیان است. کتاب الکافی نوشته مرحوم محمد کلینی تقریباً حدود شانزده هزار (۱۶۰۰۰) روایت از چهارده معصوم دارد. این در حالیکه صحیح بخاری مجموعاً با حذف اسانید و مکررات روایی، تقریباً دوهزار و هفتصد (۲۷۰۰) روایت به نبی اکرم منتسب نموده است. یعنی بطور تقریبی کتاب الکافی شش برابر صحیح بخاری روایت دارد و این نتیجه تلاش اصحاب و تابع و اتباع تابع شیعه بوده است که در آنچنان دوران پر محنت و رنج و قتل و شهادت، اینچنین دستاورد عظیمی را بشمر رساندند. بلکه عظمت کار آنجایی مشخص می شود که بدانیم تمامی کتب سته اهل تسنن روی هم با حذف مکررات درخوشبینانه ترین حالت ده هزار (۱۰۰۰۰) روایت نقل نموده است و این یعنی کتاب کافی شریف بتنهایی بیشتر از تمامی صحاح سته اهل تسنن دارای روایت است و عدد اختلافی آن شش هزار (۶۰۰۰) حدیث است!! این در حالیکه کل سنن اربعه آنان یعنی سنن نسائی و سنن ترمذی و سنن قزوینی و سنن سجستانی روی هم با حذف مکررات شش هزار و دویست (۶۲۰۰) روایت نقل کرده اند^{۳۴۱} و این یعنی کتاب الکافی به اندازه دو برابر کل سنن اربعه و یک بار دوره کامل صحیحین نقل روایت کرده است!!

این عجز تمام و کمال اهل تسنن در سنت گرایی در مقابل شیعه را گویاست. مهم تر اینکه بدانیم کتاب الکافی یکی از کتب اربعه شیعه یعنی الکافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب الأحکام و الإستبصار است. و گرنه مجموع روایات کتب اربعه شیعه حدود چهل و پنج هزار (۴۵۰۰۰) حدیث است که این یعنی روایات کتب اربعه چهار و نیم برابر صحاح ششگانه

^{۳۴۱} آمارها نزدیک به آمار سایت محمد امین سلفی است:

http://www.ibnamin.com/num_hadith.htm

اهل تسنن نقل روایت از محمد و آل محمد (ص) نموده است. دلیل هم همانطور که گفته شد، نوشتن کتب فراوان روائی از زمان امیرالمومنین (ع) و نیز دسترسی به ائمه (ع) بود که باعث احساس بی نیازی شیعیان به علم رجال و توثیق و تضعیف روات در مرتبه اول می نمود.

فلذا گرایش بیشتر (و نه پیشتر) اهل تسنن به علم راوی شناسی از سر عجز و ناچاری و گرایش کمتر (و نه دیرتر) شیعیان به این علم از سر بی نیازی بوده است و این از بزرگترین افتخارات تشیع است که جماعت وهابی این مدح را قذح دانند!!

سخن سوم

آنچه بطور کامل شبهه موصوف را منقرض می کند این است که شیعیان حتی در راوی نویسی و رجال نویسی و نوشتار کتب اصول الحدیث هم از اهل تسنن پیشتر بوده اند! گفتیم که تمامی ادعای اشرف جیزاوی و وهابیون اشباه وی این است که شیعیان پس از اهل تسنن کتاب نوشته اند و قبل از آنان به علم الرجال همت و رغبت نداشتند. این ماحصل آنچه وهابیت در این باب می گویند است. اما با تفحص در متون معاجم مؤلفین و مصنفین متوجه می شویم که شیعیان امیرالمومنین (ع) قدم اول در راه علم الرجال را برداشته و سنگ بنای این ساختمان را نهاده اند.

الف. رجال عبید الله بن ابورافع: صحابی امام علی (ع) و شیعه آن حضرت که قبلتر نام و یادش گذشت، اولین کتاب رجال جهان اسلام را نوشته است که این کتاب، رجال حاضر در جنگ جمل و صفین و نهروان را در بر می گیرد و «تسمیه من شهد مع علی (ع) حروبه من الصحابه» نام دارد.

این کتاب علیرغم اینکه همکنون در دسترس نیست، لکن آثار آن در کتب شیعه و سنی یافت می شود. شیخ طوسی این کتاب را ذکر کرده^{۳۴۲} و علمای اهل تسنن نیز مطالب پیرامون این کتاب را مُقَطَّعاً نقل کرده اند بطوریکه ابوالقاسم طبرانی در کتاب المعجم الکبیر قریب به ده بار به کتاب عبید الله بن ابورافع استناد می کند و از آن کتاب در بحث های راوی

^{۳۴۲} الفهرست شیخ طوسی - شماره ۴۶۸.

شناسی استفاده نموده است؛ بعنوان مثال: «عن محمد بن عبید الله بن أبی رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حنظلة بن النعمان حبشي بن جنادة السلولي، يا همو: «علي بن هاشم عن محمد بن عبید الله بن أبی رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم خالد بن أبی دجانه رضى الله عنهم، و همو: «خويلد بن عمرو حدثنا محمد بن عثمان بن أبی شيبة ثنا ضرار بن صرد ثنا علي بن هاشم عن محمد بن عبید الله بن أبی رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي رضى الله عنه من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم خويلد بن عمرو الأنصاري بدرى من بنى سلمة»

فلذا دیده می شود که علمای اهل تسنن به اولین کتاب رجال جهان اسلام که نوشته شیعیان است، استناد و در اعصار خویش از آن استفاده کامل نموده اند و این باطل کننده تمامی ادعاهای اشرف وهابی و سایر معاندین است.

ب. رجال عبد الله الكنانی: وی از اصحاب ائمه ابن الرضا است و کتابی تحت عنوان الرجال داشت؛ علامه حلی و ابن داود حلی بر این کتاب در مباحث رجالی استناد نموده اند؛ اگرچه اصل کتاب همکون در دسترس نیست.

ث. المشیخه حسن سرّاد: از اولین کتب شیخ نویسی جهان اسلام است که بقلم حسن سراد از تلامیذ امام رضا (ع) نوشته شد. وی دارای روایات متعدد از ائمه علیهم السلام است. شیخ طوسی در این باره می نویسد: «حسن بن محبوب سراد یا زراد که کنیه اش ابو علی و مولی بجیله؛ کوفی و مورد اعتماد است و از امام رضا (ع) روایاتی دارد. او از شصت نفر از اصحاب جعفر صادق (ع) نقل روایت نموده و جلیل القدر و از چهار رکن مهم شیعه در دوران خود بحساب می آید. او کتب متعددی دارد از جمله: کتاب المشیخه و کتاب حدود»^{۳۴۳}

ث. وضاعون فضل بن شاذان: این کتاب نیز علیرغم نبودش در حال حاضر در عصر متقدمین رجال شیعه بوده و بزرگانی همانند کشی در رجال بدان استناد کرده اند که در آن کتاب ذکر برخی از دروغگویان راوی آمده است.

^{۳۴۳} «الحسن بن محبوب السراد، ويقال له: الزراد، ويكنى أبا علي، مولی بجیله، كوفی، ثقة. روی عن أبی الحسن الرضا علیه السلام، وروی عن ستین رجلا من أصحاب أبی عبد الله علیه السلام، وكان جلیل القدر، ويعد في الأركان الأربعة في عصره. وله كتب كثيرة، منها: كتاب المشیخه، كتاب الحدود» الفهرست-شماره ۱۶۲.

همه اینها در حالیکست که اولین کتاب اهل تسنن در علم الرجال توسط رامهرمزی متوفی سال ۳۶۰ قمری نوشته شد! یعنی ما بین اولین کتاب رجالی شیعه که مورد استفاده اهل تسنن نیز قرار گرفته (تسمیه من شهد مع علی حروبه من الصحابه) و اولین کتاب رجالی اهل تسنن (امثال الحديث) حدود سیصد و سی (۳۳۰) سال فاصله وجود دارد و این بخودی خود مبطل تمامی اکاذیب اشرف و امثال اشرف است که شیعیان را در رجال نویسی مقلد اهل تسنن می خوانند!!

شبهه

برخی از آنان اینطور شبهه می کنند که «اهل تسنن در درایت و اصول الروایه نویسی بر شیعیان پیشتاز است و شیعیان در این باره مقلد ما هستند!!»

جواب

این نیز چونان شبهات گذشته پوچ است. اولین کسی که طبق منقولات کتب متقدم پیرامون درایت الحديث سخن نمود امیرالمومنین (ع) بود. بنحوی که فرمود: «بر شما باد درایت در حدیث و نه فقط روایت؛ چرا که تلاش سفیهان در روایت و تلاش عالمان در درایت است.»^{۳۴۴} و فرمود: «در مورد احادیث با عقلانیت رفتار کنید» نیز از نبی اکرم روایت است که فرمود: «اگر يك حديث را بفهمی، بهتر از آن است که هزار حديث را نقل کنی!»^{۳۴۵} و سخن امام باقر (ع) که فرمود: «حدیثی که بین یارانت به درجه اشتهار رسیده را بگیر و روایت شاذ و کمیاب را رها کن!»^{۳۴۶}

اصحاب ائمه معصومین (ع) نیز در این زمینه همانند رجال نویسی فعال بودند و اولین کتاب را ابان بن تغلب (متوفی ۱۴۱ق) صحابی امامین صادقین (علیهما السلام) به اسم «الأصول فی الروایه علی مذهب الشیعه» نوشته است که ابن ندیم معتزلی آن را در کتاب «الفهرست» خویش ذکر نموده است. نیز کتاب «اختلاف الحديث» نوشته محمد بن ابی عمیر که از اصحاب امام رضا (ع) بود از جمله اولین نوشتارهای جهان اسلام در باب درایت الحديث بوده است. فلذا اثبات این کتب در نصوص متقدمین سخن از آن دارد که شیعه از ابتدا دارای اصول

^{۳۴۴} «علیکم بالدرايات لا بالروایات همه السفهاء الروایه و همه العلماء الدرايه» کنز الفوائد - ج ۲ - ص ۳۱.

^{۳۴۵} «حديث تدريه خير من ألف حديث ترويه». مستدرک سفینه البحار - ج ۲ - ص ۲۳۲.

^{۳۴۶} «خذ بما اشتهر بين أصحابك و دع الشاذ النادر» الفوائد الحائريه - وحيد بهبهانی - ج ۱ - ص ۵۳۹.

روایت و ساختار درایت بوده است و تقلید تشیع از تسنن در این زمینه کذب است. اما هویداست که این رویه درایت در احادیث و فهم بارز آن در مجموعه ای مدون نگردید و علیرغم وجود نصوص متعدد درایت الحدیث در کتب مختلف شیعی، آنچنان اهتمام جامعی پیرامون مدون و مهذب نمودن منصوصات درایه الحدیث تا زمان سید بن طاووس رخ نداد. از جمله قدیمی ترین نصوص علمای شیعه پیرامون درایت الحدیث سخن مرحوم شیخ مفید(ره) است که در رساله اصولیه خود یعنی «التذکره باصول الفقه» قسمت آخر کتاب را مختص درایت الحدیث نموده است؛^{۳۴۷} نیز شاگرد او و استاد شیخ طوسی، یعنی سید مرتضی(ره) نیز در کتاب مفصل سه جلدی «الذریعه الی اصول الشریعه» مطالب متعددی پیرامون درایت الحدیث و تقسیمات حدیثیه می نویسد و پس از وی مرحوم محقق حلی(ره) در کتاب «معارج الأصول» شروع به بررسی تقسیمات حدیثیه و تعریفات درایتی آن می نماید.^{۳۴۸} نیز پس از آنان مرحوم احمد بن طاووس حلی و سپس شاگرد شاگردش یعنی مرحوم سید عبدالحمید نجفی نیلی(ره) کتابهای مختص علم الحدیث را نوشتند. فلذا اساساً این سخن که مرحوم شهید ثانی مخترع و منتقل علم الدرایه از اهل تسنن به تشیع بوده و قبل از آن شیعه بویی از علم درایه الحدیث نبرده، کاملاً غلط و بی اساس است؛ حال گوینده اش هر که هست، باشد.

این مطالب همگی نشانگر اصالت و قدمت و ثروت تشیع در «حدیث گرایی» و علوم وابسته به حدیث است و از اینروست که کتب متعدد حدیثی و رجالی و درایه نزد شیعه بوفور یافت می شود و افرادی همانند اشرف الجیزاوی و نظائره توان رد آن را ندارند.

شبهه چهارم: روایات شیعه الهامات امام است

شبهه ای که هم اشرف الجیزاوی^{۳۴۹} و هم ناصر القفاری^{۳۵۰} و هم برخی از علمای وهابی دیگر مطرح می کنند این است که «شیعیان معتقدند ائمه شیعه علوم را از طریق وحی و الهام دریافت می کنند و این وحی در اختیار ائمه بوده است و نه در اختیار خداوند!! زیرا

^{۳۴۷} ص ۴۴ و ۴۵.

^{۳۴۸} ص ۱۳۸.

^{۳۴۹} علم الحدیث بین اصالة اهل السنة و انتحال الشیعه - ص ۶۵.

^{۳۵۰} اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه - عرض و نقد (نسخه کامله) - ناصر القفاری - ص ۳۱۰.

هرآنموقعی که آنها اراده می کردند و یا سوالی از طرف برخی اصحابشان مطرح می گردید، فوراً با علوم و حیانی می توانستند پاسخ دهند و این یعنی وحی تابعیت مشیت امام بود و نه مشیت الله! پس از اینچنین ادعایی اشرف می نویسد: «شیعیان امامان خود را بعنوان مشرّع (تعیین کننده شرع) قراردادده اند چراکه آنان معصومند و از روی هوی و هوس سخن نمی کنند و این عملاً اعتقاد به انبیائیت که بعد از پیغمبر خاتم (ص) آمده اند و این تلاشی برای باز کردن درب تغییر دینیست که پیغمبر آورده است؛ آنهم بدین بهانه که امام چنین گفته است.»^{۳۵۱}

جواب

این شبهه کما فی السابق در وهله اول شبهه ای اعتقادی و در پس آن شبهه ای رجالی است که ما جواب هر دو وجه آن را بیان می داریم. آنها گویند: شیعیان از افرادی «سنت» را گرفته اند که خود مخترع سنت و مشرّع و بنیانگذار سنت هستند و نه متشرّع و تابع سنت. فلذا آنان خود دینی جدید برای خود دست و پا کرده و به زعم خویش امامانی دارای وحی دارند که بدون هیچ ارتباطی با نبی اکرم (ص) می توانند دین سازی کرده و تولید حدیث و سنت کنند. در این رابطه سخنانی را مذکور می داریم:

سخن اول

آنچه اینان می خواهند جلوه دهند این است که امامت منصبی رقیب و در تاخت نبوت است تا بواسطه آن و بیان مقامات امام و صاحب امامت، آن را ضد نبوت و در خلاف آن نمایان کنند. حال آنکه در حقیقت امامت، سیر امتداد خط نبوت است و ائمه معصومین (ع) همگی تابع شرعی بودند که نبی اکرم (ص) آورده بود و از آن مسیر هرگز جدا نگردیدند. وقتی می بینیم که امامت مقامی الهی و منصبی در طی منصب نبوت است، بلاشک درمیابیم که صاحب امامت، نه فردی عادی، بلکه دارای شرایط و حالاتیست که در اغیار یافت می نشود. این امر در قرآن بوضوح مبرهن متجلیست آن هنگامی که طالوت به اذن الله به رهبری قوم محارب جالوت برگزیده می شود و در آن هنگام خداوند می فرماید: «خدا او را بر شما

^{۳۵۱} علم الحدیث بین اصالة اهل السنة و انتحال الشيعة - ص ۷۰.

برگزیده و او را در علم و جسم (قدرت)، وسعت بخشیده است.^{۳۵۲} فلذا از جمله بارزترین ویژگیهای رهبران دینی و منتصب الهی «داشتن علم لدنی من عند الله» است که خداوند آن را به طالوت نیز علیرغم نبی و وصی نبودنش اعطا می نماید.

ابو عبدالله القرطبی از مفسرین اهل تسنن و از مجددین تفسیر در میان ایشان، نسبت به این آیه، تفسیر شنیدنی دارد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ» یعنی: خداوند او را اختیار نمود و او را به عنوان حجت الله قاطع و هویدا قرار داد و برایشان بیان نمود که این ویژگی {یعنی قدرت و علم الهی} علت برانگیختگی طالوت بوده و بدین وسیله او را در ۱. علم که یکی از ملاکهای انسانیت و ۲. جسم که از عوامل کارآمد در جنگها و نبردهاست، برتری بخشید و با این روش ویژگیها و صفات و حالات «امام» و مقام «امامت» را بیان می دارد؛ و می گوید که مقام امامت استحقاق «علم» و «دین» را دارد.^{۳۵۳} نیز ثعالبی که از ائمه تفسیر اهل تسنن است در این رابطه می گوید: «جمهور علماء بر این اعتقادند که منظور از علم در این آیه شریفه، «تمام معارف» است و نه فقط علوم جنگی.»^{۳۵۴}

با ذکر آیه شریفه و تفاسیر اهل تسنن، هویداست که «علم لدنی» از اولین و مهمترین وجوه «مقام امامت» است و آنی که دارای مقام رهبری الهیست، بایستی دارای «علم الهی» و «حکمت لدنی» باشد. فلذا آنی که از جانب الله، امامت دارد، علومش را نه در مکتب ناسوت، که در عالم لاهوت یاد می گیرد و از اینروست که نه خطاست و نه لغو و نه برخاسته از حرص و طمع. زیرا اگر خطا بود، بدین طریق خداوند بندگان خود را به خطا دعوت نموده بود و اگر لغو بود، یعنی خداوند عبث گراست و اگر از سر حرص و طمع بود، علمی منجر به ظلم و تعدی و تضییع حق دیگران می گردید که در حق امام، مستحیل است.

این امر در مورد لقمان حکیم (ره) نیز تکرار شده است. وی نه پیغمبری می دانست و نه امامت؛ لکن خداوند وی را از اسرار و حقائق باخبر و حکمت الهی را بوی اعطا نمود.

^{۳۵۲} «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» بقره-آیه ۲۴۷.

^{۳۵۳} «{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ} أی: اختاره وهو الحجة القاطعة، وبين لهم مع ذلك تعليل اصطفاء طالوت وهو بسطته في العلم الذي هو ملاك الانسان، والجسم الذي هو معينه في الحرب وعدته عند اللقاء، فتضمنت بيان صفة الامام وأحوال الإمامة، وأنها مستحقة بالعلم والدین» تفسیر القرطبی - ج ۳ - ص ۲۴۶.

^{۳۵۴} «والجمهور على أن العلم في هذه الآية يراد به العموم في المعارف لا علوم الحرب خاصة» تفسیر الثعالبی - ج ۱ - ص ۴۹۰.

خداوند می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم».^{۳۵۵} مجاهد در تفسیرش گوید: «ما به لقمان حکمت دادیم، یعنی: او را فقه، عقل و گفتار صحیح عنایت نمودیم حال آنکه او پیغمبر نبود».^{۳۵۶} نیز قتاده بنقل طبری گوید: «ما به لقمان حکمت دادیم، یعنی ما به او قدرت تفقه در اسلام دادیم. قتاده گفته است: این در حالی است که لقمان به مقام نبوت نایل نگردیده و وحی نیز بر او نازل نمی شده است».^{۳۵۷}

با ذکر این آیه شریفه مرهبن است که «علم الهی» و «حکمت لدنی» بهیچ عنوان منحصر در مقام نبوت نیست و آنانی که شایسته اینچنین مقامی بودند نیز، در عین حالی که نبوت نداشتند، از فیوضات غیبیه الله در علم و حکم و قدرت بهره بردند و این اصلی قرآنیست که این جماعت عنید با آن سر جنگ دارند.

سخن دوم

آنچه وهابیون را بخشم آورده و آنها را مترصد به تکفیر شیعیان از جهت «علم الأئمه» نموده است، بیشتر متوجه «علم حادث» است. آنان مدعیند علم حادث، بغیر نبی، کفر و ضلال است و از این رو شیعیان پیغمبرانی پس از پیغمبر خاتم (ص) یافته اند که بایشان وحی نازل شده و هرآنکو از آنان برای خود انبنانی از آیات نانوشته دارند.

فلذا پاشنه آشیل شبهه پوچ آنان روی دو کلمه «الهام الهی» و «وحی» می گردد و در این رابطه سخنانی را عرضه می داریم.

راغب اصفهانی در تعریف الهامات می نویسد: «الهام عبارت است از القاء چیزی در قلب، در صورتی که از سوی خداوند متعال و از عالم بالا صورت گرفته باشد».^{۳۵۸} و قرطبی در تعریف کلمه وحی می نویسد: «وحی در کلام عرب به معنای الهام است».^{۳۵۹} فلذا نه «وحی» و

^{۳۵۵} «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» لقمان-آیه ۱۲.

^{۳۵۶} «{وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ} یعنی: الفقه والعقل والإصابة فی القول فی غیر نبوة» تفسیر مجاهد-ج ۲ - ص ۵۰۴.

^{۳۵۷} «{وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ} أى الفقه فی الإسلام، قال قتاده: ولم يكن نبياً، ولم يوح إليه» تفسیر الطبری: ج ۲۱ ص ۸۱.

^{۳۵۸} «الإلهام إلقاء الشيء فی الروح ويختص ذلك بما كان من جهة الله تعالى وجهة الملائ الأعلى» مفردات القرآن- ص ۴۵۵.

^{۳۵۹} «والوحي فی کلام العرب معناه الإلهام» تفسیر القرطبی- ج ۶- ص ۳۶۳.

نه «الهام» بمعنی «نزول کلام از جانب الله بر "پیغمبر"» نیست و احدی از علمای اسلام اعم از شیعه و سنی اینچنین سخنی نرانده اند. از این روست که در قرآن کریم بارها و بارها لفظ «وحی» برای غیر از انبیاء و افراد عادی و حتی حیوانات و شیاطین نیز استعمال شده است:

الف. خداوند می فرماید: «ما به مادر موسی وحی نمودیم».^{۳۶۰} قتاده در تفسیر این آیه می نویسد: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ، یعنی به دل او انداختیم».^{۳۶۱} بغوی می نویسد: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ، همان وحی الهام است نه وحی نبوت».^{۳۶۲}

ب. خداوند می فرماید: «و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: «ایمان بیاورید!»»^{۳۶۳} قرطبی در تفسیر واژه «وحی نمودم» می نویسد: «یعنی به حواریون الهام و در قلوب آنها این چنین القا نمودم».^{۳۶۴}

پ. خداوند می فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتریت داده است»».^{۳۶۵} این نص واضح تکلم فرشتگان و اهل ملکوت با حضرت مریم (س) است که نه پیغمبر بود و نه فرشته؛ اما در مقام همکلامی با ملائکه بود. علمای اهل تسنن چون بیضاوی^{۳۶۶} تصریح بر شفاهی و عینی بودن این مکالمه داده اند و معتقد به تأویل آن بغیر تکلم نیستند.

این آیات قرآنی همگی اثبات می کنند که موجودیت «وحی» و «الهامات غیبیه» و «علم لدنی» مختص انبیاء نیست و شبهه قفاری و اشرف شبهه ای مخالف قرآن و در تضاد سخنان الهی است. شکی نیست که اهل بیت (ع) مقامی بس عظیم تر و والاتر از طالوت و لقمان و مریم (علیهم الرضوان) دارند و آنان چونان کشتی نوحند که بشریت جملگی باید خود را بدانها رساند و گرنه هلاک شدند و آنانند که عدیل و هم وزن کلام الله هستند و آن سان

^{۳۶۰} «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» قصص - آیه ۷.

^{۳۶۱} «وكان قتاده يقول، فی معنی ذلك وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ: قذفنا فی قلبها» تفسیر الطبری - ج ۲۰ - ص ۳۷.

^{۳۶۲} «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ وَهُوَ وَحْيُ إلهام لا وَحْيُ نبوة» تفسیر البغوی - ج ۳ - ص ۴۳۴.

^{۳۶۳} «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا» مائده - آیه ۱۱۱.

^{۳۶۴} «أَي أَلْهَمْتَهُمْ وَقَذَفْتُ فِي قُلُوبِهِمْ» تفسیر القرطبی - ج ۶ - ص ۳۶۳.

^{۳۶۵} «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» آل عمران - آیه ۴۲.

^{۳۶۶} تفسیر البیضاوی - ج ۲ - ص ۳۸.

که قرآن کتاب الغیب و صاحب معجز و کریم و معصوم از کذب و خطاست، اهل بیت (ع) نیز عالم الغیب و دارای کرامت و معجزه و عصمتند. فلذا چه «وحی غیر نبوت» و چه «الهامات غیبیه» و چه «علم لدنی» همگی برای آنان مسجل است و این امور بطرق مختلف بر ایشان مستولی است.

سخن سوم

بہتر است جیزاوی و قفاری قبل از ایجاد شبہہ علیہ شیعه قدری در منقولات اہل تسنن نظر کنند و با جستاری در متون صحاح و مسانید ایشان، مطالبی را ببینند کہ زبانشان را از تعدی بہ ساحت مقدس مذهب آل محمد (ص) کوتاه می دارد.

علمای اہل تسنن مدعی شدہ اند کہ برخی از اصحاب در آن مقامی بودہ اند کہ قدرت تکلم با فرشتگان را داشتند و علوم را از ملکوت اعلی در می یافتند!

۱. شاطبی می نویسد: «از جملہ الہامات و غیبیات و پیشگویی ہا، عمل صحابہ است کہ در آن مواردی از پیش گویی، کشف حقایق، الہام و وحی ہایی کہ از نوع وحی در خواب است، مشاہدہ شدہ است.»^{۳۶۷}

۲. آلوسی گوید: «روایات فراوانی وارد شدہ کہ برخی از صحابہ ملائک را می دیدہ و سخن آنها را می شنیدہ اند و بہترین دلیل برای تایید آن، آیہ شریفہ ذیل است: «بہ یقین کسانی کہ گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند کہ: نترسید و غمگین مہاشید، و بشارت باد بر شما بہ آن بہشتی کہ بہ شما وعدہ دادہ شدہ است!» کہ در این آیہ از نزول ملائک بر غیر انبیا در دنیا و سخن گفتن با آنان خبر دادہ و هیچ کس ادعا نکردہ کہ لازمہ این سخن نبوت است.»^{۳۶۸}

۳. محمد بخاری در صحیحش می نویسد: «رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود: قبل از شما در امت بنی اسرائیل اشخاصی عادی وجود داشتند کہ ملائک با آنها سخن می گفتند و

^{۳۶۷} «عمل الصحابة (رضی اللہ عنہم) بمثل ذلك من الفراسة والكشف والالهام والوحی النومی» المواقات - ص ۲ - ص ۲۶۶.

^{۳۶۸} «والأخبار طافحة برؤية الصحابة للملك وسماعهم كلامه، وكفى دليلاً لما نحن فيه قوله سبحانه: {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ} فإن فيها نزول الملك على غير الأنبياء في الدنيا وتكليمه إياه ولم يقل أحد من الناس: إن ذلك يستدعي النبوة» روح المعاني - ج ۲۲ - ص ۴۵.

اگر در میان امت من يك نفر به چنین مقامی نائل گردیده باشد، همانا او عُمر است! ابن عباس گفته است: اعم از آن که آن شخص پیامبر باشد یا محدث.^{۳۶۹}

۴. نیز بخاری در صحیحش بنقل از نبی اکرم(ص) نویسد: «در امت‌های قبل از شما افرادی بودند که ملائک با آنها سخن می‌گفتند؛ اگر بنا باشد در امت من هم، يك نفر چنین باشد آن شخص عمر است!»^{۳۷۰}

۵. آنچه تیر خلاص نهایی را بر شبهه پوچ و هابیت می‌زند سخن آلوسی سلفی است که مورد احترام جماعات وهابیه و سلفیه است؛ وی در رابطه با «وحی به غیر نبی» می‌نویسد: «گفته‌اند: هرگاه وحی، وحی تبلیغی نباشد، اختصاص به انبیا ندارد؛ بلکه در آن صورت شامل اولیا نیز می‌شود. چنانکه در قرآن نیز فرموده است: «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید.» و از برخی از امامان اهل بیت روایت شده است که ملائک به مجالس آنها رفت و آمد داشته‌اند.»^{۳۷۱}

من نمی‌دانم با ذکر این مطالب دیگر چه چیزی از شبهه جیزاوی و قفاری باقی مانده است؟! آنان بهتر است بجای عناد با اهل بیت(ع) و تیغ تیز قلم بسمت عقاید شیعه کشیدن، قدری همت کرده و به روایات صحیح بخاری هجوم نمایند که جناب عمر بن خطاب را دارای الهامات غیبیه و همکلام ملائکه معرفی می‌کند؛ یا به امام خود در تفسیر، یعنی آلوسی حمله ور گردیده و انتقام فهم خاطی خود را از آنان بگیرند.

^{۳۶۹} «قال النبی صلی الله علیه وسلم: لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یُکَلِّمون من غیر أن یكونوا أنبیاء، فإن یکن من أمتی منهم أحد فُعمر، قال ابن عباس رضی الله عنهما: من نبی ولا محدث» صحیح البخاری - ج ۴ - ص ۲۰۰.

^{۳۷۰} «لقد کان فیما قبلکم من الأمم محدثون، فإن یک فی أمتی أحد فإنه عمر» همان.

^{۳۷۱} «وذكروا أن الوحی إذا لم یکن كذلك غیر مخصوص بهم، بل یكون للأولیاء أيضاً {الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا الله ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا} وقد روی عن بعض أئمة أهل البيت أن الملائكة تزاحمهم فی مجالسهم» روح المعانی - ج ۱۴ - ص ۱۵۹.

شبهه پنجم: روّات شیعه شرابخوار بوده اند

از جمله شبهاتی که محمد مال الله الخالدی در مقدمه خود بر تحقیق باب دوم کتاب «مختصر التحفه الأثنی عشریه» نوشته شکری آلوسی سلفی، ابراز نموده این است که «راویان روایات اهل بیت نزد شیعه عمدتاً مشروب خوار و اهل خمّاری بوده اند».^{۳۷۲} وی در این زمینه افراد متعددی از شیعه را مثال می زند که در این زمینه مطالبی را ابراز می داریم.

جواب

سخن اول

بدیهی و متفق علیه بین شیعه و اهل تسنن است که راوی و ناقل روایات همیشه احوال و حالات یکسان نداشته است و بعضاً دچار لغزش هایی شده و از طریقت صحیح به دور افتاده و یا بالعکس اوقاتی را در طریقت سقیمه بوده و بعد اوانی از آن رجعت نموده است.

کُتب اهل تسنن مملو از اینچنین مواردیست که یک راوی مورد اعتماد و ثقه دچار عقیده و یا عملی فاسد بوده و پس از طی دورانی آن را رها نموده و بعدالت خود در روایات برگشته است. بنمونه هایی از این موارد اشارت می کنیم.

۱. سعید بن ابی عروب؛ کسیست که ذهبی در شأنش گوید: «امام و حافظ و عالم اهل بصره است که اولین کتاب سنن نبویه را نوشت.»؛ ذهبی در ادامه گوید: «احمد بن حنبل گوید: قتاده و سعید اعتقاد به قدر داشتند ولی کتمان می کردند!» این سخن، با توجه به مطالبی که سالفاً پیرامون دشمنی اعتزال با اهل الحدیث بیان نمودیم، بمعنی دشمنی سعید بن ابی عروب به سلفی گری و اهل الحدیث است؛ برای همین ذهبی در ادامه گوید: «شاید سعید و قتاده توبه کرده اند!! همانطور که استادشان توبه نمود».^{۳۷۳}

۲. صالح بن محمد الجزرّی؛ وی کسیست که با سخنان نبی اکرم (ص) و قداست آنحضرت را دست می انداخت و در عین حال ذهبی او را امام و حجت اهل تسنن نامیده است. ذهبی

^{۳۷۲} مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۹ - ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

^{۳۷۳} «سعید بن ابی عروب، الإمام، الحافظ عالم أهل البصرة، وأول من صنف السنن النبویه... قال احمد بن حنبل: كان قتاده وسعيد يقولان بالقدر ويكتمان... قلت: لعلهما تابا ورجعا عنه كما تاب شيخهما». سير أعلام النبلاء - ج ۶ - ص ۴۱۳ و ۴۱۴.

پس از ذکر سخنان وی، می نویسد: «این شوخی ها با سرور خلقت {محمد مصطفی (ص)} جایز نیست... ولی ممکن است که وی هم توبه کرده باشد؛ خدا او را ببخشد.»^{۳۷۴}

۳. ابن خشاب؛ کسیست که ذهبی او را امام اهل سنت و علامه معرفی می کند و این در حالیکه وی استاد بزرگ شطرنج و شیدای شعبده بازی و بقول ابن نجار آدم بخیل مبتدلی بوده و حتی دست کجی هم بلد بوده و بقول مبارک نحوی: «ابن خشاب کتاب ها را گرفته و صفحاتی از آن را می دزدید؛ سپس می گفت این کتاب ناقص است و آن را بقیمت ارزان می خرید!!» با این همه ذهبی گوید: «شاید توبه کرده است.»^{۳۷۵}

۴. عثمان بن ابی شیبہ؛ حافظ کبیر اهل تسنن و صاحب مصنف ابن ابی شیبہ و استاد بخاریست که بقول ذهبی آیات قرآن را به شوخی می گرفت و با تغییر الفاظ آن آیات خنده دار می ساخت! ذهبی گوید: «عثمان خیلی شوخ و شنگ بود و حتی با ایجاد تغییرات در آیات قرآن نیز شوخی می کرد! او هم شاید توبه کرده باشد.»^{۳۷۶}

۵. فخر الدین رازی؛ کسیست که نظیر وی در علم و تفسیر نزد اهل تسنن جلوه گر نمیگردد؛ لکن همو دست به سخاری زده و کتاب سحر و جادو نوشته بود که ذهبی در این باره گوید: «ان شاء الله که توبه کرده است.»^{۳۷۷}

۶. محمد سمرقندی علاء العالم؛ کسیست که در تفسیر جزو عباقرة و جهابذه اهل تسنن و شیخ مستان زمان خود بوده است؛ ابن سمعانی گوید: «سمرقندی فقیهی برجسته و مناظره گری قهار بود که در تفقه به مراتب بالا رسید و کتابی در باب اخلاق نوشت و تفسیر نیز املاء می نمود؛ من وی را در سمرقند دیدم ولی نمی خواهم از وی چیزی نقل کنم چون

^{۳۷۴} «الإمام الحافظ الكبير الحجة... قلت: هذا مزاح لا يجوز مع سيد الخلق... لعله تاب منها، والله يعفو عنه.» همان-ج ۱۴-ص ۲۹.

^{۳۷۵} الإمام العلامة... قال ابن النجار: كان بخيلا متبذلا، يلعب بالشطرنج على الطريق، ويقف على المشعوز.. سمعت المبارك بن المبارك النحوي يقول: كان ابن الخشاب إذا نودي على كتاب، أخذه وطالعه، وغل ورقه، ثم يقول: هو مقطوع، فيشتره برخص... قلت: لعله تاب. همان-ج ۲۰-ص ۵۲۶.

^{۳۷۶} عثمان ابن أبي شيبة الحافظ الكبير أبو الحسن عثمان بن محمد بن إبراهيم بن عثمان الكوفي صاحب المسند والتفسير... وقد أكثر عنه البخاري وكان مزاحا حتى في ما يتصفح من القرآن، ولعله تاب. تذكرة الحفاظ-ج ۲-ص ۴۴۴.

^{۳۷۷} الفخر بن الخطيب. صاحب التصانيف، رأس في الذكاء والعقليات... وله كتاب السر المكتوم في مخاطبة النجوم، سحر صريح، فله تاب من تأليفه إن شاء الله تعالى.

وی به مشروب اعتیاد داشت.^{۳۷۸}؛ ابن نجار از ابن حلسا نقل کند که سمرقندی علاء العالم می گفت: «در دنیا سرخوشی بهتر از کتابی که بخوانی و پیاله ای که شراب بنوشی نیست.»^{۳۷۸} با این حال ابن حجر عسقلانی در وصف وی گوید: «علاء العالم یکی از رندان مذهب ابوحنیفه بود و خدا رحمتش کند؛ شاید او هم توبه کرده است.»^{۳۷۹}

۷. انحرافات محدثین و روات و فقها و مفسرین اهل تسنن، منحصر در آنان نیست؛ بلکه در وادی ادب نیز، اینچنین نهجی وجود دارد! ذهبی در ترجمه ابوالحسن علی بن عنتر حلی گوید: «وی ادیب و شاعر و لغت شناس احمق بود!! ... به پیغمبران ایراد گرفته و معجزاتشان را بسخره می گرفت! با قرآن بمخالفت سخن می گفت ولی وقتی قرآن می خواند، خشوع ورزیده و سجده می نمود!! ممکن است توبه کرده باشد.»^{۳۸۰}

۸. حریر بن عثمان را پیشتر ذکر کردیم که دشمن امیر المومنین (ع) بود و دائماً آنحضرت را لعن و نفرین می نمود (العیاذ بالله). با این وجود ابن حجر بدون هیچ دلیل متقنی گوید: «گفته شده است که حریر هم توبه کرده است.»^{۳۸۱}

۹. جد بن قیس صحابی؛ از روات اهل تسنن و بقول آنان از اصحاب رسول اکرم (ص) است که ابن عبد البر گوید: «او را به نفاق می راندند {دیگر اصحاب و تابعین اعتقاد داشتند او منافق است} اما گفته شده او هم توبه کرده و توبه قشنگی هم کرده است.»^{۳۸۲}

^{۳۷۸} يك جام شراب صد دل و دین ارزد***يك جرعه می مملکت چین ارزد. (خیام)

^{۳۷۹} «محمد بن عبد الحمید السمرقندی الملقب بالعلاء العالم ترکه أبو سعد بن السمعمانی لادمانه شرب الخمر فما روی عنه انتهى قال ابن السمعمانی کان ققیها فاضلاً مناظراً بارعاً تفقه علی الإمام الأشرف وصنف تصنیفاً فی الخلاق وکان یملی التفسیر لقیته بسمرقند فلم یتفق لی أن أسمع منه لأنه کان مدمناً للخمر ثم قدم علینا مرو فسمعت منه قال ابن النجار سمعت ابن حلسا یحکی أن العلاء العالم قال لیس فی الدنیا راحة إلا فی کتاب أطالعه وباطیئة خمر أشرب منها ولد هذا فی سنة ثمان وثمانین وأربعمائه وکان من فحول الفقهاء علی مذهب أبی حنیفة رحمه الله ولعله تاب» لسان المیزان-ج ۵-ص ۲۴۳.

^{۳۸۰} «أبو الحسن علی بن الحسن بن عنتر الحلی الأديب. شاعر لغوی متقن رقیع أحمق... وأنه کان یتکلم فی الأنبیاء، ویستخف بمعجزاتهم... وأنه عارض القرآن، وکان إذا تلاه، یخشع ویسجد فیه... ولعله تاب» سیر اعلام النبلاء ج ۲۱-ص ۴۱۱ و ۴۱۲.

^{۳۸۱} «وفی الجملة حریر قیل إنه تاب.» لسان المیزان-ج ۵-ص ۳۷۴.

^{۳۸۲} «قال ابن عبد البر: کان یرمی بالنفاق، ویقال: إنه تاب وحسنت توبته» فتح الباری-ابن حجر-ج ۵-ص ۱۷۸.

۱۰. خطیب بغدادی؛ امام اهل سنت در تاریخ و حدیث و از علمای کیمیا نژاد آنان و در عین حال از مدهوشان و مستان می‌عرب است که شرابی خورده و مست و خراب، خانه به خانه، کو به کو همی گشت گرد شهر. یاقوت حموی در معجم الأدباء بنقل از عبدالعزیز نخشبی گوید: «ابوبکر خطیب بغدادی در برخی از روستاهای اطراف بغداد منبر می‌رفت و حافظه خوبی داشت؛ ولی می‌گفتند که وی شراب هم می‌خورد! من هروقتی وی را در گذرگاه‌ها می‌دیدم او قبلتر بمن سلام می‌داد ولی بعضی روزها می‌دیدم که بمن سلام نمی‌داد و حالش هم کمی فرق می‌کرد! او که رفت تعدادی از دوستان آمدند و گفتند: «دیدنی ابوبکر الخطیب مست کرده بود!» من نیز گفتم: «نمی‌دانم مست بود یا نه ولی حالتش طبیعی نبود.» ان شاء الله او نیز توبه کرده است.^{۳۸۳}

۱۱. ابوالعتاهیه؛ از بزرگان اهل تسنن است که دختران خود را «الله» و «الرحمن» نام نهاده بود!! مناوی گوید: «از جمله عجایبی که به ذهن انسان خطور نمی‌کند چیز است که ابن بریده از اسامید خود نقل نموده است که ابوالعتاهیه دارای دو دختر بود که یکی را «الله» و دیگری را «الرحمن» نام نهاده بود! این از بزرگترین قباحت‌ها و گناهان و افتضاحات است ولی گفته‌اند که شاید او هم توبه کرده است.»^{۳۸۴}

این سخنان همگی نشانگر آن است که روایات اهل تسنن و بلکه بزرگترین محدثین و مفسرین و متکلمین و شعراء آنان ممکن است در برهه‌ای از زندگی خود دچار گناه یا فساد باشند که در تمامیت وثاقت و یا شأنیت وی مؤثر نبوده باشد. صد البته که سخنان ذهبی و ابن حجر و مناوی و غیره پیرامون توبه‌های خیالی این افراد کاملاً پوچ و

^{۳۸۳} «ونقلت من خط أبي سعد السمعاني ومنتخبه لمعجم شيوخ عبد العزيز بن محمد النخشي قال: ومنهم أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب يخطب في بعض قرى بغداد، حافظ فهم ولكنه كان يتهم بشرب النبيذ، كنت كلما لقيته بدأني بالسلام فلقيته في بعض الأيام فلم يسلم علي ولقيته شبه المتغير، فلما جاز عني لحقني بعض أصحابنا وقال لي: لقيت أبا بكر الخطيب سكران، فقلت له: لقد لقيته متغيراً واستنكرت حاله ولم أعلم أنه سكران ولعله قد تاب إن شاء الله.» معجم الأدباء- ياقوت الحموي- ج ۱- ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

^{۳۸۴} «ومن العجائب التي لا تخطر بالبال ما نقله ابن بريده عن بعض شيوخه أن أبا العتاهية كان له ابنتان سمى إحداهما الله والأخرى الرحمن وهذا من أعظم القبائح وأشد الجرائم والفضائح وقيل إنه تاب.» فيض القدير- ج ۱- ص ۲۸۵.

بدون سند و فقط از سر تعصب و حفظ مکتب و ظنی بوده است؛ لکن اصل قضیه که همان «عدم تأثیر فساد جزئی و مقطعی بر وثاقت کلی و دائمی» است، از لابلای این اقوال مستنبط و مستنتج است.

فلذا نتیجه گوهری از سخن اول این بود که اصالت شبهه پوچ و بی اثر است زیرا فساد مقطعی بهیچ عنوان بر وثاقت کلی اثر ندارد و امکان دارد محدث یا راوی در برهه ای از زندگی خود دچار عمل حرامی شده سپس از آن توبه نموده و دیگر سراغ آن نرود و این را با استناد به سخنان ذهبی و نظائر اثبات نمودیم.

سخن دوم

آنچه بعنوان رأس شبهه مطرح گردیده، این است که افرادی نقل روایت از اهل بیت کرده اند که اعتیاد بشرب نبیذ و مسکر داشته اند و این یعنی اولاً شیعه دین خود را از افراد فاسد العمل گرفته و ثانیاً یعنی مجموعه منقولاتی که در کتب شیعه از ائمه صادقون (ع) آمده است، همگی دروغ بوده و هیچکدام ربطی به آنان (ع) ندارد.

حال مسئله ای که مطرح می شود این است که آیا اینچنین نظریه ای در شأن آندسته از اصحاب رسول اکرم (ص) که مشغول شراب خواری بوده اند نیز وارد و صادق است یا خیر؟

الف. علمای اهل تسنن مدعی شده اند که ابوبکر نامی از اصحاب با شراب حرام میانه و قرابت داشت و از خوردن آن ابا نمی ورزید و بلکه شراب را بین اصحاب منتشر می نمود. مهم ترین سخن در این رابطه را ابن حجر در فتح معروض داشته است که گوید: «نزد بزار روایتی یافتیم که انس گفته است: من در آن روز ساقی گروه شراب خوار بودم و در میان شراب خواران مردی بود که او را ابوبکر می گفتند و چون شراب را سرکشید این شعر را خواند که: «مادر بکر را به تندرستی درود فرست» ... در این هنگام مردی از مسلمانان وارد شد و گفت: مگر نمی دانید که فرمان حرمت شراب خواری نازل شده است؟! منظور از ابوبکر در روایت، ابوبکر بن شغوب است. البته برخی خیال کرده اند که این شخص همان ابوبکر صدیق است؛ ولی چنین نیست. اما از آن جایی که نام عمر بن الخطاب هم در سیاههستان مکتوب است، این مطلب را می رساند که این ابوبکر، همان ابوبکر صدیق است و

خطائی در این نقل روی نداده است. از آن چه گذشت ، می توانیم نام این ده نفر را مشخص نماییم.^{۳۸۵}

ب. شیعه و سنی متفقاً معتقدند که یکی از شرابخوار ترین اصحاب نبی اکرم جناب عمر بن خطاب خلیفه دوم اهل سنت است که مرویات آن در مصادر برادران اهل تسنن موجود است. ابو حامد غزالی گوید: «عده ای از مسلمانان شراب می خوردند و عده ای نمی خوردند؛ تا اینکه یکی از ایشان شراب خورده و در نماز کلمات نا مناسب گفت ؛ پس آیه نازل شد که: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ... اما باز عده ای از مسلمانان از آن خورده و عده ای آن را ترك می کردند؛ تا اینکه عمر رضی الله عنه از آن خورده و استخوان ران شتری را گرفته و با آن سر عبد الرحمن بن عوف را شکافت و سپس نشسته و بر کشتگان بدر (از کفار) گریست... پس خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیده و ایشان با عصبانیت در حالیکه ردای خویش را می کشیدند بیرون آمده و چیزی را که در دست داشتند بالا برده با همان عمر را زدند ؛ پس عمر گفت: پناه می برم به خدا از عصبانیت خدا و رسولش؛ پس آیه نازل شد که: اَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ... پس عمر گفت: دیگر ول کردیم!!»^{۳۸۶}

اما شواهد سخن از آن دارند که چرخه چرخ روزگار بر چرخاب سخن وی نچرخید و آنجناب تا آخر عمر و آخرین رمق هم شرب حرام میل می نمود.^{۳۸۷}

۳. معاویه نیز طبق نقل احمد حنبل^{۳۸۸} و ذهبی^{۳۸۹} و دیگران^{۳۹۰} سری در بین مستان شامی داشت و بساط سفره اش معطر به عطر شراب انگور و غیره بود. پسر بریده می گوید:

^{۳۸۵} «ثم وجدت عند البزار من وجه آخر عن أنس قال كنت ساقى القوم وكان في القوم رجل يقال له أبو بكر فلما شرب قال تحيى بالسلامة أم بكر الأبيات فدخل علينا رجل من المسلمين فقال قد نزل تحريم الخمر الحديث وأبو بكر هذا يقال له ابن شغوب فظن بعضهم أنه أبو بكر الصديق وليس كذلك لكن قرينة ذكر عمر تدل على عدم الغلط في وصف الصديق فحصلنا تسمية عشرة». فتح الباری - ابن حجر - ج ۱۵ - ص ۳۱.

^{۳۸۶} فكان في المسلمين شارب و تارك ، الى ان شرب رجل فدخل في الصلاة فهجر ، فنزل قوله تعالى : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...» (الأنساء / ۴۳) فشربها من شربها من المسلمين ، و تركها من تركها، حتى شربها عمر رضی الله عنه فأخذ بلحي بعير و شج بها رأس عبد الرحمن بن عوف ثم قعد ينوح على قتلى بدر . فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فخرج مغضبا يجر رداءه ، فرفع شيئا كان في يده فضربه به ، فقال : اعوذ بالله من غضبه، و غضب رسوله، فأُنزل الله تعالى: «أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (المائدة، ۹۱) الآية، فقال عمر رضی الله عنه: انتهينا انتهينا . مكاشفة القلوب - ص ۴۵۹.

^{۳۸۷} الطبقات الكبرى - محمد بن سعد - ج ۳ - ص ۳۵۴.

«روزی با پدرم بریده بر معاویه وارد شدیم ما را احترام کرده و طعام آوردند و تناول کردیم؛ سپس مشروب آورد و خودش نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت: زان روز که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - آنرا حرام کرد من بدان لب نزدَم.»^{۳۹۱}

۴. صحابی بود که اسمش عبدالله و لقبش «الاغ»! بود. عمر می گوید: «در زمان پیغمبر مردی بود که به وی الاغ می گفتند و پیغمبر می خندید! {حاشا! یا رسول الله (ص)} او کسی بود که پیغمبر او را به خاطر شراب نوشیدن حد زد.»^{۳۹۲}

۵. نعیمان بن عمر از اصحاب الرسول بود که بنقل جهابذه اهل سنت در شرابخواری افراط نمود تا اینکه اصحاب شروع به لعن او نمودند ولی پیغمبر (ص) آنان را از اینکار نهی فرمود.^{۳۹۳}

از این موارد بسیار است و ما فقط تعداد بسیار اندکی را مطرح نمودیم. وگرنه افرادی چونان ولید بن عقبه صحابی^{۳۹۴} که وقت سحر، مستانه بر سجاده ی رنگین به می ایستاده و نماز چاشت را چهار رکعت خواند و ربیعہ بن امیہ^{۳۹۵} که از اصحاب پیغمبر بود و تا زمان عمر زنده ماند و در شرابخواری و صیغه کردن زنان زیاده روی کرد تا اینکه یکی از زنان را حامله نموده و توسط عمر به خیبر تبعید شد و در آنجا اسلام را منکر شده و مسیحی شد؛ و ضرار بن ازور^{۳۹۶} که وی نیز از اصحاب و متهم به شرابخواری بود و قدامه بن مظعون^{۳۹۷} که

^{۳۸۸} مسند أحمد بن حنبل - ج ۵ - ص ۳۴۷.

^{۳۸۹} سیر أعلام النبلاء - ج ۵ - ص ۵۲.

^{۳۹۰} تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر شافعی - ج ۲۷ - ص ۱۲۷؛ مجمع الزوائد - هیثمی - ج ۵ - ص ۴۲.

^{۳۹۱} «دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى مُعَاوِيَةَ فَأَجَلَسَنَا عَلَى الْفُرْشِ ثُمَّ أَتَيْنَا بِالطَّعَامِ فَأَكَلْنَا ثُمَّ أَتَيْنَا بِالشَّرَابِ فَشَرِبَ مُعَاوِيَةُ ثُمَّ نَاولَ أَبِي ثُمَّ قَالَ مَا شَرِبْتُهُ مِنْذُ حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.»

^{۳۹۲} «عن عمر بن الخطاب أن رجلاً على عهد النبي (ص) كان اسمه عبد الله وكان يلقب حماراً ، وكان يضحك رسول الله (ص) ، وكان النبي (ص) قد جلده في الشراب فأُتِيَ به يوماً فأمر به فجلد» صحيح بخاری -

باب ما يكره من لعن شارب الخمر وإنه ليس بخارج من الملة - شماره ۶۳۹۸.

^{۳۹۳} فتح الباری شرح صحيح البخاری - شرح حدیث شماره ۶۳۹۸.

^{۳۹۴} ر.ك الإصابة فی تمييز الصحابة - ابن حجر - ج ۶ - ص ۴۸۱.

^{۳۹۵} ر.ك همان - ج ۲ - ص ۴۳۲.

^{۳۹۶} ر.ك همان - ج ۳ - ص ۳۹۲.

^{۳۹۷} ر.ك همان. - ج ۵ - ص ۳۲۲.

از جنگجویان بدر و از مهاجرین بود و در عین حال شارب الخمر بود که بواسطه راپورت دادن ابوهریره به عمر، بر وی اقامه حد گردید، همگی از اصحاب و همه از خماران بوده اند و عمر خود را مستانه گذرانده اند {البته حسب نقل کتب اهل تسنن}.

حال آیا انصاف است که اینچنین بلای عظمی را رها کرده و مدعی شویم «چون تنی چند از روات شیعه متهم به شرب خمر بوده اند، پس تمامی روایات شیعه را شاربان خمر روایت کرده اند»؟!

اهل سنت که روایات اهل بیت (ع) را رها کرده اند از سر اجبار خود را با اصحاب تطبیق داده و سخنان نبی را از آنان گرفته اند، حال ببینند که تعداد قابل توجهی از آنان قبل و بعد حرمت شرب خمر، شارب الخمر بودند و باده نوشی می کردند. آیا این امر ما را ملزم به این می دارد که مدعی شویم همه اصحاب رسول اکرم (ص) شرب خمر کرده اند (حاشاهم) و تمامی روایات اهل سنت از خمارین و شراب خمر گرفته شده است؟ کلاً ثم کلاً؛ کسی چنین اجازه ای ندارد و رمی کل اصحاب و کل روات اهل تسنن به شرب خمر با چنین حربه ای غلط و ناجوانمردیست. اما وهابیت عین همین ناجوانمردی و نا اهلی را در حق شیعه روا داشته و مدعی گردیده بخاطر وجود تعداد انگشت شماری متهم به شرب خمر، همه روایات شیعه را خمارین نقل نموده اند!

سخن سوم

با ذکر سخن اول و دوم دیده می شود که شبهه وهابیت حقیقتاً پوچ است و محلی از اعراب ندارد. اما متناسب به بیان است که بدانیم اصالت شبهه مذکوره نیز مخدوش و مغشوش است. یعنی شرب خمر برخی از روات شیعی نیز مثبت و مفید به علم نیست.

مال الله خالدي که میدان دار این شبهه و طراح و ناشر آن است اسامی روات شیعی که دچار شرب خمر بوده اند را مطرح نموده و اعلان کرده است که طبق مستندات شیعی این روات خمار بوده اند. حال اسامی که ذکر و دلائلی که ابراز نموده را می نویسیم تا به صحت یا سقم استنادات و استدالات وی پی ببریم.

شرب خمر عوف العقیلی^{۳۹۸}

تنها مصدري که چنین سخنی ادعا نموده است رجال کشی است و آنهم با متن مغشوش و مختلف فیه!

یعنی در برخی نسخ رجال کشی نوشته شده: «عوف العقیلی از اصحاب امیر المومنین و خمار بود ولی حدیث را همانگونه که می شنوید نقل می کرد.»^{۳۹۹}

حال آنکه دقیقاً قسمت: «خمار بود» دچار تناقض شدید در نسخه برداری و به احتمال قریب به یقین تصحیف است.

چرا که در برخی نسخ معتبر همانند نسخه دارای تصحیح مرحوم معلم ثالث میرداماد آن متن را اینسان نقل کرده اند: «عوف العقیلی از اصحاب امیر المومنین و در کار فروش چارپایان (در لغت عرب به بایعین احشام خمار گویند) بود. ولی حدیث را همانطور که شنیده نقل می کرد.»^{۴۰۰}

فلذا در حقیقت لفظ «خمار» در برخی نسخ دچار تصحیف شده و «خمار» نوشته شده است! جالب تر اینکه همین روایت در کتاب ایضاح الأشتباه مرحوم علامه حلی که نسخه هفتصد سال پیش کتاب رجال کشی را در اختیار داشته است، با لفظ «جمار» آمده است. وی به نقل از رجال کشی می نویسد: «عوف العقیلی از اصحاب امیر المومنین و «جمار» بود. ولی حدیث را همانطور که شنیده نقل می کرد.»^{۴۰۱}

نیز ابن داود حلی اینچنین نقل نموده است: «عوف القعیلی (ترجمان: ناقل و شارح، حدیث بود و آن را همانطور که شنیده بود، نقل می کرد.»^{۴۰۲}

^{۳۹۸} مجموع مؤلفات الشیخ مال الله الخالدی - ج ۹ - ص ۱۱۱.

^{۳۹۹} «فرات بن أحنف، قال: العقيلي كان من أصحاب علي عليه السلام وكان خماراً، ولكنه يؤدى الحديث كما سمع.» رجال کشی - ص ۹۵؛ اگر چه مرحوم کلباسی این لفظ را صحیح می داند اما هیچ دلیلی برای آن اقامه نمی کند و اهمیتی ندارد.

^{۴۰۰} «فرات بن أحنف، قال: العقيلي كان من أصحاب علي عليه السلام وكان خماراً، ولكنه يؤدى الحديث كما سمع.» رجال کشی - ج ۱ - ص ۳۱۲.

^{۴۰۱} «عن فرات بن أحنف قال العقيلي كان من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام وكان جماراً ولكنه يؤدى الحديث كما سمع (کش)» ج ۱ - ص ۶۴۷ نیز ر.ك طرائف المقال فى علم الرجال - سيد بروجردی - ج ۲ - ص ۱۰۲.

^{۴۰۲} «العقيلي (ج) (ترجمان الحديث يرويه كما سمعه» رجال ابن داود حلی - شماره ۱۰۰۰.

اینها نشانگر آن است که متن مورد استناد مال الله خالدي بشدت متناقض و مختلف فيه است و آيا جانب عدل و انصاف است که به متنی مغشوش و مصحف استناد ورزيم و آن را حجت دانسته و يك مومن که توثیقات فراوانی مويده عدالت اوست را رمی به فسق نمائيم؟!

شرب خمر ابو حمزه الثمالی^{۴۰۳}

مال الله دو عبارت از کتب شيعه را مستند سخن خود نموده و مدعی گردیده است که ابو حمزه ثمالی (ره) شارب الخمر است.

شبهه ۱. حسن بن فضال گوید: «ابو حمزه نبیذ می نوشید و بدان متهم بود»^{۴۰۴}

جواب

در این زمینه بایستی گفتن که نبیذ بطور علی الإطلاق حرام نیست و شيعه و سنی اجماع دارند که نبیذ در حقیقت عصیر یعنی «شهد و شیر میوه» است و می تواند حلال و یا حرام باشد و بصرف نبیذ گفتن اثبات خمر نمی شود.

اهل تسنن در صحاح خود روایت کرده اند که پیغمبر هم نبیذ می نوشیده و هم طریقه نوشیدنش را به دیگران یاد می داده است.

بخاری نقل می کند: «پیغمبر فرمود: هرکس می خواهد شهد و شیر میوه (نبیذ) بخورد پس نبیذ کشمش را تنهایی و نبیذ خرما را تنهایی و خرماي نارس را جدا بخورد {با هم در نیامیزد}»^{۴۰۵}

این نشانگر آن است که نبیذ مطلقاً و بلااستثناء حرام نیست و تنها آن نبیذی حرمت دارد که افاده استخمار کند و شارب را مست. چه يك قطره و چه صد پیمانه...

فلذا جنبه اول شبهه وهابیت ارزشی ندارد و اطاله کلام بیش از این نیاز نیست.

شبهه ۲. محمد بن حسین ابی الخطاب گوید «روزی من و عامر بن عبد الله ازدي و حجر بن زائده در باب الفیل نشسته بودیم که ابو حمزه ثمالی ثابت بن دینار نزد ما آمده و خطاب

^{۴۰۳} مجموع مؤلفات الشيخ مال الله الخالدي - ج ۹ - ص ۱۱۱.

^{۴۰۴} «عن حسن بن فضال: ... وكان أبو حمزة يشرب النبيذ ومتهم به...» اعيان الشيعه - سيد محسن عاملی - ج ۴ - ص ۱۰.

^{۴۰۵} «النبي قال: من شرب النبيذ منكم فليشر به زيباً فرداً، أو تمرأ فرداً، أو بسرأ فرداً» صحيح مسلم - ج ۳ - ص ۱۵۷۴.

به عامر گفت: «تو من را پیش جعفر صادق بدنام کردی و گفתי او نیبذ {حرام} می خورد؟»
 پس عامر گفت: «من تو را پیش اباعبدالله الصادق بدنام نکردم؛ ولی از او مسئله ای در مورد
 شرابه‌ای مست کننده پرسیدم که گفت: «تمامی مسکرات حرامند» سپس گفت: «ولی ابو حمزه
 می نوشدا» پس ابو حمزه گفت: «من از خدا طلب مغفرت کرده و به او توبه می کنم»^{۴۰۶}

جواب

این روایت در مرتبه اول مرسل است چرا که راویش محمد بن حسین بن ابی الخطاب در
 سال ۲۶۲ از دنیا رفته و ابو حمزه در سال ۱۵۰!

یعنی ما بین آن دو ۱۱۲ سال فاصله است^{۴۰۷} حال آنکه راوی محمد بن حسین بن ابی
 الخطاب گوید «روزی من عمار بن عبد الله ازدی و حجر بن زائده در باب الفیل نشسته
 بودیم که ابو حمزه ثمالی ثابت بن دینار نزد ما آمد»!! فلذا ارسال روایت نه تضعیف که
 تکذیب آن را باعث می گردد؛ چرا که امکان ندارد کسی قبل از میلاد خود با يك نفر
 دیدار کند!!

همچنین گفتنیست که در این روایت ابو حمزه از شرب خمر استتابه و انا به می کند و آن
 را ترك می گوید که این نیز خود دال بر آن است که این گناه مقطعی بوده و با توجه به
 شرحی که در سخن اول دادیم هیچ قدحی بر وثاقت ابو حمزه ثمالی نمی کند.
 فلذا شبهه و هایت نسبت به شرب خمر ابو حمزه نیز آنچنان اهمیتی ندارد و با توجه به
 وثاقت و عظمت شأن ابو حمزه که امام رضا وی را لقمان زمان خود معرفی می کند^{۴۰۸} شکی
 نیست که اینچنین اتهامهایی آنچنان دخل و اصالتی ندارد.

^{۴۰۶} «عن محمد بن الحسين بن ابی الخطاب قال كنت انا وعامر بن عبد الله بن جذاعه الازدی وحجر بن زائده
 جلوساً علی باب الفیل إذ دخل علينا أبو حمزه الثمالی ثابت بن دینار فقال لعامر بن عبد الله یا عامر أنت
 حرّشت ((اغریته علی)) علیّ أبا عبد الله علیه السلام ققلت أبو حمزه یشرب النبیذه . فقال له عامر ما
 حرّشت عليك أبا عبد الله ولكن سألت أبا عبد الله علیه السلام عن المسکر فقال کل مسکر حرام فقال لکن
 أبا حمزه یشرب قال فقال أبو حمزه استغفر الله منه الان وأتوب الیه . رجال کشی - ج ۲ - ص ۴۵۶.

^{۴۰۷} الکلینی و الکافی - عبدالرسول غفاری - ص ۴۷۵.

^{۴۰۸} همان.

شرب خمر عبد الله بن ابی یعفور

پیرامون شبهه شرب خمر عبدالله بن ابی یعفور تنها يك روايت است که خواندن آن روايت بنحوی خود حلال مشکلات است.

ابن مسکان گوید «وقتی ابن ابی یعفور مرضی سراغش می آمد و شدت می گرفت، برای از بین رفتن درد نبیذ شوربا می نوشید. او نزد امام صادق (ع) رفته و مسئله را با وی در میان گذاشت؛ پس امام فرمود: «نوش»؛ پس وقتی به کوفه برگشت، مرضش شدت گرفته و او را مجبور نمود که بار دیگر از اهل خود شراب شوربا را خواسته و آن را به اندازه از بین رفتن درد بخورد؛ ولی باز نزد امام (ع) برگشته و ماجرای درد و شراب را گفت؛ پس امام فرمود: «آن را نخور؛ حرام است؛ این کار شیطانی است که مأموریت دارد تو را رنج دهد؛ پس اگر از تو نا امید شود خواهد رفت» پس عبدالله بن ابی یعفور به کوفه برگشت و پس از چندی مرضش شدت گرفت و خانواده اش برای درمان درد او شراب را آوردند ولی او گفت: «نه! بخدا قسم که يك قطره از آن را هم تا ابد نخواهم خورد» پس خانواده با شنیدن قسم او، از شرب خمر برای درمانش نا امید شدند چرا که وی حتی برای کارهای بزرگ هم قسم نمی خورد؛ پس مرضش چند روزی شدت گرفته بود ولی خداوند مرض را از او برد و وی دیگر هرگز شراب ننوشید تا که مرد؛ خدا رحمتش کند.»^{۲۰۹}

حال آیا انصاف است که بگوییم عبدالله بن ابی یعفور کسی بود که برای دلخوشی و سرمست شدن شراب می نوشیده و روزگارش را با شرب خمر به آخر رسانده است؟ آیا انصاف است او که فقط در آلام جانکاه و دردهای بلا درمان از سر ناچاری و ضعف توان، فقط برای اذهاب درد و به قدر اسکاتش شراب می نوشیده و آن را نیز بحسب دستور امام زمانش

^{۲۰۹} عن عثمان بن عيسى ، عن ابن مسكان ، عن ابن أبي يعفور ، قال : كان إذا أصابته هذه الالوجاع فإذا اشتدت به شرب الحسو من النبيذ فسكن عنه ، فدخل على أبي عبدالله (عليه السلام) فأخبره بوجعه وأنه إذا شرب الحسو من النبيذ سكن عنه ، فقال له : لا تشربه ، فلما أن رجع إلى الكوفة هاج به وجعه ، فأقبل أهله فلم يزلوا به حتى شرب ، فساعة شرب منه سكن عنه . فعاد إلى أبي عبدالله (عليه السلام) فأخبره بوجعه وشربه ، فقال له : يا ابن أبي يعفور لا تشرب فإنه حرام ، إنما هذا شيطان موكل بك فلو قد يئس منك ذهب . فلما أن رجع إلى الكوفة هاج به وجعه أشد ما كان ، فأقبل أهله عليه ، فقال لهم : لا والله ما أذوق منه قطرة أبدا ، فأيسوا منه ، وكان يهم على شيء ولا يحلف فلما سمعوا أيسوا منه ، واشتد به الوجع أياما ثم أذهب الله به عنه ، فما عاد إليه حتى مات رحمه الله عليه.

ترك کرده و بدترین دردها را فقط برای اطاعت از امام خویش تحمل نموده تا برطرف شدن مرض، رمی به شرب خمر و خُماری شود؟

فلذا این روایت بهیچ عنوان قدحی بر وثاقت و عدالت وی نیست بلکه بیشتر حکایت از تبعیت وی از امام معصوم دارد که حاضر است مرگ تدریجی را تجربه کند ولی سخن امام زمانش را زیر پا نگذارد و این ارزشمند است.

گفتنیست که این روایت مرسل و سندش منقطع و ذاتاً ضعیف است و استناد به ضعیف برای تضعیف، مقدوح فیه و ظنی الصدور می باشد و افاده ضعف نمی کند. خصوصاً که روایات معتنی به در کتب شیعه است که در آن امام معصوم از عبدالله بن ابی یعفور تعریف نموده و شخصاً وی را توثیق نموده است.^{۴۱۰}

دیده می شود که شبّهات و هابیت نسبت به علم رجال شیعه حقیقتاً شبّهات بی بهائیت. آنان ممیزه ای از شیعه را دچار حمله قرار می دهند که خود بدتر و بیشتر و بواقع بدان گرفتارند. مَساعی ما در این اندک نوشتار آن بود که نمود کَلّی از شبّهات و هابیت را عرضه نموده و در اقاله آن ادلّاتی را اقامه نمائیم. از وهابیون نیز خواستاریم اگر خرده گیری و اعتراضی دارند آن را بیان دارند.

^{۴۱۰} « عن علی بن الحکم عن زیاد بن ابی الحلال قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما احد ادى إلى ما افترض الله عليه فينا الا عبد الله بن ابی یعفور. » ایضاح الاِشْتباه - علامه حلی - ص ۴۶۷.

باب پنجم

گاطعیه

و شبهات رجالی علیه تشیع

جریان انحرافی احمد الحسن

با بررسی شبهات سلك اخباریه و فرقه ضاله وهابیه مبنی بر علم الحدیث و الرجال نزد شیعه و ایتاء جواب نسبت بدان، شروع به تفحص در متون اتباع مدعی مهدویت و باییت احمد الحسن می کنیم تا شبهاتی که آنان صادر نموده اند را نیز بیان کرده و جواب گو باشیم.

احمد بن اسماعیل

اخیراً شخصی به نام احمد فرزند اسماعیل ادعا کرده است که فرزند امام زمان(ع) و یاور و معاون و وصی و جانشین اوست و خود نیز دارای مقام باییت و مهدویت و یمانیت و عصمت و اعلمیت و امامت است. وی که رشته تحصیلی اش «مهندس شهرسازی» از دانشکده مهندسی شهر بصره عراق است، مدعیست در خواب امام زمان(ع) را می بیند که در آن احلام، او را بسوی واقعیاتی پنهان رهنمون می گردند؛ بواسطه آن، احمد بن اسماعیل با امام زمان(عج) دیدار داشته و متوجه می گردد که فرزند امام زمان(ع) و جانشین اوست و بایستی مردم را برای ظهور آنحضرت(عج) آماده کند و از آنان بیعت بگیرد. بدین جهت همو از سال ۱۳۷۸ خورشیدی ادعای یمانیت کرده و شروع به بیعت گرفتن از مردم می کند!

او نیز همانند تمامی کذابین و دجاله سابق، ادعاهایش منحصر در بایبگری و یمانیگری نشد و چندی بعد همو ادعای مهدویت نموده و بسیاری از روایات مربوط به امام زمان(ع) را از برای خود دانسته و تا کنون نیز برای خود صولت و اصالتی در دولت عدالت سراغ دارد و مدعیست قائم آل محمد نیز هموست.^{۴۱۱}

طبق نظر محققین، نسب وی در اصل به هنبوش بن داود می رسد و بدین جهت روستای محل تولد احمد نیز به نام «هنبوش» نامگذاری شده است. فلذا احمد بن اسماعیل، هنبوشی الأصل است. اما وی اصرار دارد که با چهار نسل، منتسب به امام زمان(ع) است.^{۴۱۲}

^{۴۱۱} <http://almahdyoon.org/shiaa/10012-9a2em>

^{۴۱۲} أحمد بن إسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن الإمام المهدی.

جالب اینجاست که احمد هنبوشی جهت اثبات سیادت خود و اینکه نسب به امام زمان می برد، مدعیست «چند نفر شهادت داده اند که من فرزند امام زمانم!»

طبعاً شهادت آن افراد از دو حالت خارج نیست؛ یا از روی حسّ است یا حدس! اگر از روی حسّ باشد که باید این شاهدان عمر نوح داشته و سلمان (جد سوم) و حسین (جد دوم) را دیده و از آنان پرس و جو کنند و مطمئن شوند که آنان از سلاله امام زمان (ع) هستند و سپس مطمئن شوند که حسین فرزندی به نام صالح دارد و از طرفی احمد هنبوشی فوق الذکر حتماً نوه اوست!! طبعاً این چنین نیست و شهادت آنان از روی حسّ نبوده است و اگر بوده بع^{۲۱۳} لهم!!

اما اگر از سر حدس اینچنین شهادتی داده اند، اساس شهادت باطل است زیرا حدس (ظن فوری بجهت حضور مبادی) در علم انساب مطلقاً بی ارزش است. چرا که اساس حدس یعنی عدم شهود؛ یعنی آنان به چیزی شهادت می دهند که شاهد آن نیستند!!

مهم تر اینکه تمامی شاهدین، از اتباع احمد هنبوشی بوده اند و مدعی امامت و عصمت وی! و برای همین است که یاران احمد هنبوشی مدعی هستند، شهادت این افراد ای بسا از سر حدس هم باشد، همانند شهادت خزیمه ذو الشهادتین است و ارزشش، الهی و دوچندان! شکی نیست که هیچ يك از اینها اثبات ذریت و سیادت نمی کند؛ بلکه راهی که در کتاب «ردیه قاطع بر احمد بن اسماعیل الکاطع» مطرح کردیم حلال مشکلات است؛ و آن عبارت است از راهکار امام هادی (ع) برای مقابله با دجاله که فرمود: «گوشت تن فرزندان فاطمه الزهراء (علیها السلام) بر درندگان حرام است.»^{۲۱۳} گفتنیست که این سخن را امام هادی (ع) آنزمانی به زبان آورد که زنی از زنان عرب ادعا نمود «زینب کبری» دختر امیرالمؤمنین (ع) است و با امام حسین (ع) رابطه خواهر و برادری دارد و بدنبال آن عالمی از علمای عامه توان رد ادعای او را در خود نیافت و این امام هادی (ع) بود که حدیث سالف الذکر را بیان نموده و از حاکم خواست تا زینب کذابه را به قفس شیران دربار بیافکند که در آن حین، آن زن فریاد توبه و استغفار سر داد و از ادعای کذب خود برگشت؛ حال آنکه امام هادی (ع) خود داخل در قفس شیران شد و شیراها برای تبرک یال و کوپال بر عبای امام (ع)

^{۲۱۳} قال الهادی علیه السلام: «لحوم ولد فاطمة محرمة علی السباع» مدینه المعاجز - ج ۷ - ص ۴۷۶.

رسانده و بزبان بی‌زبانی عرض ارادت می نمودند. فلذا این روش برای فضح دجاجله مجرب است و کار را یکسره می کند!

حقیقت حرکت احمد هنبوشی، ایجاد انشقاق و چند دستگی در دل تشیع است و بدین جهت وی تمامی مراجع شیعه را باطل و ضالّ معرفی می نماید و هرکسی به دعوتش نپیوندد را کافر به نبوت و از اتباع سقیفه دانسته و هرآنکو اصحابش نگردد را اصحاب جهنم می داند^{۴۱۴} و اصل حرکت خویش را ایجاد اصلاحات بنیادین در حوزه علمیه نجف بیان می

در کتاب «ردیه ای قاطع بر احمد بن اسماعیل الکاطع» مجموعه ادعاهای اصلی وی با استناد به احادیث اهل بیت و آیات قرآن ابطال گردیده و افرادی که خواهان بحث و بررسی ادعاها و ادلات و ردود پیرامون وی هستند، بدان کتاب و یا کتب اشباه رجوع کنند.

آنچه جهتگیری های این جماعت را همسو با وهابیت می کند این است که آنان مهمترین بنیان مذهب آل محمد (ص) یعنی مهدویت و امامت را نشانه رفته و سعی دارند هر چه میشود این عقائد را آغشته به ادعاهای مسموم و موهوم خود کنند. هجوم بی سابقه آنان و شبّهات پوچشان علیه مذهب تشیع دقیقاً همسو با وهابیت است. همانند ضدیت با مرجعیت شیعه^{۴۱۵} و

^{۴۱۴} «كَبَعُضُ الشَّيْعَةِ أَوْ مَنْ يَدْعُونَ أَنَّهُ مِنَ الشَّيْعَةِ وَيَكْفُرُونَ بِرِسَالَاتِ السَّمَاءِ وَحُجَجِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ ... لِأَنَّهُمْ أَصْحَابُ السَّقِيفَةِ الثَّانِيَةِ» (برخی شیعیان و یا کسانی که ادعای تشیع دارند در حقیقت به پیامهای آسمانی {وحی} کفر ورزیده و حجج انبیاء و اوصیاء را کافر گردیده اند... آنان اصحاب سقیفه دوم هستند!) الجواب المنیر عبر الأثیر - ج ۲ - ص ۱۵۶.

^{۴۱۵} یکی از نمودهای تطابق وهابیت با جریان مدعی احمد الهمبوشی حمله هر دو به مرجعیت شیعه بود. قباح و پلیدی وهابیت تا جایی پیش رفت که خود آنان بدروغ کتابی تحت عنوان (لله تم للتاریخ) نوشتند که حتی به زبان فارسی نیز ترجمه و با عنوان (اهل بیت از خود دفاع می کنند) منتشر گردید و در این مجموعه مطالب حقیقتاً سخیفی به مراجع عظام نسبت داده شده است که اصلاً و ابداً صحت ندارد. مطالبی کریه و نکوه در مورد میرزای غروی یا سید شرف الدین و یا سید خوئی و نیز سید ابو الحسن اصفهانی و امام خمینی رحمه الله علیهم که هیچ سندیتی جز خزعبلات و خیالات الکن نویسنده موهوم ندارد! اتباع احمد دجال نیز از این طرح «تخریب مقدسات» اسیاد خود پیروی و هماهنگی با آنان شروع به تخریب مرجعیت شیعه و مراجع عظام نموده و در این راه از هیچ خبائثی حاشا نکردند. توفیق المغربی که از انصار مشهور احمد دجال است کتابی تحت عنوان «سقوط الصنم» یعنی «سقوط بُت» در رابطه با عدم تقلید از مرجعیت نوشته و مطالب سخیفی را در کتاب خود متوجه مرجعیت می کند. احمد دجال در شرح چرایی نقض دعوی یمانیتهش توسط شیعیان می گوید:

«لا یخفی علی الجمیع انقیاد الناس نحو المرجعیة ، وربما أن المراجع وأذنانهم المضلین تعودوا وعودوا الناس علی رفض أی دعوی تکشف زیفهم وکذبهم وخداعهم.» (بر هیچ کسی مخفی نیست که

از طرفی گمراه و مشرک دانستن شیعیان آل محمد (ص) نیز از نقاط مشترک این دو فرقه تکفیری است؛^{۴۱۶} نیز ادعای سیزده امامی بودن مذهب شیعه!! که از اختراعات و شبهات

هدف آنها فرمانبر بودن مردم از مرجعیت می باشد؛ فلذا مراجع و هواداران ضال و مضل آنان، هم خود و هم مردم را از هر دعوتی که دروغ و کذب و خدعه هاشان را مشخص کند، بر می گردانند. دیده میشود ادبیات احمد دجال، همان ادبیات وهابیت است که در شبکه های ماهواره ای و سایتهای تبلیغیشان مشهود است.

^{۴۱۶} همگان می دانند که دأب وهابیت پلید نسبت به مسلمانان و خاصه شیعیان مرتضی علی علیه السلام، دأب و مرام تکفیر و تفسیق بوده است و آنان در این راه از هیچ لفظی فروگذار نبوده اند.

محمد بن عبد الوهاب مؤسس وهابیت می گوید: «أَنْ دَعَاءَ غَيْرِ اللَّهِ وَاسْتِغَاثَةَ بِغَيْرِ اللَّهِ مُوجِبٌ لِلْإِرتِدَادِ عَنِ الدِّينِ وَالدَّخُولِ فِي عَدَادِ الْمُشْرِكِينَ وَعِبْدَةِ الْأَصْنَامِ وَاسْتِحْلَالَ الْمَالِ وَالدَّمِ إِلَّا مَعَ التَّوْبَةِ.» (درخواست حاجت و استغاثه کردن به غیر خداوند، موجب ارتداد از دین و دخول در صف مشرکین و بت پرستان و موجب مهدور و حلال شدن جان و مال انسان می شود، مگر اینکه توبه کند.) کشف الارتیاب-ص ۲۱۴ نیز ر.ک: مجموع فتاوی محمد بن عبد الوهاب، ج ۶، ص ۱۱۳

احمد دجال در این مورد بخصوص نیز پیرو سروران ناصبی خود بوده است و دست از تکفیر و لعن و تفسیق شیعیان بر نداشته است.

وی ابتدا همه شیعیان را خارج از ولایت امیر المومنین و بریء و بیگانه از پیغمبر می داند: «أَعْلَنَ بِأَسْمِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ (ع) أَنْ كُلَّ مَنْ لَمْ يَلْتَحِقْ بِهَذِهِ الدَّعْوَةِ وَيَعْلَنَ الْبَيْعَةَ لَوْصِي الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) بَعْدَ ۱۳ رَجَبٍ ۱۴۲۵ هـ ق فهُوَ:

۱-خارج من ولاية علي بن أبي طالب (ع) وهو بهذا إلى جهنم وبئس الورد المورد وكل أعماله العبادية باطلة جملة وتفصيلا فلا حج ولا صلاة ولا صوم ولا زكاة بلا ولاية.

۲-أَنْ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ (ص) بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مَنْ يَنْتَسِبُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَدْخُلْ فِي هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَيَعْلَنَ الْبَيْعَةَ

(به اسم امام محمد بن حسن المهدی اعلان می دارم: هرآنکه به این دعوت ملحق نشود و با وصی امام زمان {یعنی احمد دجال} بیعت علنی نکنند بعد از تاریخ ۱۳ رجب از سال ۱۴۲۵، پس وی:

۱-خارج از ولایت علی بن ابی طالب می باشد و بحسب آن اهل جهنم می باشد که چه بد جایگاه نیست و همه اعمال عبادی وی بکلی باطل است چرا که نه حجی و نه نمازی و نه روزه ای بدون ولایت باقی نمی ماند!

۲-پیغمبر خدا هم بیزار است از هر کسی که خود را به وی منتسب می کند ولی از این دعوت سر باز میزند و بیعت نمی کند! ر.ک: سایت احمد دجال- بیان البرائه

حتی این ملعون به صرف اینکه شیعیان مرتضی علی علیه السلام همگی جهنمی بوده و از ولایت مرتضی علی خارج و دشمن پیغمبر هستند بسنده نکرده بلکه علناً حکم به مشرک بودن اتباع مرجعیت و علمای اعلام شیعه داده است!

وی در جواب يك سوال وقتی می خواهد شرك ظاهری را شرح دهد، عبادت علمای بدون عمل را نیز جزو ادات شرك ظاهری ذکر می کند!!

وی می نویسد:

مضحك وهايت و گروهك احمد الحسن^{۴۱۷} عليه مذهب محقق شيعه است كه همگي نشان ميدهد اين جماعت و زعيمش سر در آخور وهايت دارند و با برخي دروغگويي و انتشار

«الشرك أنواع منها...الشرك الظاهر، وهو أيضاً أقسام منها الشرك الصريح في العقيدة كعبادة الأصنام والأوثان، وعبادة العلماء غير العاملين الضالين، وهم الأصنام التي لها لسان.» (شرك چند نوع است... اولين آن شرك ظاهري است كه خود به چند قسم تقسيم مي گردد؛ از جمله شرك صريح در عبادات همانند بت پرستيدن و همچنين «عبادت علمای بی عمل گمراه» و آنها بت هايي هستند كه زبان دارند.)! ر.ك:

almahdyoon.org/mo7aram

وي بار ديگر در قسمتي از خزعات خود، شيعيان را ملعون و آنها را اصحاب سقيفه ذكر کرده است كه قبلتر نيز به آن اشاره كرديم و براي تأكيد و تكرر همان مزخرفات را مسطور مي نماييم:

«الذي جادل إبراهيم هو نمرود لعنه الله، والذي بُهت هو كل كافر برسالات السماء: نمرود وغير نمرود، وبعض الشيعة أو من يدعون أنه من الشيعة ويكفرون برسالات السماء وحجج الأنبياء والأوصياء، ويحاربون وصي الإمام المهدي وقد وصفهم الباقر بأنهم ثمود، لعنهم الله وأخزاهم، وأسكنهم في قعر الجحيم مع أصحاب السقيفة الأولى؛ لأنهم أصحاب السقيفة الثانية، علماء آخر الزمان غير العاملين الذين خدعوا الناس، وحرّفوا الدين الإلهي، وشرّعوا وأحلّوا وحرّموا بأهوائهم.» (آنكسي كه با ابراهيم جدال كرد نمرود لعين بود؛ آني كه در بهت فرو مي رود همه كافران به رسالات پروردگار بودند چه نمرود و چه غير نمرود؛ همانند بعضي از اين شيعه ها يا كساني كه خود را شيعه مي دانند ولي به فرستادگان الهي و حجج انبياء و اوصياء، كفر مي ورزند و با وصي امام زمان مي جنگند؛ امام باقر آنها را همانند قوم ثمود دانسته است؛ لعنت خدا بر آنها باد و خدا آنها را ذليل كند و آنها را در بدترين جاگاه جهنم، همراه اصحاب سقيفه اول جاي دهد؛ زيرا شيعيان منكر وصيت من خود اصحاب سقيفه دوم هستند؛ عالمان آخر الزماني كه هيچ عملي ندارند و صرفاً مردم را فريب مي دهند و دين الهي را تحريف کرده و بحسب هواي نفس خود، شرع و حلال و حرام را حكم مي دهند.)!

وي حتي پا را فرا تر گذاشته و دشمنان حرّكت دجال مآبانه خود را با منكرين و دشمنان رسالت حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله در مقام قياس قرار داده و مي نويسد:

«فليعلم الجميع أن من يقف اليوم بالضد من هذه الحركة اليمانية المباركة سيلعنه التالون كما يلعن اليوم من وقف ضد رسول الله محمد بن عبد الله» (پس همگان بدانند كه هر كسي از امروز دشمن اين جنبش مبارك يماني باشد، آيندگان وي را لعنت خواهند كرد، همانطور كه دشمنان محمد رسول الله امروز لعنت مي شوند.)! ر.ك:

<http://www.almahdyoon.org/imam/esdarat/bayanat-sayed/36-maktaba/kotob-alimam-ahmad-alhassan/10113-nassi7ailatalabatal7awza>

^{۴۱۷} وهايت در كتب متعدد و برنامه هاي ماهواره اي و تلوزيوني مختلف كه در حقيقت ابواق فتنه غرب در بين مسلمين است، اعلان و ابراز داشته كه شيعيان دوازده امامي نبوده و بلكه در حقيقت آنها «سيزده امامي» هستند!

ناصر بن عبد الله الققاري وهايي كه از بزرگ محققين وهايت ساكن عربستان بوده و شبهايش حول علم رجال شيعه را طرح نموديم، مي نويسد:

اخبار دروغین از کرامات و معجزات!!^{۴۱۸} و هر آنچه سابقاً از مدعیان دروغین دیده ایم سعی در گمراه کردن شیعیان دارند.

«أنك ترى الكافي أصبح كتبهم الأربعة قد احتوى على جملة من أحاديثهم تقول بأن الأئمة ثلاثة عشر.» (تو می بینی در الکافی که صحیح ترین کتب اربعه است، مجموعه ای از احادیث هستند که می گوید تعداد امامان سیزده نفر است.)!

وی می نویسد:

«أئمتهم - بدون علی - اثنا عشر ومع علی يصبحون ثلاثة عشر. وهذا ينسف بنیان الاثنی عشریة.» (امامان آنها بدون احتساب علی علیه السلام دوازده تن هستند که اگر علی را هم اضافه کنیم، می شود سیزده امام!! و این بنیان مذهب دوازده امامی را در هم می شکند.) أصول مذهب الشيعة الإمامية (نسخه کامله) ص ۶۶۸. حال آنکه احمد بصری نیز دقیقاً همین ادعای مضحک را نسبت به مذهب تشیع روا داشته و مدعی می گردد ائمه علیهم السلام حصر در دوازده تن نیستند و بلکه امام سیزدهمی نیز به اسم «امام احمد الحسن» در کار است.

ضیاء الزیدی، بزرگ یاور احمد بصری و از سران حرکت گاطعیه در کتاب المهدی و المهدیین که در اثبات مهدویت و امامت و یمانیت احمد بصری است، مدعی می گردد که منکرین عقیده «سیزده امامی» کافرنند! همو می نویسد:

«الأحاديث التي ذكرت أن الأئمة ثلاثة عشر، وهي روايات متواترة معنی.» (احادیثی که دال بر سیزده امامی بودن است، روایاتی متواتر از جهت معنی هستند.)! وی سپس می نویسد:

«وهنا وقف علماء الحديث بين مطمين:

بين أن يسلموا أن الأئمة ثلاثة عشر، وينسفوا أهم المعتقدات الشيعية، أو أن يطرحوا حديثاً متواتراً، وهذا يستلزم رفض رسالة محمد بن عبدالله (ص) وهو الكفر بعينه.» (به همین علت علمای حدیث دو نظر را در پیش گرفته اند:

۱- یا اعتراف کنند که امامان در حقیقت سیزده نفر هستند که در این صورت اصلی ترین اعتقاد شیعیان در هم شکسته می شود.

۲- حدیث متواتر را منکر گشته و در نتیجه رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس بزنند که این همان کفر مبین است.)!

هر کسی اندك نظر و دقتی در بین دو جمله ناصر القفاری وهابی و ضیاء الزیدی گاطعی کند، می بیند که حرف همان حرف و مقصد همان مقصد است ولی صرفاً این تارهای صوتی و چهره و هیئت گوینده است که عوض شده است! البته از بی سواد جاهلی همانند ضیاء الزیدی که حتی بلد نیست اسم کتابش را به طور صحیح یعنی «المهدی و المهدیون» بنویسد و بطرز غیر صحیح «المهدی و المهدیین» می نویسد، بیش از این انتظاری نیست و باید هم اینچنین افرادی طرفدار انسان غداری همانند احمد بصری باشند و اینچنین مهمل بگویند و شیعیان آل محمد را چون سیزده امامی نیستند، تکفیر کنند!!

^{۴۱۸} از جمله معجزات احمد بصری این بود که اسمش در زیر دیگ نوشته شده بود! نیز از جمله معجزات وی نوشته شدن نامش در پشت يك فرش بود! حقیقتاً زیبا فرمود امام صادق (ع) که «ليس من أحد يدعو إلي أن يخرج الدجال إلا سيجد من يبايعه» (احدی نیست که ادعای مهدویت و... بکند مگر اینکه تا خروج دجال، افرادی با او بیعت کنند.)! بحار الأنوار - ج ۲۸ - ص ۲۵۴.

مهم تر اینکه بسیاری از هواخواهان این فرقه نوظهور که زعیم سرکش این گروهك را مهدی آخر الزمان و قائم آل محمد(ص) می دانستند، پس از پی بردن به کذب و دجل این دروغگو، از دین و مذهب متنفر گردیده و اعلان بی دینی می کنند. یعنی وجود چنین فرقه خبیثی درون فرق باطله مدعی حقانیت، از هر دو جهت خطرناك است و تمامی کسانی که به این جریان شوم وارد می شوند و برخی از کسانی که دست این جماعت برایشان رو شده و از آن روی گردان می شوند، در معرض خطر بغی و ضلالت قرار دارند و این امر با شدت گرفتن اختلافات بین اعضای هسته اولیه این گروهك نمایان تر گردید و بسیاری افراد که فریب این گروهك خطرناك را خورده بودند، متوجه اصل قضیه یعنی درآمد مالی هنگفت سرکردگان این گروهك شده و خود را از این همه تحمیق رهایی دادند؛ اما همانها بجای آنکه فهم غلط و لج بازی و زودباوری و سهل انگاری و جوگیری و هیجان گرایی های خود را باعث این اتفاقات بدانند و خبط و خطا را در خود بیابند و خویشان خویش را مواخذه کنند، ایراد را در دین و دین داری دانسته و بکلی تارك دین گشتند.

اصلی ترین راه ارتباطی این کذاب با مردم، فیس بوك است! بدین جهت انصار احمد مدعیند هر کسی منکر قداست صفحه فیس بوك احمد الحسن گردد، اهل بدعت است!! و عبدالله هاشم که خود از بزرگترین اتباع احمد و داعین بوی در کشور مصر و نیز در اروپا بود، بخاطر اشکال به صفحه فیس بوك منتسب به احمد هنبوشی و ادعای اینکه کسان دیگری اداره کننده این صفحه هستند، بدست سایر اتباع احمد هنبوشی تکفیر گردید و وی را مرتد از دین حق دانستند! از این رو این حرکت صهیونی-وهابی که نماد ستاره ششپر را پرچم خود ساخته است، بعد از جنگ بین سران و مدیران به دو گروه «اهل پرچم» و «اهل مکتب» منقسم گردید. سردسته گروه پرچمی ها عبدالله هاشم همان مستندساز ظهور و سردسته گروه مکتب افرادی نظیر حسن حمامی و توفیق المغربي می باشد. آنان در عین حالیکه هردو احمد دجال را فرزند امام زمان و وصی و جانشین برحق او و امام و حجت خدا می دانند، همدیگر را تکفیر و تنجیس می کنند و «احمدالحسن» جبهه مقابل را لعن و نفرین!

طبعاً هرکس عقل سلیمی داشته باشد و ببیند که شخصی در فیس بوك برای خود صفحه ای ساخته ادعای امام زمانی می کند و همه را بغیر خود و دوستان خود، دشمن رسول الله و اهل

جهنم می داند، دهانش بوی وهابیت می دهد و نشان پرچم اسرائیل (ستاره ششپر) را بعنوان نماد حرکت خویش معرفی می نماید و تمامی علمای شیعه را گمراه گر و اتباع مراجع معظم تقلید را ملعون و از اصحاب سقیفه معرفی کرده و همه را بسوی خود دعوت می کند و در عین حال ادعا می کند که ابراهیم را از دست نمرود و نوح را از شر دریا نجات داده و همان کسی بوده که به جای عیسی به صلیب کشیده شده، متوجه می گردد که اینهم دجالیت همانند تمامی دجاله ای که تاریخ بروی خود دیده و خواهد دید.

بحثی که در این قسمت از کتاب می خواهیم بدان پردازیم، شبهاتی است که این گروهك منحرف از جهت علم الرجال علیه مذهب شیعه روانه داشته اند و مدعی شده اند شیعه در علم الرجال فقیر است و تراث و قواعد و موجودیت مشخصی ندارد! جنس شبهات این جماعت دقیقاً همانیست که در قسمت شبهات وهابیت دیده ایم. اساساً اشکالات این جماعت در بسیاری از موارد برگرفته از کتب و مصادر وهابیت علیه شیعه می باشد؛ کما اشرنا. ما نیز تلاش داریم شبهات این گروهك ضالّ را ذکر نموده و جواب هایی را در رد آن بیان داریم. با توجه به اینکه در هر قسمتی، کتابی از منهج مخالف را انتخاب کرده و شبهات آن را بررسی کردیم، در این قسمت نیز کتاب «انتصاراً للوصیه» نوشته ناظم العقیلی را مورد بررسی قرار می دهیم.

این کتاب را ناظم العقیلی پس از کتاب «دفاعاً عن الوصیه» و «الوصیة والوصی أحمد الحسن» نوشته است و تمامی مطالب تکراری اعم از صحت سند حدیث موسوم به وصیت و بررسی مضحك روات حدیث و سایر مطالب مرتبط را ذکر نموده است؛ اما ابتکاری که وی در نوشتار این کتاب بخرج داد این بود که تمامی پژوهش های وهابیت و گروهك احمد الهنبوشی در زمینه ابطال علم رجال شیعه را در شش بند منتظم و بعنوان تمهید و پیش نیاز بحث خویش در ۲۵ صفحه ارائه داد.

هیچ کتابی از کتب فرقه احمد هنبوشی در شبهه افکنی علیه علم رجال اینچنین منظم و جامع کار نکرده است و برای همین می خواهیم نوشتار ناظم العقیلی در این کتاب را مورد بررسی قرار دهیم.

شبهات اتباع احمد كذاب حول علم رجال تشيع

شبهه اول: تشيع حقيقى علم الرجال ندارد

ناظم مى نويسد: «اتخاذ روش معينى كه اهل بيت آن را ايجاد نكرده اند در حقيقت تجرّىء و مخالفت شرعى با دين محمد و آل محمد است. پس چطور كه اين منهج مخالف روايات اهل بيت (ع) است؟»^{۴۱۹}

جواب

سخن اول

ما در ابتدای کتاب ضرورت و اهمیت علم رجال را در سایه سار عقل و نقل بیان کردیم و اعلام نمودیم كه بايد بين محدث كلام عصمت {مثلاً شيخ طوسى} تا منبع عصمت {مثلاً امام صادق (ع)} بر حديث نقل شده علم و جزم حاصل گردد كه طبيعتاً يكي از بهترين راه ها براى آن پژوهش پيرامون ناقلان حديث است كه آيا آنها صادقند يا دروغ گو و آيا حافظه اى قوى دارند يا نه؟ چرا كه ذات بحث در مورد طريق وصول خبر از جانب منبع معصوم امرى عقلاى و قرآنست. خداوند مى فرمايد: «بگو: پروردگار من زشتكارها را چه آشكار باشند و چه پنهان و نيز، گناهان و افزونى جستن به ناحق را، حرام کرده است، و نيز حرام است چيزى را شريك خدا سازيد كه هيچ دليلى بر وجود آن نازل نشده است، يا بر خدا چيزهاى بگويد كه علم نداريد»^{۴۲۰}

در انتهای آيه وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يعنى بايد نسبت به صحت انتساب گفتار به منبع عصمت كه از الله به نبى و امام نيز قابل تعميم است، علم حاصل بشود و نمى توان بر مبنای ظن و گمان سخنى را به الله نسبت داد؛ إِنْ الظَّنُّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.

^{۴۱۹} «إِنْ اتَّخَذَ مِنْهَجٍ مَعِينٍ لَمْ يَصْدُرْ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (س) يَعْتَبَرُ جَرَأَةً وَمُخَالَفَةً شَرْعِيَةً لِدِينِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَكَيْفَ إِذَا كَانَ الْمَنْهَجُ مُخَالَفًا لِمَا رَوَى عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (س)؟» انتصاراً للوصية—ص ۱۰

^{۴۲۰} «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» الاعراف— ۳۳

نیز در قرآن کریم است که خداوند فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بررسی و تمیین کنید تا مبدا گروهی را به نادانی آسیب رسانید، آنگاه از کرده خود پشیمان گردید.»^{۴۲۱}

این آیه نیز سخن از عدم اقبال به روایت و خبر شخص فاسق دارد و دلالت آن بر روای و روایت شناسی مسلم است.

شبهه

آنها شبهه می کنند: «در این آیه تأکید بر خبر است نه مخبر؛ بعبارت دیگر خداوند حکمش بر روایت مترتب است نه راوی! چرا که راوی ثقه هم همانند راوی فاسق دچار احتمال خطا و نسیان و یا التباس علیه است و فرقی باهمدیگر ندارند.»^{۴۲۲}

جواب

با توجه به آیاتی که ابتدائاً در اثبات پژوهش در اسناد و روات آوردیم، این سخن قدح به قرآن کریم است؛ چرا که آنان در وهله اول اصل فاسق بودن و نبودن راوی را ملاک نمی دانند و ارزش استنادی بر آن قائل نیستند و این مطلب در حقیقت سخن از عبث گویی قرآن دارد؛ با این ادعای مضحك این جماعت جای سوال است که آیا می توان بجای کلمه فاسق، کلمه ثقه را به آیه اضافه نموده و گفت: ان جائکم ثقه بنباء فتبینوا؟؟

ثانیاً آنها از اصل با مباحث رجالی آشنایی خاصی ندارند و بهمین دلیل اینچنین مطالب خُنکی عرضه می دارند؛ در علم رجال دو نمط برای راوی مطرح است که بر اساس آن ضعف و وثاقت راوی مطرح است:

۱. **عدل**: یعنی راوی دچار گناهی نشود که وی را از ساحت عدالت بدور افکند؛ در نتیجه وی نبایستی دروغگو؛ ملبس (تلبیس کننده) و بتار و مدلس (کسی که در روایت

^{۴۲۱} «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» الحجرات - ۶.

^{۴۲۲} ر.ك: الطريق الى الدعوة اليمانية.

تقطیع می کند و کلام را بریده و مبتور انتقال می دهد) و کذاب (کسی که به معصومی دروغ ببندد) و وضّاع (کسی که حدیثی از خود می سازد و بمعصوم نسبت می دهد)؛ طماع و دنیاپرست (چرا که ممکن است بحسب دنیا خواهی روایتی از نبی یا امام را که در حرمت کسب و رزقی آمده انکار یا اخفا کند یا در حلیت حرامی، حدیث از خود بسازد)؛ شارب الخمر مدمن (چرا که ممکن است در حالت لایعقل سخنی غلط و دروغ از زبان معصوم بزبان آورد) باشد. اگر کسی هر يك از این چند ویژگی را داشته باشد از ساحت عدل بدور و راوی ضعیف است.

۲. حفظ: یعنی روای باید روایتی که از امام یا نبی گرفته را دقیق بنویسد یا حفظ کند بطوری که عین کلمات و یا حداقل مضمون قطعی اعمال یا اقوال امام معصوم را بدرستی نقل کند؛ در نتیجه راوی نبایستی غافل یا متساهل و نیز مختلط (کسی که اقوال افراد مختلف را باهم اشتباه می گیرد و درهم می آمیزد) و یا سیء الحفظ (کسی که مدام در نقل حدیث اشتباه میکند) باشد. در این صورت راوی را ضابط گویند که شرط دوم وثاقت است.

با ادراج این دو شرط، وثاقت برای راوی محرز می گردد.

احمد و اعوانش گویند فرقی بین فاسق و ثقه در روایت نیست چون هر دو محتمل السهو و النسیان هستند! حال آنکه با تبیین شروط وثاقت این سخن کلامی باطل است.

زیرا راوی فاسق هم به مدلسین و هم به ملبسین و هم به بتارین و هم به کذابین و هم به شاربان خمر و هم به وضاعین اطلاق می شود و فاسق می تواند همه این حالات را داشته باشد، حال آنکه هیچ يك از این موارد نمی تواند برای راوی ثقه اثبات گردد. فلذا خبر و روایت شخصی که بخاطر مطامع دنیوی یا تعصبات دینی و یا زوال عقل در اثر شراب و... بسخن آمده و بیان خبر می کند با خبر و روایت انسانی که هرگز خود را به اینچنین پلیدیهای نیالود، همانا تفاوت خبر شیطانی و الهیست.

پس می بینیم که بین راوی ثقه با راوی فاسق تباین ذاتی وجود دارد و تقاربشان در سهو، ناقض تباینشان در حجیت روایت نیست. همچنین باید اشاره گردد که حفظ و ضبط مخبر فاسق ثابت شده نیست؛ حال آنکه راوی ثقه از جمله ویژگی هاش حفظ روایات و ضبط

دقیق اقوال و اخبار است. پس پهنای اشتباهات راوی ثقه نسبت به راوی فاسق نیز بسیار کوتاه تر و بی اثر تر است و همان نیز با قواعد علم الحدیث قابل بررسی و جبران است.

سخن دوم

اما قطب الریحی شبهه پیرامون آن است که کلام اهل بیت (ع) سنخیتی با علم الرجال نداشته و بلکه در مخالفت با بررسی رجالیست! طبعاً این سخن پوچ است و ما در این قسمت بیست روایت از اهل بیت (ع) پیرامون علم رجال و در سه جهت الف. اهمیت اسناد دهی؛ ب. تضعیف روات توسط اهل البیت (ع) و پ. توثیق روات بدست ایشان (ع) ارائه خواهیم داد.

۱- امام باقر می فرمود: «در طلب علم بکوشید؛ قسم به کسی که جانم در ید قدرت اوست حدیثی که از فرد صادقی می گیرید بهتر از دنیا و انباشته های طلا و نقره است.»^{۴۲۳}
این روایت دارای دو کلمه کلیدی «حدیث» بمعنی صدور روایت از جانب معصوم و «صادق» بمعنی شخص راستگو است که امام باقر می فرماید سخن صادر شده از معصوم را از شخص صادق گرفتن بهتر از همراه داشتن طلا و جواهر است.

۲- امام زمان (روحی فداء) فرمودند: «احد الناس از دوستان ما حق شانه خالی کردن از آنچه شخص ثقه و مورد اعتماد از ما روایت می کند، ندارد.»^{۴۲۴}

دیده می شود که تأکید حضرت حجه بن الحسن المهدی (روحی فداء) بر توثیق راوی حدیث و التزام شیعیان بروایات صحیح السند آنهم در دورانی که دیگر دسترسی به معصومین از شیعه منقطع می گردد از جمله خصائص برجسته آنحضرت (روحی فداء) است.

۳- احمد بن اسحاق از امام هادی روایت می کند: «از امام پرسیدم با که تعامل در دین داشته و از که دین را گرفته و سخن چه کسی را بپذیرم؟»^{۴۲۵} پس امام فرمود: «عمری نزد من

^{۴۲۳} «عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: سارعوا في طلب العلم فوالذي نفسي بيده لحدیث واحد تأخذ عن صادق خير من الدنيا وما حملت من ذهب وفضة». بحار الأنوار - علامه مجلسی - ج ۲ - ص ۱۴۶.

^{۴۲۴} «عن الإمام المهدی (ع) « فإنه لا عذر لأحد من موالينا في التشكيك فيما يرويه عنا ثقاتنا الخ. » ققه الشيعه - موسوی خلخالی - ج ۷ - ص ۵۳ نقلاً از وسائل الشيعه حر عاملی.

ثقه است... او مورد اعتماد و اطمینان ماست.» من همین سوال را {در دوران پس از شهادت امام هادی و شروع امامت امام عسکری} از امام ابامحمد عسکری پرسیدم پس فرمود: «عمری و فرزندش نزد ما مورد اعتماد و اطمینان هستند. پس هرچه کردند از طرف ما کرده و هرچه گفتند به نقل از ما گفتند؛ پس به سخنانشان گوش فرا داده و مطیعشان باشید.»^{۴۲۶}

این روایت صحیح السند از امامین عسکریین تأکید واضح بر توثیق عمری و فرزندش دارد و در عین حال نکته بسیار مهم آن این است که پس از توثیق آندو می فرمایند: «پس هرچه کردند از طرف ما کرده و هرچه گفتند به نقل از ما گفتند؛ پس به سخنانشان گوش فرا داده و مطیعشان باشید.» این یعنی شرط قبول سخنان عمری و یا غیر عمری و قبول روایات آنان در مرتبه اول موثق بودنشان است و این خود بیانگر اهمیت توثیق و تضعیف روات است و اثبات کننده ما اسلفناه است که حجیت کلام راوی و محدث به موثق بودنش است.

۴- حسن بن علی و چند نفر دیگر همگی از امام رضا(ع) نقل کردند که شخصی از آنحضرت پرسید: «بعضاً امکان دیدار شما برایم ممکن نیست؛ و در عین حال نیاز دارم معالم دانسته های دینم را از کسی بگیرم؛ آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه و مورداعتماد است تا هنگام احتیاج از او معالم دین را بگیرم؟ پس امام رضا فرمود: آری!»^{۴۲۷}

این روایت تصریح واضح بر این دارد که وثاقت جهت اخذ حدیث و عقیده نزد ائمه(علیهم السلام) و اصحابشان امر معمول و جاری و شایع بوده و سائل شیعی قبل از هرچیزی جهت اخذ معالم دین، وثاقت یونس بن عبدالرحمن را مطرح می کند و این تأکید مؤکد بر اهمیت توثیق و تضعیف یا بعبارت ساده تر علم رجال نزد اهل بیت(ع) و شیعیانشان دارد.

^{۴۲۵} این مسئله نشانگر تکمیل بنای مهدویت آخر الزمان و حکایت از اقتراب دوران غیبت دوازدهمین امام شیعه دارد. چرا که این سوالات پیرامون دورانی است که دسترسی به ائمه کم کم دشوار می شود و آنان در حصار بنی عباس نگه داری می شوند تا دوازدهمین امام از این نسل کشته شده و کار تمام شود.

^{۴۲۶} وروی أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن (ع)، قال: «سألته وقلت: من أعامل، وعنم آخذ، وقول من أقبل؟ فقال (ع): العمرى ثقتى... فإنه الثقة المأمون قال: وسألت أبا محمد (ع) عن مثل ذلك فقال: العمرى وابنه ثقتان فما أديا إليك فعنى يؤديان وما قال لك فعنى يقولان فاسمع لهما واطعهما. فإنهما الثقتان المأمونان» الفصول المهمة فى معرفة الأئمة - شيخ حر عاملی - ج ۱ - ص ۵۸۵.

^{۴۲۷} والحسن بن علی بن یقطین جمیعاً عن الرضا(ع) قال: «لا أكاد أصل إليك أسألك عن كل ما أحتاج إليه من معالم دینی، أفیونس بن عبد الرحمان ثقة آخذ عنه ما أحتاج إليه من معالم دینی؟ فقال(ع): نعم» همان - ص ۷۹۱.

۵- عبدالله بن ابی یعفور گوید: «به امام صادق (ع) گفتم امکان ندارد هر وقت که بخواهم شما را دیده و بحضورتان برسم و این در حالیست که بعضاً افرادی آمده و سولاتی می کنند که جدید است؛ پس امام فرمود: «خب چرا نزد محمد بن مسلم ثقفی نمی روی حال آنکه وی از پدرم روایاتی شنیده و نزد او مورد احترام بود.»^{۴۲۸}

۶- مولانا صاحب الزمان (عج) فرمود: «محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه و عن ابيه) پس او مورد اعتماد من و نوشته او نوشته من است.»^{۴۲۹}

این دو حدیث نیز چونان روایتان سالفه حکایت از آن دارد که امام زمان (عج) بابت و دلیل ارجاع شیعیان به عمری (علیه الرحمه) را وثاقت وی نزد خود می داند و این اهمیت وافر و بلاریب توثیق روات و اصحاب الحدیث را می رساند که اشاره کردیم.

۷- سماعه گوید: از امام صادق (ع) در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج دائم یا موقت نموده و آن را شخصی ثقه یا غیر ثقه ابراز داشته و گفته است: «این زن من است ولی دلیلی ندارم برای اثباتش؟» پس امام (ع) فرمود: «اگر گوینده ثقه باشد پس نباید با زن مباشرت نمود ولی اگر گوینده غیر ثقه بود سخنش مردود است.»^{۴۳۰}

این روایت مصرح است در حجیت خبر ثقه؛ یعنی قول اگر از جانب قائل موثق صادر گردد اصالت دارد و لکن اگر از جانب آدمیزادی کذاب یا مدلس یا ظالم یا مفسد یا فاسق و مانسته گان آن نقل گردد، در معرض ریبت و تذبذب است. دقیقاً همین قاعده سلیمه علویه جعفریه مورد احترام و استعمال شیعیان در تصحیح و تضعیف سندی است و این همان چیز است که علم رجال گوید.

^{۴۲۸} عن عبد الله بن أبي يعفور قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنه ليس كل ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم، ويجيء الرجل من أصحابنا ويسألني وليس عندي كلما يسألني عنه، قال: فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فإنه قد سمع من أبي و كان عنده وجيهاً.» بحار الأنوار - ج ۴۶ - ص ۳۲۸.

^{۴۲۹} مولانا صاحب الدار: «وأما محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه وعن أبيه من قبل فإنه ثقفی و کتابه کتابی.» همان - ج ۵۳ - ص ۱۸۱.

^{۴۳۰} «عن الحسين بن سعيد، عن الحسن، عن زرعة، عن سماعه قال: سألته عن رجل تزوج أمة أو تمتع بها فحدثه رجل ثقه أو غير ثقه، فقال ان هذه امراتي وليست لي بينة؟ فقال: ان كان ثقه فلا يقربها وان كان غير ثقه فلا يقبل منه.» الفصول المهمه في معرفة الأئمة - شيخ حر عاملی - ج ۱ - ص ۵۸۵.

۸- زرارہ گوید: «از امام باقر پرسیدم: «جانم به فدایت! بعضاً اخبار و احادیثی از شما نقل می شود که باهم در تعارض هستند؛ پس کدامین را بگیریم؟» پس امام فرمود: «آنچه بین اصحاب به درجه اشتہار رسیده را بگیر و شاذ و نادر را رها کن، پس گفتم: «آقا جان! بعضاً آن دو حدیث متعارض، مشہور هم هستند!» پس فرمود: «در این صورت آن حدیثی را بپذیر کہ راوی اش عادل تر و موثق تر است نزد تو!»»^{۴۳۱}

این حدیث نیز چونان احادیث گذشته صراحت دارد بر اہمیت بررسی روات روایات منقولہ از اہل بیت (ع)؛ زیرا اشتہار تنها راہ جزم بر نقل سخن از اہل بیت (ع) نیست و زرارہ کہ خود از اصحاب الحدیث نزد اہل بیت (ع) است مدعی می گردد برخی از روایات مأثورہ منقولہ مشہورہ از آنان (ع) دچار تعارض است حال آنکہ خود در عصر ائمہ علیہم السلام میزیستہ و نسبت بہ ما کہ ہزار و دویست سال با آن زمان بُعد و محاشات داریم دسترسی بسی میسر تری داشتہ است؛ ولی امام باقر (ع) در همان زمان بررسی رجالی و سندی و توثیق و تضعیف روات را حکم می دہد کہ این خود بہترین دلیل بر اثبات بررسی سندی و تضعیف و توثیق روات یا همان علم رجال است. پس آن آنی کہ زرارہ معاصر اہل بیت (ع) برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم بنا بدستور باقر آل محمد (ع) و در حضور آنان بعلم رجال و راوی شناسی اعتصام می ورزد، حکم ما مبرہن است؛ ما نیز باید نسبت بہ روات روایات اہل بیت (ع) حساس بودہ و قبل صدق و سداد و کذب و ضعفشان کرنش نشان دہیم.

۹- امیرالمومنین (علیہ السلام) می فرمود: «ہمانا در دست مردم روایاتی اعم از حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابہ و برآمده از حفظ و وهم وجود دارد؛ از طرفی بہ قدری بر نبی اکرم (ص) در زمانش دروغ بستہ شد کہ بہ خطبہ برخاستہ و فرمود: «ای مردم! دروغ گوهایی کہ بر من سخن می بندند، بسیار گشتہ اند؛ بدانید کہ ہرکہ بر من دروغ بندد جایگاہش آتش جہنم است.» پس احادیثی کہ بر شما میرسد از چہار مجراست کہ پنجم ندارد؛ ۱. مرد منافق متظاهر بہ اسلام و خود مسلمان بین کہ

^{۴۳۱} «زرارۃ عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألتہ ققلت جعلت فداك يأتي عنكم الخبران أو الحديثان المتعارضان - فبأيهما آخذ فقال عليه السلام يا زرارۃ خذ بما اشتہر بين أصحابك ودع الشاذ النادر - ققلت يا سیدی إنهما معا مشہوران مرویان مأثوران عنکم فقال خذ بما يقول أعدلهما عندك وأوثقهما فی نفسك». الوافی - فیض کاشانی - ج ۱ - ص ۲۹۱.

هیچ ابایی ندارد بر رسول الله (ص) عمداً و منویاً دروغ بزند؛ حال آنکه اگر مردم میدانستند او منافق است و کذاب، امکان نداشت سخنانش را پذیرند. ولی می گویند: «با رسول الله صحبت کرده و صحابی اوست و او را دیده و ازش شنیده است» و برای همین از وی روایات را می گیرند و نمی دانند او کیست؟ حال آنکه خداوند در وصف منافقین گوید: «اگر آنان را بینی ظاهرشان تو را به تعجب و امی دارد بطوری که اگر سخنی بگویند، گوش بحرفشان می داری»؛ آن منافقان بعد از وفات رسول اکرم نیز باقی مانده و رو بسوی ائمه ضلالت آوردند... ۲. دیگری مردیست که از رسول الله سخنانی را شنیده ولی در آن وهم و خیالش نیز دخیل است؛ بر این مبنا سمع و وهم را در هم آمیخته و نقل می کند که اگر مردم میدانستند سخنان او از سر وهم است، از او قبول نمی کردند و خود نیز اگر می دانست سخنانش صحت ندارد، نمی گفتش؛ ۳. دیگری آنیست که از رسول الله نهی در مسئله را گرفته و پس از آن که رسول الله آن نهی را برداشته، از حکم با خبر نشده و فقط حکم منسوخ را در بین مردم منتشر نموده بی آنکه خبر از ناسخ داشته باشد. حال آنکه اگر میدانست منسوخ است آن را نمی گفت و مردم از وی قبول نمی کردند؛ ۴. آخرین آنان مردی است که بر پیغمبر دروغ نبسته و از اینکه بر وی دروغ بزند متنفر است؛ آنهم بدلیل ترس از خدا و تعظیم منزلت رسول؛ او احادیث را فراموش نکرده و بلکه در یاد سپرده و همانگونه که شنیده انتقال داده و در نزد مردم منتشر نموده بدون هیچ نقص و ازدیادی؛ بر ناسخ و منسوخ علم داشته و عامل ناسخ و تارک منسوخ بوده است. ۴۳۲

۴۳۲ عن علی علیه السلام: «إن فی أیدی الناس حقاً وباطلاً وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومحکما ومتشابهاً وحفظاً ووهماً وقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی عهده حتی قام خطیباً فقال أیها الناس قد کثرت علی الکذابة - فمن کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار ثم کذب علیه من بعده وإنما أتاکم الحدیث من أربعة لیس لهم خامس رجل منافق یشهر الایمان متصنع بالإسلام لا یتأثم ولا یتخرج أن یکذب علی رسول الله متعمداً فلو علم الناس أنه منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ورآه وسمع منه فیاخذون عنه وهم لا یعرفون حاله وقد أخبر الله عن المنافقین بما أخبره ووصفهم بما وصفهم فقال تعالی «وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبْكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ» ثم بقوا بعده فتقربوا إلى أئمة الضلالة و رجل سمع من رسول الله ص شیئاً لم یحمله علی وجهه و وهم فیه و لم یتعمد کذباً فهو فی یده یقول به و یعمل به و یرویه فیقول أنا سمعته من رسول الله ص فلو علم المسلمون أنه وهم لم یقبلوه و لو علم هو أنه وهم لرفضه - و رجل ثالث سمع من رسول الله ص شیئاً أمر به ثم نهی عنه و هو لا یعلم أو سمعه ینهی عن شیء ثم أمر به و هو لا یعلم فحفظ منسوخه و لم یحفظ الناسخ فلو علم أنه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه - و آخر رابع لم یکذب علی رسول الله ص مبغض للکذب خوفاً من الله و تعظیماً

این خطبه امیر المومنین که ما بصورت مقطّع ذکر نمودیم، در حقیقت خطبه راوی شناسی بعد از وفات رسول اکرم (ص) است که آنحضرت اصحاب الحدیث را نه بر مبنای اعمال که بر مبنای نقل روایات بچهار دسته تقسیم می کند. خطبه مذکوره فی ذاتها ثبّات هرآنچیزی است که ادعا نمودیم و آن راوی شناسی و توجه به افرادیست که از معصومین نقل روایت کردند. زیرا امیرالمومنین (ع) بارها و بارها در حق راویان ضعیف و یا کذاب می فرماید: «اگر مردم می دانستند که او کذاب یا ضعیف است از وی احادیث را نمی پذیرفتند!» این تأکید قطعی و لاریب فیه است بر اصالت و اهمیت و حجیت علم رجال و راوی شناسی نزد شیعیان که اولین بنیان گذار و بلکه مفسّر آن امیرالمؤمنین (ع) است. لازم بتذکر که سخن امیرالمومنین (ع) صرفاً منحصر در کذب و صدق نبود؛ بلکه حفظ و عدل راوی و علم و تطورش نیز جزو شروط آنحضرت (ع) است که نشانگر منزلگاه رفیع راوی شناسی نزد وی است؛ حال آنکه بسیاری از علمای رجال خود اینچنین سخت نگرفته و در برخی موارد مماشات کرده اند.

۱۰- امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود: «هر موقع حدیثی ذکر نمودید، سند حدیث را تا هرکسی که صاحب حدیث است بیان کنید؛ اگر حدیث راست بود، از برای شما است؛ و اگر دروغ بود، به دروغ گو برگردد.»^{۴۳۳}

۱۱- امام صادق در تضعیف مغیره بن سعید فرمود: «همانا مغیره بن سعید (لعنه الله) در کتابهای اصحاب پدرم دسیسه نموده و روایاتی داخل کرده که پدرم آنرا نگفته است.»^{۴۳۴}

۱۲- یونس گوید: «عراق رفتم و در آنجا تعدادی از اصحاب امام باقر (ع) و یاران امام صادق (ع) را یافتم که در جمعی حاضر بودند. پس از آنان احادیثی شنیده و کتابهایشان را گرفتم و آنرا نزد امام رضا (ع) بردم. پس بسیاری از احادیث را که در آن بود انکار نمود از

لرسوله لم ينسہ بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه و لم ینقص منه و علم الناسخ و المنسوخ و عمل بالناسخ و رفض المنسوخ» الاحتجاج - شیخ طبرسی - ج ۱ - ص ۳۹۳.

^{۴۳۳} عن أمير المؤمنين (عليه السلام): «إذا حدثتم بحديث، فاسندوه إلى الذي حدثكم، فإن كان حقاً فلكم، وإن كان كذباً فعليه» کافی - ابو جعفر کلینی - ج ۱ - ص ۵۲.

^{۴۳۴} عن الصادق قال: «فإن المغيرة بن سعيد - لعنه الله - دسّ في كتب أصحاب أبي، أحاديث لم يحدث بها أبي» رجال کشی - ج ۲ - ص ۴۸۹.

اینکه احادیث امام صادق (ع) باشد؛ سپس فرمود: «هر کلامی که به حق از ما باشد دارای نور است و آنچه که حقیقت ندارد، نور ندارد و کلام شیطان نیست»^{۴۳۵}

این دو روایت حاکی از آن است که بوده اند افرادی که تنها با نیت هدم احترام و حدیث اهل بیت (ع) پیش آمده و سخنانی را به لسان آن بزرگواران بسته و از جانب ایشان نقل نموده اند تا مقام و منزلت آنان را از بین ببرند. وجود و فعالیت آنها در زمان اهل بیت (ع) بگونه ای بود که امام رضا (ع) تعداد کثیری از احادیث منقول از پدر بزرگش امام صادق (ع) را رفض می نمود و این در حالیست که بین آنها و (علیهما السلام) فقط چند سال تباعد است؛ حال از این مجمل مفصلی بسازیم که مملو از روایات ضعیف و سوء الحفظ و کذاب است. آیا بتبعیت از رئوف آل محمد (ص) در احادیث از بابت صحت و ضعف سند نظر کنیم یا خیر؟

۱۳- مسلم بن ابی حیه گوید: «نزد امام صادق (ع) و در محضر وی بودم. پس وقتی خواستم که از حضورش مرخص شوم گفتم: «می خواهم بیش از این از شما یاد بگیرم!» پس امام فرمود: «نزد ابان بن تغلب برو! چرا که از من احادیث فراوانی شنیده است؛ پس هرچه از من برایت روایت کرد، از من روایت کن!»^{۴۳۶}

این روایت نیز حجیت خبر ثقه را می رساند کما اشرنا.

۱۴- سلیمان الأقطع گوید: «از امام صادق شنیدم که می فرمود: «احدی یاد ما و احادیث پدرم را جز زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید بن معاویه احیا ننمود. اینها حافظان دین و افراد امین نزد پدرم بودند در حرام و حلال الهی. آنان در دنیا بسمت ما زودتر آمدند و در آخرت نیز زودتر بما خواهند رسید.»^{۴۳۷}

^{۴۳۵} قال یونس: وافیت العراق، فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر (عليه السلام) ووجدت أصحاب أبي عبد الله (عليه السلام) متوافرين، فسمعت منهم، وأخذت كتبهم، فعرضتها من بعد علي أبي الحسن الرضا (عليه السلام)، فأنكر منها أحاديث كثيرة أن تكون من أحاديث أبي عبد الله (عليه السلام) - إلى أن قال (عليه السلام) -: «فإن مع كل قول منّا حقيقة وعليه نوراً، فما لا حقيقة معه ولا نور عليه، فذلك من قول الشيطان» همان - ج ۲ - ص ۴۹۱.

^{۴۳۶} عن مسلم بن أبي حية، قال: «كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) في خدمته، فلما أردت أن أفارقه ودعته، وقلت له: أحب أن تزودني! قال: «أنت أبان بن تغلب؛ فإنه قد سمع مني حديثاً كثيراً، فماري لك عنّي فارو عنّي» همان - ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

^{۴۳۷} عن سليمان بن خالد الأقطع، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «ما أحد أحيا ذكرنا وأحاديث أبي (عليه السلام)، إلّا زراره، وأبو بصير ليث المرادي، ومحمد بن مسلم، وبريد بن معاوية العجلي، ولولا

۱۵- امام ابو عبدالله الصادق (ع) به فیض بن مختار گفت: «اگر خواستی احادیث ما را بگیری، پس بر تو باد اینی که نشسته است! سپس اشاره کرد به مردی از اصحابش. من اسمش را پرسیدم که آن مرد کیست؟ گفتن زرارة بن اعین!»^{۴۳۸}

۱۶- علی بن مسیب گفت: «به امام رضا (ع) عرض کردم: خانه ام دور است و نمی شود که هر موقع خواستم نزدتان بیایم؛ خب در این صورت از چه کسی عقائد دینم را بگیرم؟ پس امام فرمود: «از زکریا بن آدم قمی او در دین و دنیا مورد اعتماد است!»^{۴۳۹}

۱۷- وقتی عده ای در صدد تضعیف و تخریب ابو حمزه ثمالی بودند امام رضا (ع) وی را توثیق نمود: «ابو حمزه در زمان خود همانند لقمان در زمان خویش بود.»^{۴۴۰}

۱۸- امام صادق (ع) فرمود: «این چهار تن را بر بهشت وعده دهید: برید بن معاویه و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره بن اعین؛ چهار تنی که افراد مورد اعتماد خدا در حلال و حرامش بودند. اگر اینها نبودند آثار نبوت از بین می رفت و ناپدید می شد.»^{۴۴۱}

۱۹- امام صادق فرمود: «حمران مؤمنی از اهالی بهشت است و والله قسم هرگز از این حال برنمی گردد.»^{۴۴۲}

۲۰- یونس گوید: امام رضا (ع) بمن فرمود: «ای یونس! محمد بن فرات را نمی بینی که چطور بر من دروغ می بندد؟ پس گفتم: خدا شرش را دور نگاه داشته و ذلیل و پستش کند.»^{۴۴۳}

هؤلاء، ماكان أحد يستنبط هذا. هؤلاء حفاظ الدين، وأمناء أبي (عليهم السلام) على حلال الله وحرامه، وهم السابقون إلينا في الدنيا، والسابقون إلينا في الآخرة» همان-ج ۱-ص ۳۴۸.

^{۴۳۸} قال أبو عبد الله (عليه السلام) للفيض بن المختار: «فإذا أردت بحديثنا، فعليك بهذا الجالس، وأومى بيده إلى رجل من أصحابه، فسألت أصحابنا عنه، فقالوا: زرارة بن أعين.» همان-ص ۳۴۷.

^{۴۳۹} عن علي بن المسيّب، قال: قلت للرضا (عليه السلام): «شقتي بعيدة، ولست أصل إليك في كلّ وقت، فممن آخذ معالم ديني؟ قال: من زكريّا بن آدم القميّ، المأمون على الدين والدنيا.» همان-ج ۲-ص ۸۵۸.

^{۴۴۰} سمعت الرضا عليه السلام يقول: «أبو حمزة الثمالي في زمانه كالقمان في زمانه» همان-ص ۴۵۸.

^{۴۴۱} عن الصادق (ع) «بشّر المخبتين بالجنة: برید بن معاوية العجلي، وأبو بصير ليث بن البختری المرادی، ومحمد بن مسلم، وزرارة بن أعين، أربعة نجباء، أمناء الله على حلاله وحرامه، ولولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة واندرست.» همان-ج ۱-ص ۳۹۸.

^{۴۴۲} الإمام الصادق (عليه السلام): «حمران مؤمن من أهل الجنة، لا يرتاب أبداً لا والله.» همان-ص ۴۱۶.

این روایات اهتمام تمام و کمال اهل البیت (علیهم السلام) را به رجال و توثیق و تضعیف روّات و روایات مرویه از آنان قطعی می سازد؛ علی الأخص که برخی از آنان سنت قولیه و برخی سنت عملیه هستند؛ یعنی برخی از روایات بطور لفظی شیعه را به پژوهش در سند روایت دستور داده است، همانند روایت امام علی که فرمود **فَأَسْنِدُوا إِلَى الذِي حَدَّثَكُمْ بِهِ**؛ و برخی دیگر ائمه علیهم السلام خود دست بکار شده و روّات و اصحاب الحدیث را توثیق و تضعیف نمودند. مثل تضعیف امام صادق نسبت به مغیره به سعید: **فَإِنَّ الْمَغِيرَةَ بَنَ سَعِيدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي**. حال پس از اینهمه دلیل معصوم و منصوص، باز ناظم العقیلبی مدعی می گردد داشتن قاعده ای در تضعیف و تحسین رجال سند بدعت است؟

سخن سوم

اصحاب ائمه (علیهم السلام) که در بدترین دوران حُفَاطِ امینِ احادیثِ محمد و آل محمد (ص) بوده و جان فروشی کرده و درّ و گوهر منشوره از افواه مطهره معصومین را خریده اند نیز بر رجال نویسی همت می گماردند و ذکر رجال و تراجم آنان را مهم میدانستند و مهم اینکه ائمه (علیهم السلام) نیز هرگز آنها را از این عمل باز نداشتند.

۱. **ابورافع (رض)** در قسمت شبّهات و هایت گفتیم که ابورافع (رض) صحابی امیرالمومنین (ع) کتاب رجال حاضر در جنگ جمل علیه عایشه را نوشت: **«تَسْمِيَةُ مَنْ شَهِدَ مَعَ عَلِيٍّ حَرْبَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ»**؛ اشاره کردیم که شیخ طوسی این کتاب را ذکر کرده و علمای اهل تسنن نیز برخی از مطالب این کتاب را مُقَطَّعاً نقل کرده اند؛ همانند طبرانی در معاجم ثلاثه^{۴۴۳} و نورالدین هیشمی در مجمع الزوائد^{۴۴۵} و افراد دیگر...

^{۴۴۳} عن يونس «قال لي أبو الحسن الرضا (عليه السلام): يا يونس، ألا ترى إلى محمد بن فرات وما كان يكذب عليّ؟ قلت: أبعد الله وأسحقه وأشقاه». معجم رجال الحديث - أبو القاسم خوئي - شماره ۱۱۵۶۰. در تضعیف بن فرات بدست امام رضا روایت فراوان است و مرحوم علامه خوئی در مصدر موصوف آنان را ذکر نموده است. نکته حائز اهمیت اینکه «محمد بن فرات» ادعای بابیت نیز کرده بود و مدعی بود وصی و نائب امام رضا (ع) است و از این رو مورد لعن و نفرین آن امام همام (ع) قرار گرفته بود.

^{۴۴۴} طبرانی در کتاب المعجم الکبیر قریباً به ده بار به کتاب ابورافع استناد می کند و از آن کتاب در بحث های راوی شناسی استفاده نموده است؛ بعنوان مثال: «عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حنظلة بن النعمان حبشي بن جنادة السلولي» یا همو: «علي بن هاشم عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم خالد بن أبي دجانه رضي الله عنهم»

۲. **عبدالله الکنانی** از اصحاب ائمه ابن الرضا است و کتابی تحت عنوان الرجال داشت؛ علامه حلی و ابن داود حلی بر این کتاب در مباحث رجالی استناد نموده اند اگرچه اصل کتاب همکون در دسترس نیست.

۳. **حسن السراذ**؛ المشیخه نوشته حسن بن محبوب سرّاد (۲۲۴ق) شاگرد امام رضا (ع) از اولین کتب شیخ نویسی جهان اسلام است. این کتاب دارای روایات متعدد از ائمه علیهم السلام است.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «حسن بن محبوب سراد یا زراد و کنیه اش ابو علی و مولی بجيله؛ کوفی و مورد اعتماد است و از امام رضا (ع) روایاتی دارد. او از شصت نفر از اصحاب جعفر صادق (ع) نقل روایت نموده و جلیل القدر و از چهار رکن مهم شیعه در دوران خود بحساب می آید. او کتب متعددی دارد از جمله: کتاب مشیخه و کتاب حدود»^{۴۴۶}

از گفته شیخ طوسی اینچنین بر می آید که مشیخه حسن سراد نزد وی موجود بوده و وی آن را بر استاد خویش ابن عبدون قرائت نموده است.^{۴۴۷}

۴. **فضل بن شاذان**؛ کتاب وضاعون نوشته فضل بن شاذان (۲۶۰ق) از اصحاب امام هادی می باشد. این کتاب نیز علیرغم نبودش در حال حاضر در عصر متقدمین رجال شیعه

و همو: «خوید بن عمرو الأنصاری حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة ثنا ضرار بن صرد ثنا علي بن هاشم عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه في تسمية من شهد مع علي رضي الله عنه من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم خوید بن عمرو الأنصاری بدري من بني سلمة»

^{۴۴۵} «عن محمد بن عبد الله الحضرمي قال وفي حديث عبد الله بن أبي رافع في تسمية من شهد مع علي بن أبي طالب كرم الله وجهه جبیر بن حباب بن المنذر.» (مجمع الزوائد)

^{۴۴۶} «الحسن بن محبوب السراذ، ويقال له الزراد، ويكنى أبا علي، مولی بجيله، کوفی، ثقة. روی عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، وروی عن ستین رجلا من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام، وكان جلیل القدر، ويعد في الأركان الأربعة في عصره. وله کتب كثيرة، منها: کتاب المشیخه، کتاب الحدود» الفهرست - شماره ۱۶۲.

^{۴۴۷} «واخبرنا بکتاب المشیخه قراءةً عليه احمد بن عبدون، عن علي بن محمد بن الزبير، عن الحسين بن عبد الملك الأودی، عن الحسن بن محبوب.» همان.

بوده و بزرگانی همانند کشی در رجال بدان استناد کرده اند که در آن کتاب ذکر برخی از روّات دروغگو آمده است.

۵. **احمد البرقی؛ رجال محمد بن خالد البرقی و فرزندش احمد بن محمد بن خالد برقی** (حدود ۲۸۰ق) از اصحاب امام هادی (ع) از کتب رجالیه معروف شیعه است که تا کنون نیز مانده و نوشته ابوجعفر احمد بن خالد برقی است؛ البته متأسفانه رجال نوشته شده توسط پدر زوال یافته و در کتب دیگر ممزوج شده ولی کتاب پسرش ابوجعفر باقی مانده است؛ این کتاب بضمن کتاب رجال ابن داود مطبوع و متوفّر است.

۶. **حسن بن فضال؛ حسن بن علی بن فضال** (۲۲۴ق) از علمای رجال و از شاگردان امام رضا (ع) است و کتاب **الرجال** را نوشته است. نجاشی بر کتاب رجال حسن بن فضال تأکید دارد و سند خود تا کتاب صدر الذکر را بیان می دارد.^{۴۴۸}

کتب مذکور و کتب رجالی فراوان دیگر که در گفتار نگنجد همگی حکایت از آن دارد که شیعیان در تمامی دوران حضور و بروز خود نسبت به علم رجال و ناقلان اخبار اهل بیت (ع) حساس و معطوف بوده و مطالب پیرامون آن را فراتر از گفتار در نوشته های خود ثبت نموده و جزوات و کتب متعددی را بجای گذاردند که ما در این اندک مقال فقط نمی از یم اظهار نمودیم؛ باوجود اینچنین عقبه رجالی قوی و کتب منصوصه از اصحاب است که شیخ طوسی رحمه الله جرأت نموده و در العده گوید:

«ما شیعه را اینچنین یافته ایم که روایان نقل کننده اخبار اهل بیت را تمییز داده اند؛ برخی از آنان توثیق و برخی دیگر تضعیف شده اند و بین آنانی که به احادیث روایت شده از وی اعتماد می شود با کسی که به اخبار او اعتماد نگردد فرق گذاشته شده است؛ شیعه راویان خوب را مدح نموده و روایانی که مستحق ذمّ هستند را مذموم دانسته و می گوید: «فلانی در حدیثش متهم است»؛ «فلانی کذاب است»؛ «فلانی احادیث را درهم و برهم نقل میکند»؛ «فلانی شیعه نیست و مخالف اعتقادات ماست»؛ «فلانی گرایشات وافقی و فطحی و...»

^{۴۴۸} «وأخبرنا ابن شاذان عن علي بن حاتم عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عنه بكتابه المتعة وكتاب الرجال، مات الحسن سنة أربع وعشرين ومائتين.» رجال نجاشی - ص ۳۶.

دارد، و از این دست طعنه هایی که یادآور شده و برایش کتابها نوشته اند و رجال حدیث در کتب روایی را در فهارست خود مورد تفکیک و استثناء قرار داده اند.^{۴۳۹}

سخن چهارم

علمای شیعه نیز در طول تاریخ بذکر روات روایت التزام داشته اند.

شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و ابن ابی زینب نعمانی و صدوق اول و حسن صفار و شیخ مفید و طبری شیعی و افراد دیگر در کتب حدیثی خود التزام مؤکد بر نقل روات و اسم و کنیه آنان داشته اند و این امر از دو حالت خارج نیست؛ یا اساساً ذکر روات امری عبث بوده که ساحت عباقره حدیثی شیعه از چنین مهمل گویی بری است و یا اینکه آنها از ذکر روات منظور و هدفی داشته اند و آن آشنایی و تحقیق پیرامون افرادی بود که روایت را به امام معصوم منتسب می کردند و یقیناً این احتمال اصوب و ارجح است. خصوصاً که برخی از آنان همانند شیخ کلینی و شیخ طوسی خود کتاب مستقل رجال داشتند و شیخ صدوق که در قسمت مشیخه، در بیان مشایخ الثقات خویش اعمّ تلاش خود را کرده است. فلذا اساساً این شبهه که علم الحدیث علم تسنن است و شیعه نسبت بآن بیگانه است غلط است.

جالب که حتی ناظم العقیلى خود نیز بر این امر بدیهی اعتراف کرده و مقرر بر کشف صحت حدیث بر مبنای علم رجال گردیده است:

«روشن گردید که صحت حدیث منحصر در صحت رجال سندش نیست؛ بلکه صحت سند یکی از قرینه های کشف صحت حدیث است.»^{۴۵۰}

^{۴۳۹} «أنا وجدنا الطائفة ميزت الرجال الناقلة لهذه الأخبار، ووثقت الثقات منهم، وضعفت الضعفاء، وفرقوا بين من يعتمد على حديثه وروايته، ومن لا يعتمد على خبره، ومدحوا الممدوح منهم وذموا المذموم، وقالوا فلان متهم في حديثه، وفلان كذاب، وفلان مخلط، وفلان مخالف في المذهب والاعتقاد، وفلان واقفي، وفلان فطحي، وغير ذلك من الطعون التي ذكروها، وصنفوا في ذلك الكتب، واستثنوا الرجال من جملة ما روه من التصانيف في فهارسهم، حتى إن واحدا منهم إذا أنكر حديثا نظر في إسناده وضعفه برواته. هذه عادتهم على قديم الوقت وحديثه لا تنخرم» عده الأصول - ج ۱ - ص ۱۴۱.

^{۴۵۰} «إذا اتضح أن صحة الحديث لا تنحصر بصحة رجال سنده فقط، بل إن صحة السند هي أحد القرائن الكاشفة عن صحة الحديث» دفاعا عن الوصيه - ناظم العقیلى - ص ۱.

اینهم که «صحت حدیث منحصر در صحت رجال سندش نیست» امر بدیهی است و تمامی علمای رجال شیعه بلااستثناء رجال را یکی از بهترین طرق در اثبات صحت حدیث می دانند و نه تمامیت آن و عبارت فوق ناقض ما ذکرنا نیست.

شبهه دوم: مصادر رجالی شیعه مصحّف است

ناظم العقیلی می نویسد:

«هرکس در کتب رجال و بلکه در بزرگترین آن کتب یعنی رجال طوسی و نجاشی تأمل کند خواهد دید که آن مصادر دچار تصحیف و تحریف گردیده اند.»^{۴۵۱}

جواب

سخن اول

وجود تحریف در کتب حدیثی و رجالی امری بدیهی است و کتب متعدد شیعه و سنی هیچکدام معصوم و بریء از تحریف و تصحیف نیستند و تنها کتابی که جزءاً و کلاً از تحریف برکنار بوده، قرآن کریم می باشد که کلام الله است. این شبهه اتباع احمد در حقیقت از سر عجز است تا استدلال؛ زیرا هر کسی این مسئله را درک می کند که کتب غیر قرآن امکان تحریف و تصحیف را دارند و در زمره کتبی که دچار تحریف و تصحیف شده اند، کتب اربعه یعنی کافی کلینی و من لایحضره الفقیه صدوق و تهذیبین شیخ الطائفه هستند.

علامه مجلسی می نویسد: «کمتر کتابی از معضلات تصحیف و تحریف خالی است و اینچنین مسائلی در کافی و سایر کتب معتبر موجود است؛ همانطور که بر شخص متتبع پوشیده نیست.»^{۴۵۲}

^{۴۵۱} «من تأمل فی کتب الرجال بل فی أشهرها وهی کتاب رجال الطوسی والنجاشی، یجد أنها تعرضت للتصحیف والتحریف.» انتصاراً للوصیة-ص ۱۱.

^{۴۵۲} «قلما یخلو کتاب من أضعاف هذا التصحیف والتحریف، و مثل هذا موجود فی الکافی و غیره من الکتاب المعتمرة، كما لا یخفی علی المتتبع.» بحار الانوار- ج ۲۲- ص ۱۵۰.

نیز سیدالطائفه خوئی در اینباره می نویسد: «اینکه کتاب در يك یا دو جا دچار باطل گردیده است، دلیل بر ساختگی بودن کتاب نمی گردد؛ بسیار می یابی کتبی را از جمله کتاب کافی که متین ترین و متقن ترین کتب شیعه است و اینچنین مشکلی را داشته باشد.»^{۲۵۳}

البته همانطور که عارض گشتیم این مطلب منحصر بمذهب محق تشیع نیست؛ بلکه اهل تسنن بیش از همه دچار این معضل هستند بطوری که عبدالرحمن جلال الدین سیوطی کتابی مستقل بنام «التطریف فی التصحیف» نوشته و در آنجا روایاتی از بزرگترین مصادر اهل تسنن که دچار تصحیف شده اند را ذکر نموده است.

نیز صفدی در تصحیح تصحیفات بی شمار کتب اهل تسنن کتابی مستقل نوشته و در مقدمه خود، داد سخن از تصحیفات متعدد کتب حدیثی خویش برمی دارد و می نویسد:

«زمانی که بزرگان حدیثی اهل سنت بطوری قطعی تصحیف نموده اند و در نقل قول ها تحریف کرده اند، پس این امر باعث می گردد که چندی بعد عده ای فرومایه و افراد رذل شروع به انتقاد از آن بزرگان کنند.»^{۲۵۴}

فلذا اساساً وجود تصحیف و تحریف در کتب دلیل بر ابطال آن کتب نیست؛ زیرا مصادر حدیثی شیعه و سنی چه کتب اربعه و صحاح سته و چه غیر آن قریب به اتفاق دچار تصحیف و تحریفند. حال آیا اتباع احمد هنبوشی دجال حاضرند روایات کافی و من لایحضر و تهذیبین را رها کنند و احادیث موجود در آن را ابطال کنند آنهم بدین بهانه که این کتب دارای برخی روایات مصحفه و محرفه است؟! حقیقتاً سخن، سخنی جاهلانه و کودکانه ست.

^{۲۵۳} «ان اشتمال الکتاب علی امر باطل فی مورد أو موردین لا یدل علی وضعه، کیف و یوجد أكثر من ذلك فی أكثر الكتب حتی کتاب الکافی، الذی هو أمتن کتب الحدیث و اتقنها» معجم رجال الحدیث - ج ۸ - ص ۲۲۵.

^{۲۵۴} «إذا کان مثل هؤلاء قد صحّ أنهم صحّفوا، وحرّر النقل أنهم حرّفوا، فما عسی أن تكون الحُثالة من بعدهم، والردالة الذین یتبهرجون فی تقدیمهم.» مقدمه کتاب تصحیح التصحیف و تحریر التحریف - صفدی.

سخن دوم

تحریف و تصحیف مصادر از دو جهت بایستی بررسی گردد.

۱. تحریف و تصحیف کلی

۲. تحریف و تصحیف جزئی

اگر تصحیفات رخ داده در کتب رجالی و غیر رجالی تصحیف کلی بوده باشد؛ یعنی ذات و گوهر وجودی کتاب را عوض کرده و در آن تبدیل حاصل کرده باشد، بطوری که موجودیت کتاب در اثر آن تحریفات و تغییرات از بین برود، یقیناً نمی توان بدان استناد کرد و هر مستندی از آن باطل و هر مستندی بدان جاهل است.

ولی اگر تصحیفات مذکوره جزئی و منجبر باشد؛ بطوری که ذات و جوهره کتاب بر سر جای خود باقی بماند، بلاشک می توان بدان استناد ورزید و از آن بهره برد؛ اما ادعای وثاقت و اعتبار علی الإطلاق بآن کتاب غلط و ناصواب است.

کیست که نداند تصحیفات موجوده در کتب رجالی از نوع دوم است و بزرگانی همانند سیدالطائفه خویی در کتاب معجم رجال الحدیث و نیز مرحوم تفرشی در نقد الرجال و بزرگان دیگر پیرامون آن بفراخ سخن گفته اند و بسیاری از اشکالات را با تبیین مصادر و مرویات، حل کرده اند.

سخن سوم

عجیب است که قومی به ابطال کتب رجالی بدلیل تصحیف، اصرار می ورزند که رگه حیاتشان بروایات دچار تصحیف بند است!

ناگفته پیداست که از جمله اصلی ترین مصادر احمد بصری و اعوان وی در القای شبهات و استنادات روایی کتاب **بشارة الإسلام** است و این در حالیست که کمتر کتابی در طول تاریخ به اندازه این کتاب دچار تصحیف و تغییرو تحریف شده باشد! بطوری که نویسنده کتاب خود نیز بدین قضیه اعتراض کرده و از تصحیفات و تحریفات کتاب خود گلایه می کند:

«این نسخه دارای غلط‌های فراوان است؛ برخی حرف‌ها فراموش شده و برخی تغییر یافته است.»^{۲۵۵}

تأسف بار تر اینکه تنها يك نسخه از این کتاب دچار اغلاط و تصحیفات فاحش تری گردیده بود و آن چاپ مکتبه حیدریه نجف بود و دقیقاً همان نسخه از این چاپ، مورد استناد احمد دجال و اعوانش بوده است! بطوری که احمد در کتاب المتشابهات بارها بدان استناد می‌کند^{۲۵۶} و روایات تحریف شده که از سر دروغ‌گویی و خباثتش نشأت گرفته را به نام خود می‌زند.

وی در کتاب المتشابهات بنقل از کتاب محرّف و مصحّف بشاره الإسلام می‌نویسد:

«قال رسول الله: ... ثم ذكر شاباً، فقال: إذا رأيتموه فبايعوه فإنه خليفة المهدي.»

«پیغمبر فرمود: ... سپس جوانی را یاد کرد و گفت: «وقتی او را دیدید با او بیعت کنید؛ چرا که او جانشین مهدی است.»^{۲۵۷}

و این از دروغ‌های احمد کذاب است؛ چرا که در مصدر اصلی این روایت که از آن‌هم از روایات اهل تسنن است، آمده:

«عن النبي (ص): ... ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقاتلونكم قتالا لم يقاتله قوم - ثم ذكر شيئاً فقال - إذا رأيتموه فبايعوه ولو حبوا على الثلج، فإنه خليفة الله المهدي.»

«از پیغمبر (ص) روایت است: سپس پرچم‌های سیاه از سمت مشرق روی می‌آورند و با شما جنگی می‌کنند که نظیرش با شما به پا نشده است؛ - سپس آنحضرت چیزی فرمود - و گفت: وقتی آن را دیدید با او بیعت کنید ولو اگر بروی برف‌ها بروید؛ چرا که او خلیفه خدا مهدی است.»^{۲۵۸}

^{۲۵۵} « هذه النسخة كثيرة الغلط وقد سقط منها بعض الحروف و بدل ببعض.» بشاره الإسلام - ص ۲۴۷.

^{۲۵۶} المتشابهات (نسخه کامله) - ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

^{۲۵۷} همان.

^{۲۵۸} المستدرک علی الصحیحین - حاکم نیشابوری - ج ۴ - ۵۱۰.

فلذا دیده می شود که احمد دجال نه فقط بکتاب دچار تحریف و تصحیف استناد می کند؛ بلکه اساس ادعای وی وابسته به روایات تحریف و تصحیف شده است.

البته اعوان این کذاب نیز از این قافله عقب نمانده اند و هرکدام از آنان به انبانی از روایات محرفه و مصحفه استناد ورزیده اند؛ بعنوان مثال علی ابورغیف^{۴۵۹} و نیز فاضل التمیمی^{۴۶۰} و نیز عبدالرزاق هاشم^{۴۶۱} و نیز ابو محمد الأنصاری^{۴۶۲} و نیز عبدالرازق دیروای^{۴۶۳} و در رأس همه خود احمد اسماعیل هنبوشی^{۴۶۴} بنقل از کتاب بشاره الإسلام می نویسند:

«عن الصادق عليه السلام في خبر طويل سمي به أصحاب القائم .. : ومن البصرة .. أحمد،

«از امام صادق در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم را می شمارد آمده است: و از بصره... احمد!»^{۴۶۵}

دیده می شود که احمد هنبوشی و بزرگترین انصارش در مهم ترین کتب خود مثل جامع الأدلة و دلیل الأدلة این روایت را نقل کرده و آن را نصی قاطع بر نصرت امام زمان توسط احمد کذاب می دانند!

بر محققین واضح است که این از دروغ های این جماعت است و روایت مروی از امام صادق بعبارت ذیل است:

عن الإمام الصادق في خبر طويل يسمي فيه الأصحاب القائم لأبي بصير... «ومن البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح، وحماد بن جابر،

^{۴۵۹} الطريق الى الدعوة اليمانية-ص ۲۷.

^{۴۶۰} دليل الأدلة-ص ۱۳.

^{۴۶۱} جامع الأدلة-ص ۱۱۹.

^{۴۶۲} جامع الأدلة-ص ۱۷۵ (اتباع احمد بصری دو کتاب با عنوان متشابه جامع الأدلة نوشته اند که کتاب عبدالرزاق هاشم دچار تغییرات و اضافات شده و بار دیگر منتشر گردید).

^{۴۶۳} موجز عن دعوة السيد احمد الحسن-ص ۵۲.

^{۴۶۴} المتشابهات (نسخه کامله)-ص ۲۲۹.

^{۴۶۵} همه آنان این روایت را مستند به کتاب مصحف و محرف بشاره الإسلام-حیدر الکاظمی-ص ۱۸۱ کرده اند.

از امام صادق در خبری طولانی آمده است که اسم اصحاب امام زمان (عج) را می‌شمارد... تا اینکه می‌گوید: «و از بصره: عبدالرحمن بن اعطف و احمد بن ملیح و حماد بن جابر»^{۴۶۶}

روایت فوق از امام صادق (ع) تصریح دارد که احمد بصراوی که نصیر امام زمان خواهد بود را نام احمد بن ملیح است و نه احمد بن اسماعیل هنبوشی!!^{۴۶۷}

اما احمد کذاب و اعوان جاهل وی با تقطیع و تحریف^{۴۶۸} و تصحیف^{۴۶۹} روایت و نقل از کتاب محرف و مصحف انگیزه ای جز شور انگیزی با دجل و کذب در میان عوام الناس ندارند و در عین حال ادعا دارند بدلیل وجود تعدادی تصحیف در میان برخی کلمات در دل ده ها جلد کتب رجالی، علم رجال باطل است و بحث سندی روایات بی ارزش!!

بلاغت و غباوت در این کلام مبرهن است.

فلذا دومین شبهه اصلی این جماعت نیز همانند شبهات وهابیت پوچ و لایعتنی به است.

^{۴۶۶} دلائل الإمامة - ابن جریر الطبری الشیعی - متوفی قرن ۴ - ص ۵۷۴

^{۴۶۷} عبدالرزاق دیراوی در کتاب تخمض الکورانی فأر قمیء (کورانی، موش کوچک!) ص ۱۵۰ در توجیه دروغگویی های خود و امامش می نویسد: «صاحب کتاب بشاره الاسلام ينقلها عن کتاب (غایه المرام) ولیس عن کتاب دلائل الإمامة.» (نویسنده کتاب بشاره الاسلام این روایت را از کتاب غایه المرام بحرانی ذکر نموده و نه دلائل الامامه طبری!)

اینهم از فرارهای رو بجلو این جماعت است؛ زیرا اولاً روایت فوق در غایه المرام نیست و در کتاب المحجة فی ما نزل علی الحجة که در ادامه کتاب غایه المرام بعنوان رساله مستقلة آمده، ذکر شده است (البته عبدالرزاق دیراوی بعدتر این اشتباه را با تعلیق خود تصحیح نمود.)؛ ثانیاً پس از رجوع بهمان کتاب که نوشته علامه سید هاشم بحرانی و از کتب مفید در زمینه «مهدویت و قرآن» است، دیدیم که وی نیز روایت مذکور را از کتاب دلائل الإمامة آنهم بهمان لفظی که ما ذکر کرده ایم یعنی «احمد بن ملیح»، نقل کرده شده که این نیز خود بهترین دلیل بر کذب و سستی این مکتب است. ر.ک المحجة فیما نزل من القرآن فی القائم الحجة - صص ۲۸ و ۴۵ - چاپ موسسه النعمان - بیروت.

^{۴۶۸} جهت پی بردن به برخی اکاذیب دیگر این جماعت ر.ک: دعوة احمد الحسن بین الحقيقة و الباطل - طالب الحق - صص ۹ الی ۲۴.

^{۴۶۹} جهت پی بردن به برخی استنادات اتباع هنبوشی بروایات مصحفه؛ ر.ک: دعوة احمد الحسن بین الحقيقة و الباطل - طالب الحق - صص ۹ الی ۲۴ و نیز: الشهب الأحمديّة - احمد سلمان - صص ۱۳۹ الی ۱۵۲.

شبهه سوم: توثیقات و تضعیفات رجالی شیعه متناقض است

ناظم العقیلی می نویسد:

«درضمن؛ علما در رجال باهمدیگر دچار تناقض هستند؛ بعنوان مثال شیخ طوسی را مییابی که راوی را توثیق می کند ولی نجاشی همو را تضعیف و بالعکس؛ بلکه در اقوال خود عالم نیز تناقض می بینی؛ مثلاً وی سهل بن زیاد رازی را در جایی توثیق نموده و در جای دیگر می نویسد: ابوسعید سهل بن زیاد ضعیف».^{۴۷۰}

جواب

سخن اول

این مطلب نیز دقیقاً همانند شبهه تحریف و تصحیف امری کاملاً نسبی و محتمل است و ابداً دلیل بر ترك علم رجال و عدم استناد به این علم نیست. زیرا مجموعه استدلالاتی که در قسم اول و دوم جواب به شبهه دوم گفتیم برای این شبهه نیز کارساز و وارد است. بیان نمودیم که اشکال جزئی ناقض اعتبار کلی نیست و نقص عَرَض، نقض ذات نمی کند؛ فلذا نمیتوان بدلیل وجود برخی اشکالات جزئی بر يك امر، اصالت و کلیت آنرا منکر گردید. این شبهات نهایتاً متوجه برخی از کتب رجالیست و هرگز نمی توان بجهت ایراد شبهه به يك یا دو کتاب رجالی، کل علم الرجال را منکر گردید؛ زیرا در این صورت با توجه به وجود برخی مشکلات نقل و ثبت و کتابت در کتب حدیثی بایستی تمامی احادیث نبوی و اهل بیت (ع) را منکر می گشتیم و این امر محال عقلی و این طریقه استدلال باطل است.

^{۴۷۰} «أُضِفَ إِلَى ذَلِكَ تَنَاقُضُ عُلَمَاءِ الرِّجَالِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَتَجَدُّ مِثْلًا الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ يُوَثِّقُ رَجُلًا وَالنَّجَاشِيُّ يَضَعِفُهُ، وَبِالْعَكْسِ أَيْضًا، بَلْ تَجَدُّ التَّنَاقُضُ فِي أَقْوَالِ الْعَالَمِ نَفْسَهُ، كَمَا وَجَدْتُ ذَلِكَ عِنْدَ الشَّيْخِ الطُّوسِيِّ (رَحِمَهُ اللَّهُ) كَمَا فِي سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الرَّازِيِّ، فَتَجَدُّ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ (رَحِمَهُ اللَّهُ) يُوَثِّقُهُ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ ص ۳۸۱ رَقْم ۵۶۹۹ فَيَقُولُ عَنْهُ: (سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ يَكْنِي أَبَا سَعِيدٍ، ثِقَّةٌ، رَازِي). وَلَكِنْ عِنْدَمَا نَأْتِي إِلَى كِتَابِ الطُّوسِيِّ الثَّانِي وَهُوَ الْفَهْرَسْتُ ص ۱۴۰ رَقْم ۳۳۹ نَجِدُهُ يَقُولُ عَنْ نَفْسِ الرَّازِيِّ: (سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ الرَّازِيُّ يَكْنِي أَبَا سَعِيدٍ ضَعِيفٌ).» انتصاراً للوصية—ص ۱۱.

فلذا اساساً این شبهه، شبهه ای علیه «اصالت علم رجال» نیست و بلکه شبهه ایست از رنگ شبهات وهابیت علیه علم رجال شیعه و برخی از آراء علماء که بهیچ عنوان ناقض کلیت علم الرجال نمی گردد.

سخن دوم

علمای اعلام در زمینه وجود برخی تناقضات نسبت به بعضی آراء متقدمین تحقیق کرده و توانسته اند تا سرحد ممکن این تناقضات را رفع و رأی صحیح را اظهار نمایند. و در این زمینه همانطور که گفتیم بزرگانی نظیر مرحوم سیدالطائفه خوئی و مرحوم تفرشی و علامه مامقانی و سایرین زحمات فراوانی متحمل شده اند. بعنوان مثال همان راوی مذکور در شبهه عقیلی یعنی «سهل بن زیاد آدمی» و اشکالی که توسط وهابیت و به پیروی از آنان توسط جماعت احمد هنبوشی مطرح شده توسط سیدالطائفه قریب به ۲۰ صفحه بحث شده و تمامی جوانب آن بلااستثناء مورد حل و فصل قرار گرفته است^{۴۷۱} و این یعنی حتی همین اشکالات جزئی وهابیت و جماعت احمد هنبوشی از دید علمای اعلام مذهب آل محمد(ص) دور نمانده و آنان سالها قبل به میزان قابل توجهی این مسائل را حل و تبیین کرده اند.

شبهه چهارم: توثیق و تضعیف ها مشهود نیست

ناظم العقیلی می نویسد:

«عجیب آنکه شیعیان قول علمای رجال را بدون آنکه سند سخنش بدانند، می پذیرند! بلکه گاهی آن را بر روایات صحیح المسند معصومین در مدح و ذم راوی ترجیح میدهند. پس توثیقات و تضعیفات رجالیه یا از سر رأی و اجتهاد و حدس علما رجال و یا بصورت منقول از گذشتگان است. رأی و اجتهاد که طبعاً اعتماد نمی آورد؛ خصوصاً بعد از آنکه مطلع می شویم در این زمینه خطای فراوان دارند.»^{۴۷۲}

^{۴۷۱} معجم رجال الحديث - ج ۹ - ص ۳۵۴. زان رو که سیاق کتاب معطوف بر بررسی های جزئی نیست آراء پیرامون سهل آدمی را در نص کتاب نگنجانیدیم.

^{۴۷۲} «والعجیب أنهم یقبلون أقوال علماء الرجال من دون أن یعلموا سندھا أصلاً، بل ویرجحونها أحياناً علی المسند الصحیح من روایات المعصومین فی مدح أو ذم الرجال! فالتوثیقات والتضعیفات الرجالیة لا

جواب

سخن اول

این شبهه نیز همانند شبهات دیگر، ایجاد اشکال نیست بر برخی آراء و نظرات موجود در برخی کتب؛ و گر نه نه ابطال علم رجال است و نه ابطال مجموعه آراء. علیهذا مجموعه اجوبه سخن اول و سخن دوم از شبهه دوم جوابی بر این شبهه نیز هست.

سخن دوم

اساساً توثیقات و تضعیقات رجالی فقط برحسب دیدار راوی و یا نقل روایات متصله از شخصی که راوی را دیده و بر احوال زندگی اش آگاه هست منحصر نمی گردد. بلکه ثبت و بقاء آثار و یا استفاضه و علم به آنچه کرده است و آنکه بوده است خود دلیل حدسی بر توثیق و یا تضعیف راویست. مثلاً علامه مجلسی علیرغم اینکه هیچ طریق متصلی بین اینجانب و وی نیست، ولی بحسب اینکه آثار وی در زمان من مشهود بوده و جزم و همت وی بر جمع آثار اهل بیت در زمان من واضح و مبرهن است، وی را دست پاك تشیع و موثق از جهت نقل روایت از گذشتگان می دانم؛ علیرغم نبود هیچ طریق اصلی بین من و ایشان.

پس نیاز نیست ما مجموعه توثیقات و یا تضعیقات را منحصر در طریق ایصال به راوی بدانیم. بلکه طرق دیگری نیز برای توثیقات و تضعیقات وجود داشته و علمای ماضیه از آن بهره برده اند. اگرچه یکی از طرق توثیق و تضعیف ایصال به زمان راوی از طریق روات است که در بسیاری از کتب و نیز توثیقات و تضعیقات از آن بهره برده شده و عمده روات مهم و اصلی بصورت حسّی و بنقل مستند از روات قبل تر بوده است.

تخلو إما أن تكون عن رأي واجتهاد وحس علماء الرجال، وإما أن تكون منقولة لهم. والرأي والاجتهاد لا خلاف في عدم الاعتماد عليه وخصوصاً بعد الاطلاع على خطأهم الكثير في ذلك» انتصاراً للوصية-ص ۱۵.

سخن سوم

شیخ طوسی و نجاشی و حلی و حتی مرحوم تفرشی و سایر بزرگان در زمان نوشتار کتب رجالی به بسیاری از کتب رجالی نوشته شده در زمان ائمه علیهم السلام و بعد از آن که تماماً در زمان خود روات نوشته شده بود دسترسی داشتند؛ بعنوان مثال کتاب تسمیه من شهد مع علی حروبه من الصحابة نوشته عبیدالله بن ابی رافع، که در زمان حیات امام علی (ع) نوشته شده و اولین کتاب رجالی کل جهان اسلام است و در طول دوران تاریخ بزوال رفت، نزد شیخ طوسی بوده و شیخ از آن بهره کامل برده است و نیز کتب فراوان دیگر.

فلذا وجود آن کتب نسبت به علمای رجالی متقدم همانند وجود کتاب الکافی در دستان ماست؛ چرا که الکافی کتابیست در زمان غیبت صغری نوشته شده و ما علی رغم هزار سال دوری از آن دوران، از روایات و محدثین و روایات مشهور آن دوران اطلاع داریم و نیازی نداریم از خودمان تا شیخ کلینی سلسله سندی داشته باشیم برای اطمینان از اینکه آیا شیخ کلینی روایاتی دارد یا نه؟! فلذا آنانی که کتب رجالی نوشته اند بر کتب متقدمین دسترسی داشتند و از اقوال افرادی که خود با روایات در ارتباط بوده اند استفاده کامل می بردند.

برای همین است که بزرگان ما در بسیاری از موارد وقتی راوی را تضعیف و یا توثیق نموده اند، نوشته اند: **ضعفه اصحابنا و یا قد وثقه اصحابنا یا قد ضعفه اصحابنا البغدادیون** و امثاله^{۴۷۳}؛ اینها همگی اثبات سخن ماست که علمای رجال شیعه در زمان خود بتمامی یا عمده جزوات و کتب رجالی شیعه و سنی دسترسی داشتند و بدین جهت بنقل از «رجال نامه» آنان، روای را توثیق و یا تضعیف نموده و حتی همین توثیق و تضعیف را به نقل از آنان ذکر می کردند. فلذا از این سه طریق بسیاری از روات فریقین جرح و تعدیل شده اند که طریقه ای بس نکو و متقن است.

^{۴۷۳} ر.ک: رجال ابن داود-ص ۲۳۹ و ۲۲۸؛ خلاصه الأقوال- العلامة الحلی-ص ۳۱۷؛ نقد الرجال- التفرشی-ج ۲-ص ۳۸ و رجال نجاشی-ص ۵۹ و ۶۱ و ۶۲ و ۷۷ و ۳۹۶ والفهرست طوسی-ص ۶۵ و معجم رجال الحديث-ج ۱۹-ص ۱۳۸ و کتب فراوان دیگر.

شبهه پنجم: چرا فقط کتب رجالی؟!

ناظم می نویسد:

«حتی اگر از آنچه گفتیم چشم برپوشیم – که امکان ندارد! – نمی توان توثیق و تضعیف رجال را فقط در کتب رجال همانند رجال نجاشی و رجال طوسی و ... منحصر نمود؛ چراکه آنها همه راویان را ذکر ننموده اند.»^{۲۷۴}

جواب

پوکی و خنکی این شبهه ناگفته پیداست و صرفاً بجهت معرفت میزان استدلال این جماعت و وفای بعهد در نقل استدلال اعلان گردید؛ هرکسی می داند که تلاش علمای رجال شیعه در کتب متقدمین این است که مطالب دست اول را در معرفت روّات بدست آورند؛ از طرفی کتب رجالی که در ابتدای نوشتار معرفی گردید، مصادری بودند که دقیقاً بهمین جهت یعنی «معرفت راویان احادیث» نوشته شدند؛ فلذا رجوع بآن کتب متداول تر است؛ اما هیچ عالمی از علمای شیعه در طول تاریخ ادعا نکرده هیچ کس حق ندارد در استنادات رجالی بغیر از آن کتب استناد کند. این شبهه حقیقتاً مضحک و بیشتر از سر عجز است تا استدلال.

نکته

از جمله مسائلی که در کتب شیعه بدان اشاره می گردد و دارای اهمیت وافریست، مشایخ الثقات و نیز اصحاب الإجماع است.

این دو لفظ در حقیقت بیانگر يك مطلب هستند و بیشتر اعمّ و اخصّند؛ بگونه ای که اصحاب إجماع مشمول اشتغال مشایخ الثقات است. مراد از این الفاظ آن است که افرادی روایات را از افراد مورد اعتماد گرفته و حتی المقدور به افراد مورد اعتماد انتقال داده اند.

^{۲۷۴} «وحتی لو تترلنا عما تقدم – ولن نتترل – فلا یمكن حصر توثیق أو تضعیف الرجال فقط بکتب الرجال کرجال النجاشی ورجال الطوسی فی رجاله و فهرسته؛ لأنهم لم یذکروا کل الرواة.»

بعنوان مثال اصحاب الإجماع^{۴۷۵} که جمعاً ۱۸ نفرند و شامل اصحاب ائمه اربعه باقر و صادق و کاظم و رضا (علیهم السلام)، روایات را فقط از افراد مورد اعتماد می گرفته اند و این یعنی اگر راوی ما بین اصحاب الإجماع و ائمه معصومین (ع) نقل نکرده، باز سند و روایات فی ما بین افراد مورد اعتمادند. فلذا برای یافتن روایات این ۱۸ نفر مجبوریم به کتب غیر رجالی یعنی کتب حدیثی رجوع کنیم و از آنجهت که مشایخ آنان همگی مورد وثوق هستند، می توان پی بر صحت روایاتشان ببریم؛ البته بدین شرط که سند روایت تا خود اصحاب الإجماع مقبول و معتبر باشد. همچنین تعداد کثیری از مشایخ شیخ صدوق دارای مدح و یا توثیقند که از این جهت برای رسیدن به رجال شیخ صدوق، بایستی به کتاب حدیثی من لا یحضره الفقیه قسمت مشایخ رجوع نمود و نه صرفاً کتب رجالی محض. با توجه به این مطالب دیده می شود که کتب حدیثی شیعه هم در معرض رجوع علمای رجال و غیر رجال بوده است و اساس شبهه غلط و صورت مسئله ناصحیح و اتهام وارده دروغ است.

شبهه ششم: توثیقات و تضعیفات رتبه دارند

«در کنار ضعف و اختلاف و تناقض توثیقات و تضعیفات رجالیه، منهجشان در جرح و توثیق بطور علی الإطلاق قابل قبول نیست؛ چرا که آنان اگر به توثیق و تضعیف معصومین (ع) اعتماد دارند، خب ائمه در چندین جا روپوشانی کرده اند و این از سر تقیه و برای ترس از جان مخلصترین یاران خویش از ظلم و ستم سلاطینی بود که پیکیر اصحاب ائمه علیهم السلام بوده و آنان را بقتل می رسانند، چنین گفته اند.»^{۴۷۶}

^{۴۷۵} لفظ «اصحاب الإجماع» لفظ متأخر است و لقب مناسب نیست. لکن اصل اطلاق لفظ به اصحاب اجماع توسط شیوخ رجال شیعه همانند کشی و طوسی و نجاشی «تسمیة الفقهاء من اصحاب الأئمة» بوده است. ر.ک: کلیات فی علم الرجال - شیخ جعفر سبحانی تبریزی - ص ۱۶۸.

^{۴۷۶} «علی الرغم من ضعف واختلاف وتناقض التوثیقات والتضعیفات الرجالیة، فمنهجهم فی الجرح والتوثیق لا یمکن التسلیم به مطلقاً، وذلك لأنهم إن كانوا یعتمدون علی توثیق وتضعیف المعصومین، فأهل البیت قد موهوا ذلك فی مواطن عديدة، وذلك للتقیة وخوفاً علی خلص أتباعهم من ظلم و بطش السلاطین الذین كانوا یتتبعون أصحاب الأئمة ویقتلونهم ویشردونهم.» انتصارا للوصیه - ص ۲۹.

جواب

آخرین تیر ترکش ناظم العقیلى این است که روایات توثیق و تضعیف، ممکن است از جهت تقیه بوده باشد و ارزش استدلالی نداشته باشد!

طبعاً این امر اتفاق افتاده است که امام معصوم (ع) نسبت به جان و مال راوی از روّات روایات اهل بیت احساس خطر کند و بجهت حفظ عرض و آرز و جان و شأنش، وی را مطرود درگاه خود تلقی کند تا دستگاه حکومت دست از قتل وی برکشد. بعنوان مثال امام صادق (ع) در برخی موارد در میان چشم مردم زراره و برید و سایر اصحاب خویش را لعن و نفرین می نمود^{۴۷۷} اما این در صورتیست که وقتی آنحضرت (ع) در میان یاران و افراد مورد اعتماد خویش حاضر می گشت، مقام زراره و برید و اصحاب وفادارش را جلیل و منزلتشان را عظیم معرفی می نمود.^{۴۷۸}

فلذا برای فهم و درک توثیقات و تضعیقات صحیح و برای فهم دقیق مضامین توثیقات اهل بیت بایستی دست به دامن روایات و روّات روایات گردیم و عیار حقیقی مضامین توثیقات و تضعیقات مذکور را بدانیم. برای همین هم با بررسی روایات تضعیف زراره، می بینیم که روّات آن طبق اقوال علمای رجالی غیر قابل اعتماد بوده اند و از طرفی روّات توثیق وی

^{۴۷۷} عن مسمع کردین أبی سیار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لعن الله بريداً، ولعن الله زرارة. (معجم رجال الحديث - خوئی - ترجمه زراره بن اعین).

^{۴۷۸} قال الإمام الصادق (عليه السلام): «بشر المخبتين بالجنة: بُريد بن معاوية العجلي، وأبو بصير ليث بن البختري المرادي، ومحمد بن مسلم، و زرارة بن أعين، أربعة نجباء، أَمْناء الله على حلاله وحرامه، ولولا هؤلاء لا تقطعت آثار النبوة و اندرست» رجال كشي - ج ۱ - ص ۳۹۸.

قال الإمام الصادق (عليه السلام): «أوتاد الأرض، وأعلام الدين أربعة: محمد بن مسلم، و بُريد بن معاوية، وليث بن البختري المرادي، و زرارة بن أعين» همان - ج ۲ - ص ۵۰۷.

قال الإمام الصادق (عليه السلام): «إن أصحاب أبي (عليه السلام) كانوا زيناً أحياءً وأمواتاً، أعنى: زرارة، ومحمد بن مسلم، ومنهم ليث المرادي، و بُريد العجلي، هؤلاء القوامون بالقسط، هؤلاء السابقون السابقون، أولئك المقربون» همان - ص ۵۰۸.

قال الإمام الصادق (عليه السلام): «ما أجد أحداً أحياء ذكرنا وأحاديث أبي (عليه السلام) إلّا زرارة، وأبو بصير المرادي، ومحمد بن مسلم، و بُريد بن معاوية، ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هدى، هؤلاء حفاظ الدين، وأمناء أبي (عليه السلام) على حلال الله وحرامه، وهم السابقون إلينا فى الدنيا وفى الآخرة» اعيان الشيعة - سيد امين جبن عاملی - ج ۷ - ص ۴۸.

همگی از اجلای شیعه و بزرگان‌شان هستند. برای همین هم علمای رجال شیعه با بررسی روایات و روّات تضعیف اصحاب ائمه متوجه می‌گردند که روایت صادره از سر تقیه است و عدم اظهار حق. از این رو وقتی به ترجمه زراره در میان علمای رجال شیعه رجوع می‌کنیم، می‌بینیم همه آنان روایات تضعیف را در حقیقت «رد گم‌کنی» دانسته و بلااستثناء زراره را از بزرگان شیعه معرفی نموده‌اند.

بعنوان مثال شیخ طوسی وی را ثقه می‌داند^{۴۷۹} و علامه عبد الله مامقانی نیز ادعا دارد تمامی علمای رجال شیعه وی را توثیق نموده‌اند^{۴۸۰} و شیخ ابوالعباس نجاشی معتقد است که وی از بزرگان شیعه و اصحاب ائمه بوده است.^{۴۸۱}

علیهذا اگر امامی از ائمه (علیهم السلام) یکی از روایات مورد اعتماد را از سر تقیه طرد کند، دلیل بر ضعف وی یا سرگردانی علمای رجال در توثیق و تضعیف وی نیست. بلکه علمای رجال با بررسی تمامی جوانب مربوط به راوی، مجموعه ادوات توثیق و تضعیف نسبت به راوی را جمع و بررسی کرده و سپس با استیعاب بر کل مطالب مذکوره رأی خود را صادر می‌نماید و از این طریق، از وقوع اشتباه جلوگیری می‌شود؛ مهم‌تر اینکه علمای رجال نسل‌های بعد که دست بازتری در تفحص‌ها و تجسس‌ها و بررسی آراء دارند، برخی از نظراتی که احیاناً دارای اشتباه بوده است را تغییر داده و با استناد به ادوات محکم‌تر، رأیی بهتر صادر می‌کنند. از طرفی همانطور که اشاره گردید، روایات طرد و لعن اصحاب خاص اهل البیت (س)، عمدتاً دارای اسانید ضعیفی هستند و حقیقتاً غیر قابل استنادند.

شاید سوال شود «پس چرا علمای رجال آن روایات ضعیفه در تضعیف و تکذیب روّات معتبر را در کتب خود ذکر کرده‌اند؟!»

جواب روشن است؛ زیرا اساساً وظیفه عالم رجالی همین است که تمامی مطالب مربوط به جرح و مدح يك روای را نقل کند و در این راستا، این امکان وجود دارد که روایات ضعیفه منتسبه به ائمه صادقین (علیهم السلام) را نیز پیرامون همان راوی متذکر گردد؛ اما مهم

^{۴۷۹} رجال الطوسی - ص ۳۳۷.

^{۴۸۰} تنقیح المقال - ج ۲۸ - ص ۹۳.

^{۴۸۱} رجال نجاشی - شماره ۴۶۳.

اینجاست که خود وی این روایات را حلاجی کرده و رأی اتم و اکمل را صادر می کند. مثلاً علامه خوئی تمامی روایات تضعیف زراره از زبان ائمه را آورده و سپس آنها را روایات ضعیفه و مجهوله و یا از سر تقیه معرفی و آن را طرد نموده و زراره را از اصحاب موثق اهل بیت اثبات می نماید.

روایات ناكره علم الرجال

در این میان عده ای به پاره ای از روایات اشعار نموده و مستنداً بدان روایات ادعا میکنند آل محمد (ص) هیچگاه علم بررسی روایات و ناقلین اخبار را تأیید نکرده اند.

آنان بروایاتی چونان کلام معصوم که فرمود: «حدیث را تمکذیب نکنید حتی اگر آورنده اش مرجئی یا قدری یا خارجی باشد که به ما نسبت می دهد؛ پس شما نمی دانید که شاید در آن چیزی از حق باشد و شما خداوند را فوق عشرش تمکذیب کنید»^{۴۸۲}

نیز سوال سفیان بن سمط از امام صادق که پرسیده فدایت شوم مردی که مشهور بکذب است آمده و از شما روایتی نقل می کند ولی ما آن را مذموم می داریم؛ پس امام فرمود: «به تو می گوید که من گفته ام شب روز است و یا روز، شب؟» پس گفتم نه! پس فرمود: «حتی همین سخنی که گفتم را از من نقل کرد نیز تمکذیبش نکن که مبادا مرا تمکذیب کنی»^{۴۸۳}

و نیز کلام امام کاظم (ع) که فرمود: «اگر چیزی از ما به تو رسید و یا به ما نسبت داده شد پس نگو باطل است.»^{۴۸۴}

این روایات، مستمسك عده ایست برای عزل علم رجال و بی اعتباری آن نزد ایشان.

^{۴۸۲} عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قالوا: «لا تكذبوا بحديث أتاكم به مرجئي ولا قدری ولا خارجی نسبہ الینا، فانكم لا تدرون لعله شیء من الحق فتكذبوا الله عزوجل فوق عرشه.» علل الشرايع - شيخ صدوق - ج ۲ - ص ۳۹۵.

^{۴۸۳} عن سفیان بن السمط قال: «قلت لابی عبد الله: جعلت فداك إن رجلاً یأتینا من قبلکم يعرف بالكذب فیحدث بالحديث فنستبشعه، فقال أبو عبد الله: یقول لك: إني قلت للیل: إنه نهار، أو للنهار: إنه لیل؟ قال: لا. قال: فإن قال لك هذا إني قلت له فلا تكذب به، فإنك إنما تكذبني» بحار الأنوار - ج ۲ - ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

^{۴۸۴} عن علی بن سويد السائي «عن ابی الحسن الاول ع انه كتب إليه فی رسالته ولا تقل لما یبلغك عنا أو ینسب الینا هذا باطل»

جواب

طبیعتاً روایات فوق هیچ ربطی به انهدام و انهیار علم رجال ندارد و بلکه روایات فوق کاملاً در جهت علم الرجال و تثبیت قواعد رجالیست.

طبق هر آنچه در ابتدای کتاب معروض داشتیم، نگاه ما بروایات دو دسته است:

۱. **روایات مضید به علم** همانند احادیث متواتره و یا مقتدره بقرینه قطع آور و یا احادیث صحیح و یا مستفیضه مقتدره و یا حسنه مشهوره و... که افاده علم می کند و مطمئنیم معصوم (ع) چنین سخنی گفته و عمل نموده است و این حدیث حجت است بین ما و خداوند همانند آیه ای از آیات قرآن.

۲. **روایات مضید به ظن** همانند روایات ضعیفه و منکره و شاذه و ... که افاده علم نمیکند و ما نمی توانیم قطع بیقین مطمئن شویم که این سخن را امام گفته است؛ پس این روایات را بواسطه ضعف سندی و ... **نه تکذیب می کنیم و نه آن را حجت دانسته و دینمان را بر مبنای آن بنا می کنیم.** بلکه در حیطه ظن باقی می ماند که افاده حجیت نمی کند. همین!

پس اگر روایتی توسط يك عامی المذهب یا قدری و ... بما نقل گردد، بصرف اینکه روایت ضعیف السند است و راوی تام المذهب نیست، حدیث مروی را کذب و باطل تلقی نمی کنیم؛ بلکه صرفاً آن را روایتی می دانیم که افاده ظن می کند و نه بیشتر و در نتیجه نمی تواند برای ما تعیین مبنا کند و مصدري برای استنباط و تعیین دین باشد.

قرینه این قاعده رجالیه مذهب تشیع روایتیست معتبر السند از امام باقر که فرمود: **اگر روایتی از آل محمد نقل شد که ۱. قلب شما بدان آرام گرفت و نسبت بدان معرفت پیدا کرد {افاده علم نمود} پس قبولش کنید؛ ۲. و هر آنچه قلبتان از آن زده شد و انکارش**

نمودید {برایتان مفید بعلم نبود} پس آن را به الله و رسولش واگذارید و به عالم آل محمد (ص) ^{۴۸۵}

این همان منهج صریح و صحیح شیعیان آل محمد (ص) در علم الرجال و بررسی سندی روایات است؛ ما روایات را بصرف ضعف سندی تکذیب و ابطال نمی کنیم و بلکه امر آن را به الله و رسول الله و امی گذاریم و آن را قطعی الصدور و مقبول نمی دانیم؛ چرا که یقین ما فقط بر کلام معصوم است و آن کلامی در تعیین دین برای ما یقین آور است که متصل بمعصوم باشد؛ حال کلامی که در اصل اتصالش بمعصوم شك و ظن و تردید است می تواند یقین آور باشد؟ قطعاً خیر! پس روایات ضعیف السند مروی از معصوم از حیطة ظن و شك خارج نمی شود؛ این روایات نه تکذیب می شود و نه تصدیق.

با ترقیم این مطالب، کتاب حاضر را به پایان می بریم.

تحریر این مجموعه در ۱۳۹۴/۱۱/۲۵ مصادف با میلاد عقيله العرب (س) به پایان رسید.

اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ

اکبر یرامی

^{۴۸۵} عن الباقر أنه قال: «ما وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَقْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ، وَ مَا أَشْمَأَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

فهرست مطالب

مقدمه	۵
دین	۹
مصادر استنباط دین	۱۱
عقل	۱۱
ظن	۱۳
قرآن کریم -	۱۵
سنت متواتره	۱۷
اجماع	۱۸
احادیث آحاد	۲۱
علم رجال	۲۸
فرق علم رجال با علم تراجم	۲۸
فرق علم رجال با علم درایه	۲۹
کتاب رجال شیعه	۳۰
رجال کشی	۳۰
رجال نجاشی	۳۰
رجال شیخ طوسی	۳۱

- الفهرس شیخ طوسی _____ ۳۲
- مسلك اخباریه _____ ۳۹
- مطاعن اخباریه بر علم رجال _____ ۴۴
- آ. روایات کتب اربعه همگی حجتند _____ ۴۴
- ب. عمل بروایات مشهوره و متواتره _____ ۵۰
- پ. وجود قرائن متعدده _____ ۵۱
- ت. عدم امکان توثیق روّات _____ ۵۳
- ث. اخباری بودن محمدون ثلاث _____ ۵۴
- فرقه ضالّه وهابیت _____ ۵۷
- پشتوانه علمی وهابیت _____ ۵۷
- آ. خوارج _____ ۵۸
- ب. معتزله _____ ۶۱
- پ. اهل الحديث _____ ۶۲
- ت. اشاعره _____ ۶۵
- ث. ماتریدیه _____ ۶۹
- ج. وهابیت _____ ۷۰
- چ. وهابیت و خوارج _____ ۷۱
- ح. جنایات وهابیت _____ ۷۲
- خ. وهابیت و معتزله _____ ۷۷

د. وهابیت واهل الحديث ----- ۷۸

ر. وهابیت و شیعه ----- ۸۰

شبهات وهابیت پیرامون علم رجال تشیع ----- ۸۷

آ. معنی سنت نزد شیعه غلط است ----- ۸۷

ب. روّات شیعه غالباً کافرند ----- ۹۸

پ. شیعه علم الحديث ندارد ----- ۱۱۷

ت. روّات شیعه شرابخوار بوده اند ----- ۱۳۶

جریان انحرافی احمد الحسن ----- ۱۵۰

شبهات اتباع احمد کذاب حول علم رجال تشیع ----- ۱۵۸

آ. تشیع حقیقی علم رجال ندارد ----- ۱۵۸

ب. مصادر رجالی شیعه مصحّف است ----- ۱۷۳

پ. توثیقات و تضعیفات رجالی شیعه متناقض است ----- ۱۷۴

ت. توثیقات و تضعیفات مشهود نیست ----- ۱۸۰

ث. چرا فقط کتب رجالی ----- ۱۸۱

ج. توثیقات و تضعیفات شیعه تقیه وارند ----- ۱۸۴

روایات ناگردد علم رجال ----- ۱۸۷
